

دروس خارج تفسیر

سال ۸۷

حضرت آیت الله جوادی آملی

به همراه صوت دروس

WWW.GHBOOK.IR

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۷

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---------- ۵

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۸۷ ---------- ۶

مشخصات کتاب ---------- ۶

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۴ ---------- ۶

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۵ ---------- ۲۳

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۸ ---------- ۳۶

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۹ ---------- ۴۸

ایات ۷۱ تا ۷۲ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۴ ---------- ۶۰

ایات ۷۱ تا ۷۲ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۵ ---------- ۷۳

ایات ۷۱ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۶ ---------- ۸۶

ایات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۷ ---------- ۱۰۰

ایات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۸ ---------- ۱۱۴

درباره مرکز ---------- ۱۳۰

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۸۷

مشخصات کتاب

سرشناسه:جوادی آملی، عبدالله،۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۸۷/عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا(۷۰)

بعد از اینکه بسیاری از نعمتهای الهی را نسبت به انسان برشمرد و اینکه اینها مسخّر انسان اند و تسخیرکننده اینها ذات اقدس الهی است نه خود انسان و خداوند موجودات آسمانی و زمینی را برای انسان مسخّر کرد و ضمناً هم اشاره فرمودند که توفیق بهره برداری از دریا و صحرا را خداوند به انسان عطا کرد انسان شناسی شفاف و روشنی را طرح کرد.

فرمود انسان حقیقتی است جدای از همه حقایق موجود در عالم طبیعت از جماد که جداست، از نبات که جداست، از حیوانات هم کاملاً جداست یک چیز دیگری است این چیز دیگر را در سوره مبارکه «مؤمنون» که قبلاً آیه اش اشاره شد آنجا بیان کرد. فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ) آیه دوازده به بعد سوره مبارکه «مؤمنون» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ) این اصلِ انسان، نسلش را (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ) این جریان آفرینش نسل انسان همانند نسل حیوانات دیگر است آنها که با توالد تکثیر نسل می کنند نطفه است و در قرار معیّنی آرام جا می گیرد.

ص: ۱

پرسش:...

پاسخ: بله، حالا آن تفاوت در (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) است که در آیه خواهد آمد.

فرمود: (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً) این در حیوانات هم هست (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً) این در حیوانات هم هست، (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً) این هم در حیوانات هست، (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) این هم در حیوانات هست، از آن به بعد تفاوت انسان از حیوانات روشن می شود

فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۱)

ما او را چیز دیگر کردیم آن چیز دیگر از سنخ این امور طبّی و طبیعی و فیزیکی و امثال ذلک نیست که بیان بکند آن یک چیز دیگر است پس انسان یک حقیقت دیگری است با اینها فرق می کند (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) این یک مطلب.

چون آیات «بعضها یفسّر بعضا» مشخص می شود که معیار فضیلت انسان چیست و آن حقیقت چیست و اگر آن حقیقت را پاس ندارد چگونه سقوط می کند عمده آن است که اینجا فرمود انسان یک چیز دیگری است با موجودات دیگر فرق می کند.

مطلب دوم آن است که تمام این ضمیرها به همان انسان برمی گردد نفرمود وقتی جنین شد ما به او چیز دیگر دادیم

نظیر (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی)(۲)

این (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) با روایاتی که دارد ارواح قبل أبدان خلق شدند با آنها هماهنگ اند اما این آیه می فرماید ما همین انسان را چیز دیگر کردیم نه یک چیز دیگر به او دادیم اگر روح که چیز دیگری است از خارج به انسان افاضه و اضافه بشود با آن آیات (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) هماهنگ است اما این گونه از آیات می فرماید ما همین انسان را چیز دیگر کردیم (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) این با مبنای جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء نزدیک خواهد بود آن آیات با «خلق الله الأرواح قبل الأجساد»(۳)

۱- (۱) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲- (۲) . سوره صف، آیه ۷۲.

۳- (۳) . بحارالأنوار، ج۵۸، ص۱۳۲.

نزدیک خواهد بود کسانی که قائل اند که نفس جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاست آن روایات را هم قبول دارند می گویند آن روایات ناظر به وجود عقلی نفس است این آیه ناظر به وجود نفسیِ نفس است جمعی بین این طایفه از آیات با آن طایفه از روایات می کنند. ولی به هر تقدیر ظاهر این آیه این است که انسان چیز دیگر شد نه یک چیز دیگری به انسان دادند «ثم أتیناه شیئاً آخر» نیست (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۱)

ما او را چیز دیگر کردیم آن چیز دیگر چیست به وسیله این آیه روشن نیست، خب.

پرسش:...

پاسخ: خب حیوانات هم نطفه هایشان با هم فرق می کند پرنده ها با.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، آن در آیه (وَشَارِکْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ)(۲)

مشخص شد آن در (وَشَارِکْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) که عندالنکاح اگر بسم الله بگویند، آیه بخوانند، روایت بخوانند، دعا بخوانند خیلی فرق می کند غذای طیّب و طاهر باشد خیلی فرق می کند آن بیان نورانی حضرت که مرحوم صاحب وسائل هم نقل کرده که مال حرام «یَبین فی الذریّه»(۳)

که تا ذریّه آدم هم مال حرام اثر دارد آن روایت هم که قبلًا نقل کردیم ان هم اثر دارد اینها امور خارجیه است که منشأ تغییر در انسان است اما خود انسان را ذات اقدس الهی می فرماید ما این را چیز دیگر کردیم.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) این ناظر به انبیا و اولیا و امثال ذلک نیست این ناظر به خود حقیقت انسان است انسان اصولاً یک موجود کریم است یک سرمایه خوبی ما به او دادیم حالا اگر از این سرمایه استفاده خوب کرد که مشمول آیه سوره مبارکه «آل عمران» خواهد شد که گذشته از این کرامت ابتدایی که سرمایه است یک کرامت کسبی هم دارد و یک کرامت موهبتی آیه ۳۳ سوره مبارکه «آل عمران» این است (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ) آنها ممتازند دیگر آنها (عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا) نیستند آنها علی العالمین افضل اند اینها آن سرمایه های اوّلی را حفظ کردند و راه فراوانی برای درآمد بر اساس آن سرمایه طی کردند بعد ذات اقدس الهی موهبتهای فراوانی هم به اینها عطا کرده است اینها صفوهالله اند، مجتبای الهی اند و مشمول همین آیه اند (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی) پس آیه محلّ بحث ناظر به کرامت خود انسان است یعنی این موجود گوهر گرانبهایی است حالا ـ اگر خودش را به هدر دارد یک راه، خودش را کامل کرد راه دیگر این یک موجود گرانبهایی است و با حیوانات دیگر هم فرق می کند، با موجودات دیگر هم فرق می کند اصلاً چیز دیگر است (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ).

۱- (۴) . سوره□ مؤمنون، آیه□ ۱۴.

۲- (۵) . سوره□ اسراء، آیه□ ۶۴.

۳- (۶) . وسائل الشیعه، ج۱۷، ص۸۲.

مطلب بعدی آن است که تکریمی که تفضیل است تکریمی که در چند آیه قبل بود در مقابل تفضیل نیست این بیانی که سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در المیزان داشتند که (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) بعد فرمود: (وَفَضَّلْنَاهُمْ) فرمودند تکریم آن جنبه نفسی است، تفضیل آن جنبه نسبی است فرمایش شان در این باره است که تکریمی که در مقابل تفضیل قرار می گیرد تفاوتشان این است یکی امر نفسی است که این در ذات خودش یک گوهر گرانبهاست، یکی هم ناظر به آن است که نسبت به موجودات دیگر افضل است(۱)

فرمایش ایشان این نیست که اصلاً تکریم امر نسبی نخواهد بود و در مورد فضیلتهای نسبی به کار نمی رود زیرا در همین سوره مبارکه «اسراء» چند آیه قبل شیطان به ذات اقدس الهی عرض کرد همین انسانی که (كَرَّمْتَ عَلَيَّ) (قَالَ أَرَأَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ) همین سوره مبارکه «اسراء» آیه ۶۲ یعنی تو انسان را بر من گرامی داشتی معلوم می شود تکریم با تفضیل هم همراه است می تواند امر قیاسی و نسبی هم باشد (أَرَأَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ) پس فرمایش ایشان ناظر به این است که اگر تکریم در قبال تفضیل قرار بگیرد چون تفصیل قاطع شرکت است، تفضیل غیر از تکریم است، اگر در مقابل تفضیل قرار نگیرد شامل او هم می شود نظیر (أَرَأَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ)(۲).

مطلب بعدی آن است که در آن نوبت قبل اشاره شد که کرامت از واژه های عربی مبین است که معادل فارسی او یا نیست یا بسیار کم است چون کریم غیر از سخیّ است، کریم غیر از جواد است چه اینکه کریم غیر از کبیر است و کریم غیر از عظیم است یک برجستگی و وارستگی و جلا و عظمتی در معنای کرامت نهفته شده که انسان موجودی است کریم و منشأ پیدایش کرامت انسان هم تعلیم خدای سبحان است که به اسم اکرم ظهور کرده است در سوره مبارکه «علق» در بخش نخستین اش این چنین آمده (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ) که مشابه همان بخشهای اوّلی سوره مبارکه «مؤمنون» است (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) خب اگر خدای اکرم تعلیم می دهد یعنی درس کرامت می دهد دیگر بر اساس تناسب حکم و موضوع و عنوان مُشیر اگر گفتند یک فقیه تدریس می کند یعنی درس فقه می دهد، اگر گفتند یک حکیم تدریس می کند یعنی درس حکمت می دهد، اگر گفتند اکرم تدریس می کند یعنی درس کرامت می دهد دیگر، خب خدای اکرم درس می دهد.

ص: ۴

۱- (۷) . ر.ک: المیزان، ج۱۳، ص۱۵۶.

۲- (۸) . سوره اسراء، آیه ۶۲.

اسمای حُسنای الهی گاهی در اول آیه است، گاهی در آخر آیه هر اسمی که در آیه ذکر شد خواه در صدر آیه، خواه در ساقه آیه ضامن مضمون آن آیه است یعنی محتوای آن آیه را اگر کسی بخواهد تحلیل کند، تعلیل کند علّت این محتوا همان نام مبارک خداست اگر ذات اقدس الهی از پذیرش توبه و عفو و گذشت سخن گفته است آیه ای که محتوای آن بخشش و گذشت الهی است اول یا آخر آن آیه این دارد که (إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)(۱)

چون یکی از اسمای حسنای خدا رحیم بودن است، غفوربودن است لذا از لغزشها می گذرد یا اگر درباره (السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا)(۲)

شد در پایانش عزّت خدا مطرح است، نه مغفرت خدا آنجا دیگر (اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) نیست آنجا (إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) است و امثال ذلک. وقتی در آغاز آیه دارد که خدای اکرم تدریس می کند یعنی درس کرامت می دهد کرامتی که برای خودش است به انسان می دهد پس انسان در کریم شدن می شود خلیفه خدا و سند کرامت انسان هم خلافت اوست، خب چرا انسان کریم است؟ برای اینکه خلیفهالکریم است و جانشین کریم است و خلیفه کریم کرامت دارد دیگر اگر (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)(۳)

مطرح است و اگر انسان خلیفه کریم است خلیفه کریم کرامت خواهد داشت.

پس «الإنسان كريمٌ لقوله سبحانه وتعالى (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)» چرا انسان کریم است؟ «لأن الانسان خليفه الله وكلّ من كان خليفه الله فهو كريم لأنّ الله كريم و خليفه الكريم كريم» پس پشتوانه کرامت انسان خلافت اوست ولی هنوز بحث به پایان نرسیده پس انسان کریم است چون خلیفه کریم است از این به بعد «الخلافه ما هی»، «الخلیفه من هو» خلافت آن است که حرف آن مستخلف عنه مطرح بشود فرمان او، حُکم او مطرح بشود خلیفه کسی است که کار مستخلف عنه را بکند، پیام مستخلف عنه را برساند، خب اگر کسی نانِ خلافت را خورد، احترام خلافت را مصادره کرد حرف خودش را زد این کار می شود غصب این دیگر خلیفه نیست وقتی خلیفه نبود کرامت ندارد، وقتی کرامت نبود می شود غاصب، وقتی غاصب بود به او می گویند (أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۴)

۱- (۹) . سوره بقره، آیه ۱۹۹.

۲- (۱۰) . سوره مائده، آیه ۳۸.

۳- (۱۱) . سوره بقره، آیه ۳۰.

۴- (۱۲) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

دیگر چـون این آیه که مربوط به انبیـا و اولیـا نیست آیه ای که مربوط به انبیـا و اولیـاست همـان آیه ۳۳ سوره مبارکه «آل عمران» است که (إِنَّ اللّهَ اصْطَفی).

بنابراین کسـی را بیاورنـد جانشـین یک مبـدأ قُدسـی قرار بدهند این به میل خود کار بکند این می شود (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ)(۱)

ایـن دیگر خلافـت را غصـب کرده، کرامـت را غصـب کرده، پس انسـان این چنین نیست که ذاتـاً کریم باشـد او را معلّم اکرم درس کرامت داده است این یـک و این چنین نیست که کرامت را به او هِبه کرده باشـد بی مسئولیت سـندِ کرامت او خلافـتِ اوست چون خلیفهالکریم است کریم است و خلافـت هم معنـایش این است که آن خلیفه کـار مسـتخلف عنه را بکنـد، حرف مسـتخلف عنه را بزند، دسـتور مسـتخلف عنه را انجام بدهد سه، حالا اگر نان کرامت را خورد، احترام کرامت را غصب کرد و حرف خودش را زد می شود (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) این چهار، آن گاه به او تَشر می زنند همان طوری که به شیطان تَشر زدند گفتند (فَمَا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا)(۲)،

(فِیهَا) یعنی در این منزلت جای تکبّر نیست برو پایین می خواهی به میل خودت رفتار بکنی برو پایین اینجا جای آدم بد نیسـت نفرمود «ما یکون لک أن تتکبّر» فرمود بالأخره ما اینجا آدمهای بـد راه نمی دهیم جاهایی هسـتند که افراد بـد مدّتی می توانند کار بـد بکننـد تا ما به حسابشان برسـیم اما اینجا اصـلاً جا برای کار بـد نیست (فَمَا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا) این چون در مقام تهدیـد است مفهوم دارد جاهـای دیگر ممکن است انسـان متکبّرانه و مسـتکبرانه رفتار بکنـد تا در معاد به حسابشان برسـند اما اینجا که نشـئه کرامت است جا برای تکبّر نیست باید هبوط کنی، اگر کسـی روی صندلی کرامت نشسته است باید بداند این صندلی کرامت روی میز خلافت است اگر کسـی خلیفهالله است کریم است و اگر کسی خلیفهالله است باید حرفهای مستخلف عنه اش را بگویـد اگر کسـی قائم مقام یک مدیرکل است و امضای او خریدار دارد و محترم است باید مَنویات آن مدیرکل را انجام بدهـد نه اینکه میز مـدیرکل را غصب بکنـد، مصادره بکند امضای از طرف مدیرکل بکند این حقوق را بگیرد آن وقت کار خودش را بکند، حرف خودش را بزند.

ص: ۶

۱- (۱۳) . سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲- (۱۴) . سوره اعراف، آیه ۱۳.

پس بنـابراین این (لَقَـدْ کَرَّمْنَـا بَنِی آدَمَ) برای انسـان است بالقول المطلق فرمود انسان یک حقیقت جـدایی دارد اگر کسـی این حقیقت را حفـظ کرد کم کم یا در همان حـدّ آیه ۳۳ سوره مبارکه «آل عمران» می رسـد به آن حـدّ نائل می شود که (إِنَّ اللّهَ اصْـطَفَی آدَمَ وَنُوحـاً) یا نزدیک به آنها و شاگردان آنها می شود که «طوبی له وحُسن مآب» نشـد، این سـرمایه را هـدر می دهد چون سرمایه را هدر می دهد یا گرفتار اجوفین می شود که (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۱)

یا خوردن و نوشیدن و پوشـیدن و اینها برای او مهم نیست باند سیاسـی و حزب سیاسـی و فتنه های سیاسـی و اینها برایش مهم است می شود (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)(۲)

نقشه کشـیدن و باند سیاسی بودن و مَکر و حیله کردن و اینها برای او مهم است می شود «کالانعام» یا از طرف حیله یا از طرف اکل شُرب یا از طرف لذایذ دیگر به هر طرف برود می گویند که (فَمَا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا فَاخْرُجْ)(۳)

این (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ) (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) حقیقت است و مانند آن، خب.

پس سـند کرامت، خلافت است و خلافت اگر درست عمـل نشود این خطر را دارد اما اگر درست عمل شـد چه چیزی درمی آیـد؟ ذات اقـدس الهی انسـان را خلیفـه خـود قرار داد خلیفـه خـود قرار داد در آسـمانها، خلیفـه خـود قرار داد در زمین، خلیفـه خـود قرار داد در دریـا، خلیفه خـود قرار داد در دنیـا و مهم تر از همه و بالاـتر از همه دو چیز دیگر است یکی اینکه خلیفه خود قرار داد در اینکه معلم ملائکه بشود، یکی اینکه خلیفه خود قرار داد در اینکه بهشت را بسازنـد ساخت و ساز دنیا و برج سازی و سـدسازی این از هر کسـی برمی آیـد اما بهشت سازی کار هر کسـی نیست بهشت که ساخته نیست که در معراج وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این حدیث معروف است که وجود مبارک حضرت دید که این فرشته ها آجرهاهایی که «لِبنه من ذهب ولِبنه من فضّه»(۴)

۱- (۱۵) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲- (۱۶) . سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۳- (۱۷) . سوره اعراف، آیه ۱۳.

۴- (۱۸) . وسائل الشیعه، ج۷، ص۱۸۸.

بـا آن آجرها دارنـد این قصـرها و غُرف مَبنیه را می چیننـد گاهی می چیننـد، گاهی آرام می شونـد حضـرت از فرشـته ای که همراهش بود سؤال کرد که این ملائکه که خسـته نمی شونـد چرا گاهی می چیننـد، گاهی نمی چینند؟ عرض کرد اینها منتظر مصالـح ساختمانی اند مصالح باید بیاید تا اینها بچینند فرمود مصالح چیست؟ عرض کرد اعمال صالح، اذکار، عقاید، «لا إله الاّ الله»، «سـبحان الله» کارِ خیر، نیّت خیر، اقدام خیر هر کار خیری که انسانِ مؤمن انجام می دهد این «لِبنه من ذهب ولِبنه من فضّه» آجر می شوند می دهند به ملائکه اینها غُرف مبنیه را می چینند و انسان خلیفهالله است در ساختن بهشت این مقام برای ماست. در روایات ما هم هست

که «الجَنّه قِیعان»[(۱)]

عرصه را خـدا داد ولی اعیان را انسان بایـد بسازد دیگر این طور نیست که آنجا ساختمانی باشـد بیکار بعـد به آدم بگویند برو آنجـا می گوینـد خودتـان بایـد بسازیـد اشـجارش این طور است، غُرف مَبنیه اش این طور است فرمود «الجنه قِیعـان» اینکه می گویند بیابان قاع، (قَاعاً صَفْصَفاً) همین است قِیعان چنین بیابانی را می گویند فرمود سـرزمین بهشت جای بازی است چیزی در آن نیست اگر اشـجار است شـما می سازیـد، اگر عیون است شـما می جوشانید و اگر غُرف مبنیه است شـما می سازید این می شود انسان.

پرسش:...

پاسـخ: بسـیار خب، خیلیها هم به مقصـد می رسـند دیگر این اوّلین و آخرینی که شـما حساب می کنیـد عده ای در آن ظالم و فاسدند اما اکثری به طرف صلاح حرکت می کنند دیگر.

غرض آن اسـت کـه ایـن بنی آدم اگر کرامـت دارد به اسـتناد خلافـت اوست و خلافـت او در کارهـای جزیی مشـخص اسـت کارهایی جزیی همان که در سوره مبارکه «یونس» و جای دیگر بیان فرمود، فرمود: (هُوَ أَنشَأَکُم مِنَ الْأَرْضِ) که بحثش قبلاً گذشت (وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیَها)[(۲)]

ص: ۸

۱- (۱۹) . عوالی اللئالی، ج۴، ص۸.

۲- (۲۰) . سوره هود، آیه ۶۱.

خدای سبحان شما را از زمین رویانید این یک، استعمار کرد این استعمار از بهترین، پاک ترین واژه های قرآنی است بعد وقتی به دست غاصبان و ظالمان افتاد از پلیدترین واژه ها درآمده. استعماری که قرآن به کار می برد و از مقدّس ترین واژه های الهی است این است که ذات اقدس الهی آسمان را با همه امکانات، زمین را با همه امکانات، دریا را با همه امکانات، سلسله جبال را با همه معادن نقد آفرید انسان را هم آفرید و به جِدّ از انسان خواست که این محدوده را آباد کند و آقای خود باشد این «الف» و «سین» و «تاء» منقوطه «استعمر» آن طلب شدید را می فهماند (وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا) خدا مستعمِر است شما جزء مستعمَرهای خدایید از شما به جِدّ خواست که کار کنید و آباد کنید همه‌ نعمتها را رایگان داد آن عقل و هوش و مجاری ادراکی و تحریکی را هم رایگان داد کلاً انسان در کنار مائده و سفره‌ الهی نشسته است فرمود این نعمت، این هم مجاری ادراک و عقد کار بکن، آباد بکن، آقای خود باش این معنی استعمار قرآنی است (وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا).

همین واژه پربرکت به صورت نحس ترین واژه درآمده این بیگانه از جای دور حرکت کرده یا از آن طرف آب حرکت کرده گفته همه این امکانات زمین برای شما، این منابع نفت و گاز برای شما، این دریا و صحرا برای شما، این هوش و عقل و خرد خدادادِ شما برای شما، برای من کار بکنید رایگان و برده‌ من باشید این معنی استعمار این از پلیدترین واژه هاست، خب خدا به جدّ از ما خواست که ما زمین را آباد کنیم آقای خودمان باشیم نه محتاج کسی باشیم نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم او می گوید از امکانات خودت برای من رایگان کار کن منشأش هم زور است، خب.

ص: ۹

این یک بخش ضعیفی از خلیفهاللهی است آبادکردن زمین.

پرسش:...

پاسخ: بله، انسان «بما أنّه انسان» این کسی که دارای کرامت هست یک وقت است که هبوط می کند، سقوط می کند می شود (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۱)

نه، هبوط می کند، سقوط می کند می شود (شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)(۲)

نه، هبوط می کند، سقوط می کند (فَهِيَ كَالْحِجَارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً)(۳)

نه، این گوهر دست نخورده خلیفهالله هست این گوهر چون همه اش «کل مولود یولد علی الفطره»(۴)

و هنوز آلوده نشد و خداوند هم از روح مربوط به خودش یعنی منصوب به خودش که اضافه، اضافه تشریعیه است به او داد او هم یک چیز دیگر خلق کرد و کلّ این نظام را هم مسخّر کرده است برای انسان (سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)(۵)

این گوهر، گوهر کرامت است و گوهر خلافت اگر ان شاءالله راه صحیح رفت حالا به انبیا و اولیا و صدّیقین و صُلحا و شهدا نزدیک می شود خلافت او شکوفاتر می شود، نشد در حدّ مؤمنین عادی بود خلافت او در حدّ ضعف است این شخص هم زمین را آباد می کند، هم کارِ (وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)(۶)

می کند می شود (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) می شود، (لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ)(۷)

می شود، جامعه را آباد می کند، کشور را اصلاح می کند یا مشکلات مالی مردم را حل می کند یا مشکلات فرهنگی مردم را حل می کند می شود خلیفهالله.

۱- (۲۱) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲- (۲۲) . سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۳- (۲۳) . سوره بقره، آیه ۷۴.

۴- (۲۴) . الکافی، ج۲، ص۱۳.

۵- (۲۵) . سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۶- (۲۶) . سوره علق، آیات ۵ - ۳.

۷- (۲۷) . سوره توبه، آیه ۱۲۲.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، در کلّ جهان وقتی شما حساب می کنید می بینید اکثری به مقصد می رسند.

پرسش:...

پاسخ: نه، خوبهایشان که این طور نبودند که خوبهایشان همانها بودند که ماندند دیگر بعد هم برگشتند یک عده زیادی به برکت خود اهل بیت.

غرض این است که این گوهر را حالا آن آیاتی که (أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ)، (أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) به آن آیات برسیم این اشکالات یا این سؤالها مربوط به آن آیات است اما اصل اینکه ذات اقدس الهی این گوهر را آفرید فرمود این گوهر خیلی گرانبهاست ما این گوهر گرانبها را دادیم این گوهر و این چراغ و نورافکن را دادیم حالا کسی مَست می شود این چراغ را می کشند خب دیگر (أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) ولی ما به دست او گوهر دادیم اگر ان شاءالله راه صحیح طی کرد این گوهر را به فعلیّت رساند هم خلیفه‌الله می شود در دنیا راه می سازد، مدرسه می سازد، سَد می سازد و دهها کار خیر انجام می دهد یا کارهای رهنگی و مانند آن، وقتی از اینجا منتقل شد به بهشت آنجا را هم می سازد آنجا تمام غُرف مبنیه را همین بهشتیها ساختند دیگر، همهٔ درختها را همین بهشتیها غَرس کردند دیگر معنای اینکه انسان خلیفه‌الله است این است حالا یک وقت است که از همه این مؤمنین شما سؤال بکنید شما چطور شدید که به این مقام خلافت باریافتید؟ همه می گویند ما حرف انبیا را گوش دادیم، حرف ائمه را گوش دادیم آن وقت آنها می شود معلّم این خُلفا اگر دربارهٔ نبوت گذشت دارد (فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) یک، اگر دربارهٔ رسالت گذشت (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) دو، دربارهٔ خلافت این چنین است، دربارهٔ ولایت این چنین است خلفا «بعضها فوق بعض»، اولیا «بعضهم فوق بعض» از همه این خلفای ضعیف و متوسّط سؤال بکنید چه کسی شما را در مقام خلافت حفظ کرد یا به مقام خلافت رساند می گویند انبیا و اولیا آنها که آن چهار گروهی که در سورهٔ مبارکهٔ «آل عمران» آیه ۳۳ گذشت اینها ممتازان جهان بشریّت اند (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) اما دیگران شاگردان آنها هستند اینها اگر در دنیا باشند یا کار فرهنگی می کنند یا کار عمرانی می کنند و مانند آن خلیفه‌الله اند در آخرت هم این غُرف مبنیه را اینها ساختند، درختها را هم اینها ساختند می شود خلیفه‌الله هم در دنیا خلیفه‌الله اند، هم در آخرت خلیفه‌الله اند.

ص: ۱۱

حالا اگر این چنین شد شما می بینید الآن سخن از اخلاق پزشکی مطرح است، رعایت کردن شئون اسلامی در فنّ پزشکی مطرح است و امثال ذلک ما نباید فکر کنیم انسان روحی دارد که این روح از کرامت برخوردار است خلیفهالله هست و جدای از حقیقت انسان است خیر، این حقیقت بدنی دارد که مرحله نازله این حقیقت است، روحی دارد که مرحله والای این حقیقت است انسان دو حقیقت ندارد یک حقیقت دارد اگر یک حقیقت دارد باید مجاری ادراکی و تحریکی او، طبّ او چیزی باشد که به آن کرامت و خلاف او آسیب نرساند الآن آنچه که در غرب هست و هم آن سوغات به شرق هم سرازیر شده است این است که اینها منتظرند در آزمایشگاه موش چه جوابی می بینند هر چه درباره موشها جواب گرفتند درباره انسان پیاده می کنند اما خب با حقیقت انسان سازگار است، با روح او سازگار است، حلال و حرام برای او فرق می کند یا نه، در هوش او سازگار است یا نه، اینها برایشان مطرح نیست مشترکات دام و انسان می گویند فراوان است بیماریهای مشترک آیا واقعاً همین است یعنی روح انسان یک چیز جدایی است که بخش روانشناسی او را به عهده می گیرد و غذاها و امثال ذلک جدای از آن بخش روح است و مربوط به طبیعت است یا نه، طبّ اسلامی معنایش این نیست که بگوییم «لا شفاء فی حرام»(۱)

ما از الکل بپرهیزیم یا طبّ اسلامی معنایش این نیست که ما طبیبِ زن برای بیماران زن داشته باشیم، استاد زن برای شاگردان زن داشته باشیم اینها جزء شئون فرعی است.

۱- (۲۸) . مستدرک الوسائل، ج۱۶، ص۴۳۸.

طبّ اسلامی آن است که ما روح را بشناسیم حقیقتاً، بدن را بشناسیم حقیقتاً انسان یک حقیقت است نه دو حقیقت، بیماری طوری باید درمان بشود که با این یک حقیقت هماهنگ باشد، غذا باید طوری تغذیه بشود که با این یک حقیقت هماهنگ باشد این می شود طبّ اسلامی نه سر به نیست کردن آن سر نسخه ها به «بسم الله الرحمن الرحیم» یا «هو الشافی» یا زنها از مردها اینها جزء وظایف مسلمین است نه علمِ اسلامی، علم اسلامی هم از مبدأ قابلی بحث می کند، هم از مبدأ فاعلی بحث می کند اگر سخن از زلزله است می گوید چگونه زلزله پیدا شد این بخارها یعنی چه؟ این گازها یعنی چه؟ این حبس ابخره یعنی چه؟ آزادسازی بخار یعنی چه؟ آیا راه همان است که حکیم سبزواری فرمود: «زلزله الأرض لحبس الأبخره»(۱)

یا راهِ دیگری دارد؟

این چگونه ها را دقیقاً بحث می کند، چراها را هم بحث می کند هم در آن چگونه ها، هم در این چراها مبدأ فاعلی و قابلی را در نظر می گیرد یک و عقل را چراغ شرع می داند نمی گوید این علم، علم بشری است مرتّب می بیند کسی دارد هدایتش می کند دیگر نمی گوید من سی، چهل سال درس خواندم خودم زمین شناس شدم یک نطفه چطور می تواند زمین شناس باشد (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى)(۲)

یک حادثه ضعیف پیش بیاید من هر چه خواندم همه از یاد من برود عقلْ حجّت شرعی است اگر کسی در روایات جستجو کند حُکمی را بفهمد می تواند بگوید من سی، چهل سال درس خواندم خودم فهمیدم، خب این روایات تو را هدایت کرده، این آیات تو را هدایت کرده تو قدم به قدم به وسیله این چراغ راه رفتی حالا می گویی من خودم فقیه شدم همان طوری که هیچ فقیهی، هیچ مفسّری، هیچ حکیم حق ندارد بگوید من خودم سی، چهل سال زحمت کشیدم فقیه شدم برای اینکه قدم به قدم این روایات تو را هدایت کردند، قدم به قدم این آیات تو را هدایت کردند هیچ طبیب هم حق ندارد بگوید من خودم سی، چهل سال زحمت کشیدم متخصِّص شدم یا زمین شناس بگوید من سی، چهل سال زحمت کشیدم خودم زلزله شناس شدم گُسلها را می شناسم قدم به قدم آن (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)(۳)

۱- (۲۹) . شرح منظومه، ج۴، ص۴۵۱.

۲- (۳۰) . سوره قیامت، آیه ۳۷.

۳- (۳۱) . سوره شمس، آیه ۸.

دارد تو را راهنمایی می کند اینجا «ألهمه» است آنجا «أنزله» است فرق نمی کند «ألهمه» کار خداست، «أنزله» هم کار خداست، «علّمه» هم کار خداست، «ألهمه» هم کار خداست. یک عالِم دینی هم چگونگی را در حوزه و قلمرو دین انجام می دهد هم چرایی را.

به هر تقدیر انسان این است و در این بخش از آیات ذات اقدس الهی بنی آدم را مطرح می کند این بنی آدم مطرح کردن صبغه خلافت دارد یک وقت می فرماید: «لقد کرمنا الانسان» این تعلیق حُکم بر وصف نیست تا مُشعر به علیّت باشد اما یک وقت است می گوید (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) وقتی سخن از تکریم بنی آدم است آن مُشعر به علیّت است که چون این صبغه خلافت دارد، راه خلافت را طی می کند و امثال ذلک.

به هر تقدیر قرآن می گوید انسان یک چیز دیگری است اگر کسی این گوهر را رعایت نکرد همین (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ)(۱)

شد، (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) شد، (نَمُوتُ وَنَحْيَا)(۲)

شد - معاذ الله - ذات اقدس الهی هم حساب او را از انسانها جدا می کند در مرز حیوانات قرار می دهد کم نیستند آیاتی که وقتی سخن از خور و خواب است به انسان می گوید که ما این میوه ها را آفریدیم قدری خودتان بخورید قدری به دامهایتان بدهید (مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ)(۳)

این یک، (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ)(۴)

اینها را کنار هم ذکر می کند یا در سوره مبارکه «فاطر» می فرماید بعضیها هستند که رنگهایشان با هم فرق می کند بعضی از کوهها هستند، بعضی از راهها هستند که اینها رنگهایشان فرق می کند در سوره مبارکه «فاطر» آیه ۲۷ و ۲۸ این است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ) مردمهایی هستند که رنگهایشان فرق می کند، دامهایی هستند که رنگهایشان فرق می کند، سنگهایی هستند که رنگهایشان فرق می کند همین، اینها را که دیگر در ردیف ملائکه ذکر نمی کند شما در بحث علم باب بحارالأنوار می بینید وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) می فرماید انسان وقتی در فضای علم قدم گذاشت خدای سبحان نام علما را کنار ملائکه ذکر می کند(۵)

۱- (۳۲) . سوره فرقان، آیه ۷.

۲- (۳۳) . سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۳- (۳۴) . سوره نازعات، آیه ۳۳.

۴- (۳۵) . سوره طه، آیه ۵۴.

۵- (۳۶) . ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۸۰.

این در بحارالأنوار در بحث فضیلت علم هست که (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَهُ وَأولُوا الْعِلْمِ)(۱)

این بقیه که گفته شد دیگر در آن روایات نیست به استناد آ ن تحلیل روایی می شود از این آیات هم این مطالب را گرفت که گـاهی مجـاورت، پیامـدار است آنجـا مجـاورت علمـا با ملائکه پیام خاص داشت، این آیات یادشـده هم بی پیام نیست فرمود قدری خودتان بخورید، قدری به دامهایتان بدهید این همین است دیگر اگر فرمود: (مَتَاعاً لَّكُمْ وَلْأَنْعَامِكُمْ)(۲)،

اگر فرمود: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ)(۳)

اگر فرمـود: (وَمِنَ النَّاسِ وَالـدَّوَابِّ وَالْأَنْعَـامِ مُخْتَلِـفٌ أَلْوَانُهُ) همین است پس اگر آن کرامت را، آن گوهر را کسـی حفـظ کرد مشمول آیه سوره مبارکه «آل عمران» خواهد شد، در ردیف ملائکه قرار می گیرد و (وَالْمَلاَئِكَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) می شود.

در سالهای قبل هم این بیان لطیف از بزرگان نقل شده است اینکه مرحوم کلینی نقل کرده، در مقدمه معالِم هم آمده در خیلی از جوامع روایی مـا هست که ملاـئکه پَرهـای خود را پهن می کننـد زیر پـای طالبـان علوم «إنّ الملاـئکه لتضع أجنحتها لطلّاب العلم»(۴)

این روایت معنا شده است فرشـته ها پَر پهن می کنند، پَر پهن می کنند یعنی چه؟ یعنی شـما هم مثل ما پَر دربیاورید، مثل ما پَر دربیاورید که (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ)(۵)

برویـد دنبـال پروانه کسب و نـان و آب؟ خب آن پَر، پَر همین مرغهـایی است که به دنبـال تالاب حرکت می کننـد فرشـته با پَرش چه کار می کند؟ این زمسـتان و تابستان مهاجرت می کند به طمع طمعه تالاب حرکت می کند یا فرشته ها حرکت می کنند از جهت به بی جهتی، از طبیعت به فراطبیعت اینها زیر بال پاهای ما پَر پهن می کنند که به ما پَر درآوردن، پرواز کردن و جهت یـابی یاد بدهنـد پَر دربیاور، پَر بکش، از طبیعت برو بیرون وگرنه لازم نیست که به مَلَك پخش کننـد دیگر، اذان است دیگر.

۱- (۳۷) . سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲- (۳۸) . سوره نازعات، آیه ۳۳.

۳- (۳۹) . سوره طه، آیه ۵۴.

۴- (۴۰) . الکافی، ج۱، ص۳۴.

۵- (۴۱) . سوره توبه، آیه ۱۲۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

ايه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا(۷۰)

بعد از اينكه برخى از نعمتهاى دريايى و صحرايى را برشمردند و اينكه انسان به اذن خدا مسخّر بر اين امور است و اگر خطرى پيش آمد تنها راه نجات از خطر توجّه به ذات اقدس الهى است جريان آفرينش انسان را ذكر فرمود، فرمود ما انسان را گرامى داشتيم كرامت همان طورى كه ملاحظه فرموديد يک معناى ارزشى را به همراه دارد بر خلاف كبير، عظيم، كثير، اينها گاهى بر جماد، گاهى بر نبات، گاهى بر حيوان اطلاق مى شود، مى شود گفت كه سنگِ بزرگ، كوهِ بزرگ، درخت بزرگ اما سنگ كريم يا درخت كريم اينها كم گفته مى شود مگر با قرينه همراه باشد.

كرامت غير از كبير بودن، عظيم بودن و مانند آن، آن معناى ارزشى و معنوى را به همراه دارد هم جود و سخا را در درون خود نهادينه كرده دارد، هم عفو و بخشش و گذشت را دارد و هم معنويّتهاى ديگر را. از اينكه ذات اقدس الهى عرش را به كرامت وصف كرد كه عرشْ كريم است (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)(۱)

از اينكه قرآن را به كرامت ستود (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)(۲)

از اينكه شعيب(سلام الله عليه) نبوّت را رزق كريم دانست (وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً)(۳)

و از اينكه ذات اقدس الهى ملائكه را به عنوان عبادِ مُكرَم معرّفى كرد در سوره مباركه «انبياء» فرمود هرگز فرشته ها ادّعاى ربوبيّتى ندارند (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)(۴)

ص: ۱۶

۱- (۱) . سوره مؤمنون، آيه ۱۱۶.

۲- (۲) . سوره واقعه، آيه ۷۷.

۳- (۳) . سوره هود، آيه ۸۸.

۴- (۴) . سوره انبياء، آيات ۲۶ - ۲۷.

ملائكه بندگان مكرّم الهى اند چه اينكه در آيات ديگر فرشتگانى كه در مسير وحى الهى اند آنها را هم به عنوان بندگان كريم ياد كرده است (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ)(۱)

فرشتگانى هم كه مأمور ضبط اعمال ما و ثبت احوال ما هستند آنها را به كِرام وصف كرد فرمود: (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً

كَاتِبِينَ)(۲)،

اگر ذات اقدس الهی عرش را، قرآن را، فرشته ها را به کَرم ستود معلوم می شود یک معنای ارزشی را به همراه دارد صِرف بزرگی و بلندی و امثال ذلک که بر احجام و اجسام هم اطلاق می شود نیست.

مطلب دیگر این بود که این کرامت که گوهر گرانمایه است و به اولیای الهی اسناد داده می شود مخصوصاً دربارهٔ بعضی از ائمه(علیهم السلام) مثل امام مجتبی(سلام الله علیه) گفته می شود که کریمِ اهل بیت است یا دربارهٔ فاطمه معصوم(سلام الله علیهما) گفته می شود کریمهٔ اهل بیت است یا دربارهٔ وجود مبارک ثامن الحجج که او کریم است، امامِ کریم است در این گونه از موارد معنای سخا و جود و بخشش و عفو و گذشت و شفاعت و اینها تعبیه شده است قهراً یک واژهٔ عربیِ خاصّ است که اگر بخواهیم به فارسی ترجمه کنیم ناچاریم از چند کلمه کمک بگیریم بعضی از لغتهای عربی معادل فارسی به این معنا ندارند که یک کلمهٔ عربی را به یک کلمهٔ فارسی ما ترجمه بکنیم بلکه ناچاریم چند کلمه را مرکّب بکنیم از ترکیب چند کلمه بتوانیم ترجمهٔ آن کلمهٔ بسیط را حفظ کرده باشیم.

ص: ۱۷

۱- (۵) . سورهٔ عبس، آیات ۱۵ - ۱۶.

۲- (۶) . سورهٔ انفطار، آیات ۱۰ - ۱۱.

مستحضرید که اگر یک کلمه□ بسیطی یک معنای جامعی داشت ما خواستیم به وسیله□ چند کلمه و چند مفهوم آن معنای جامع را ارائه کنیم بالأخره موفق نمی شویم ریزشی هم خواهد داشت، چرا؟ برای اینکه آن معنا بسیط است و کلمه□ واحد آن معنای بسیط را در لغت عرب تأمین می کند و می فهماند ولی ما اگر خواستیم به فارسی ترجمه کنیم چون ناچاریم از چند کلمه کمک بگیریم این کلمات همان طوری که از نظر لفظ از هم بُریده و جدای اند مفاهیم اینها هم از هم گسیخته است وقتی ما با پنج مفهوم یا شش مفهوم خواستیم یک معنای بسیطی را تفهیم کنیم این معانی و مفاهیم متعدّد هر کدام به اندازه□ خود ظرفیّتی دارند که آن مفهوم بسیط را گوشه ای از آن را نشان می دهند با اینکه او بسیط است و چون این مفاهیم از هم جدای اند مثل این بَندهای غربال است که هر کدام یک نَم خاصّی را می گیرند این وسطها خالی است آن مفهوم می ریزد، بقیه مطالب می ریزند این است که می گویند در بعضی از امور «یُدرک ولا یوصف» چرا «یُدرک ولا یوصف» برای اینکه آنچه را که انسان می یابد یک معنای جامع و بسیط است کلمه ای ندارد که آن معنا را تفهیم کند و منتقل کند ناچار از چند کلمه کمک می گیرد هر کدام از این کلمه مثل بَند غربال اند که به اندازه□ خود نَم یا آب را حمل می کنند چون این کلمات از هم جدای اند یک، مفاهیم اینها از هم جدای اند دو، آن معنای بسیط که بخواهد تقسیم بشود در این بندهای غربال ریزشی هم دارد سه، لذا گاهی انسان یک معنای بسیط را می یابد ولی بخواهد تفهیم کند مقدورش نیست چهار، اگر ما معادل فارسی می داشتیم با همان یک کلمه آن معنا را تفهیم می کردیم ولی چون معادل فارسی نیست قهراً از چند کلمه باید کمک بگیریم همین مشکل را به همراه دارد کرامت ظاهراً از همین قبیل است یعنی واژه ای نیست که ما به وسیله کبیر، عظیم، سَخی، جواد و مانند آن بتوانیم او را تفهیم کنیم بلکه عصاره همه این مفاهیم در کرامت تأمین شده است، این هم یک مطلب.

فرشته ها که کریم اند منشأ کرامت آنها علم است و تقوا، عرش که کریم است برای اینکه مرکز علم است، قرآن که کریم است برای اینکه علم است و نزاهت از تحریف و مانند آن را به همراه دارد این مجموعه نشان می دهد که گوهری که از نقص از یک سو، از عیب از سوی دیگر منزّه باشد این گوهر را می گویند کریم این هم یک مطلب.

دربارهٔ انسان فرمود من او را با گوهرِ کریم آفریدم چه مؤمن، چه کافر انسان بی نقص خلق شده است روحی که ذات اقدس الهی به انسان داد این روح شرافت اضافهٔ به الله را به همراه دارد که (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي)(۱)

حالا بعد عده ای به سوء اختیار خود (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)(۲)

این گوهر کریم را دفن می کنند گاهی هم به حُسن اختیار خود این گوهر کریم را شکوفا می کنند آن کرامتهای کسبی با تقوا و مانند آن حاصل می شود که (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)(۳)

اما این کرامت نفسی و گوهر درونی این عطیهٔ الهی است ذات اقدس الهی این گوهر را آفرید و برای خلافت هم خلق کرد که بحث خلافت در دیروز گذشت، اگر جریان کرامت به این گوهر برمی گردد که این باید خلیفه‌الله باشد طبق تحلیل بحث دیروز خلیفه آن است که حرف مستخلَف عنه را بزند، پیام مستخلف عنه را ابلاغ کند و برابر فرمان مستخلف عنه عمل کند وگرنه این حیات او می شود غصب، این سِمتهای او می شود غصب، آن گاه استحقاق

۱- (۷) . سورهٔ ص، آیهٔ ۷۲.

۲- (۸) . سورهٔ شمس، آیهٔ ۱۰.

۳- (۹) . سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

(أَولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلَّ)(۱)

را پیدا می کند یا (شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)(۲)

شدن را پیدا می کند و مانند آن.

فتحصّل که کرامتی که برای انسان است آن گوهر نفسی است اولاً و این در تمام انسانها تعبیه شده است ثانیا و آنکه به وسیله تقوا حاصل می شود شکوفایی همان کرامت است و کرامت کسبی است ثالثاً و راه شکوفایی آن کرامت به وسیله تقوا این است که انسان صبغه خلافهاللهی را حفظ بکند رابعاً و خلافت الهی هم اقتضا می کند که خلیف فقط مطیع دستور مستخلف عنه باشد خامساً و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: این در بحثهای قبلی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در آن کتاب شریف توحیدشان نقل می کنند که از حضرت سؤال کردند این جمله معنایش چیست؟ حضرت فرمود کسی که در رَحِم مادر هست ذات اقدس الهی می داند که این «سیعمل بسوء اختیاره عملاً طالحا» و مانند آن، می داند این شخص با اینکه می تواند راهِ خوب برود دوستان او، برادر او، اعضای خانواده او راهِ صحیح را طی کردند این هم می تواند راه صحیح را طی کند به سوء اختیار خودش راه باطل را می رود یا آن کسی که در بَطن اُمّ است و سعید است یعنی ذات اقدس الهی می داند این شخص با اینکه می تواند راهِ باطل را طی کند بسیاری از دوستان او راه باطل را طی کردند اما او به حُسن اختیار خودش راه صحیح را طی می کند «إنّ الله یعلم» که این شخص بعد از میلاد راه سعادت یا راه شقاوت را طی می کند(۳).

۱- (۱۰) . سوره انعام، آیه ۱.

۲- (۱۱) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳- (۱۲) . ر.ک: التوحید [صدوق]، ص۳۵۶.

ذات اقدس الهی هم مشخص کرده است که من چگونه انسان را گرامی داشتم. مستحضرید که جناب فخررازی ده وجه ذکر کرده برای گرامیداشت عقل و وجوه فراوانی از خودش و از دیگران نقل کرده که چرا انسان کریم است. در بحثهای دو، سه روز قبل اشاره شد که آن ساده ترین حرف همین حرفهای ابتدایی است که گاهی در ادبیات نثر، گاهی در ادبیات نظم آمده که انسان کریم است برای اینکه در دوران کودکی شیری که مادرش به او می دهد از بالای سینه به او شیر می دهد ولی حیوانات مثل گوسفند و امثال گوسفند وقتی شیر می خورند به تعبیر همین شعرا از «نیمِ زیرینه بُوَد» شیرِ انسان از سرِ سینه بوَد شیر حیوانات و اینها، خب اینها تعبیرات عادی است اینها باعث کرامت نیست انسان مستوی القامه است آنها منحنی القامه اند آنها سرشان را خم می کنند دهنشان را پیش غذا می برند، انسان غذا را پیش دهن می آورد اینها بد نیست اما اینها معیار کرامت نیست. انسان ولو در حدّ بلال حبشی(رضوان الله علیه) باشد کریم است، از آن طرف طاوس و طیهو با آن زیبایی شان مثلاً این سِمت را ندارند یا آن رومیهای زیبا این سِمت را ندارند اینها جزء فروعات مسئله است. عمده آن است که ما ببینیم قرآن کریم منشأ کرامت انسان را چه چیزی می داند نه کرامتهای کسبی که فرمود:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)(۱)

نه، آن کرامتهای نفسی که این گوهر چرا کریم است؟

پرسش:...

پاسخ: بی اثر نیست آن در مسئله (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ)(۲)

ص: ۲۱

۱- (۱۳) . سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲- (۱۴) . سوره اسراء، آیه ۶۴.

اشاره شد که بی اثر نیست اما خدای سبحان آن نِصاب لازم را به همه داد حتی کسانی که از راه حرام به دنیا آمدند نصاب لازم را برای سعادت و ایمان دارد ممکن است به کمالات زاید دسترسی پیدا نکنند اما اصل اینکه می توانند مؤمن باشند، مسلمان باشند، شیعه باشند، پیرو اهل بیت باشند این نصاب را ذات اقدس الهی به آنها داده است، خب.

پرسش:...

پاسخ: خب خود عربی کرامت دارد دیگر، دیگر لازم نیست کسانی که به عربی مُبین آشنا هستند لازم نیست که ما از کلمات دیگر کمک بگیریم تا کرامت را معنا کنیم نعم، ممکن است کسی عرب باشد و درس نخوانده، اعرابی باشد و درس نخوانده و آشنا نباشد به این گونه معارف قرآنی باید برای او از چند کلمه کمک گرفت وگرنه کسی که به فقه اللغه عرب آشناست همین که گفتند کرامت معنایش را می فهمد می داند غیر از کبیر است، غیر از عظیم است، غیر از سَخی است، غیر از جواد است و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: نشنیدم یا جلوتر بنشینید یا بلندتر حرف بزنید.

اگر کرامت بار معنوی دارد باید ببینیم آن بار معنوی را قرآن کریم چه چیزی می داند اینها درست است که انسان شیر مادری که می خورد از بالای سینه است حیوانات از پایین شیر می خورند اینها هست انسان غذا را پیش دهنش می آورد دیگران سر پیش غذا می برند این هست، انسان مستوی القامه است و دیگران منحنی القامه اند اینها هست و این وجوه فراوانی که جناب فخررازی ذکر کرده هست یا درباره خط و هنر گفت نگارش و نگاریستن نگارستان داشتن و نگارگری و همه اینها جزء کرامتهای انسان است او اهل خط است و نگار است و هنر است اینهایش هست انسان می تواند مشکل خودش را بیان کند به طبیب مراجعه کند و درمان کند اما حیوان این چنین نیست توان آن را ندارد که مشکل خودش را بازگو کند اینها هست و حیوان را بَهیمه گفتند برای اینکه حرف او مُبهم است و انسان بهیمه نیست برای اینکه حرف او بیان است (الرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)(۱)

۱- (۱۵) . سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

انسان دارای بیان است ولی بهیمه حرفهایش مُبهم است و از این جهت «سُـمیّت بهیمه» معلوم نیست چه چیزی دارنـد می گویند چه کار دارند می کنند اینهایش درست است.

پرسش:...

پاسخ: بله، اما انسان هم برای خودش معلوم است که چه چیزی دارد می گوید ولی می تواند به دیگری هم منتقل کند اما آنها نمی تواننـد این چنین نیست که آنهـا طبیبی داشـته باشـند به طبیب مراجعه کننـد دردهـای خودشـان را بگوینـد اینها با اشارات بعضـی از حرفها را می فهمانند اما حالا طبیبی داشـته باشـند که اگر بیمار شدند به طبیبشان مراجعه کنند مشکلاتشان را درمیان بگذارند این چنین نیست.

اینها وجوه فراوانی است که فخررازی و امثال ایشان ذکر کردنـد برای شـرافت انسان نسـبت به غیر انسان اینها همه اش درسـت است امـا اینهـا مطـالب فرعی است. قرآن کریم عظمتی که برای خلقت انسـان قائـل است و از آن منظر انسان را کریم می داند همان مسئله (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی)(۱)

اسـت عقلی کـه بـه او داد، علمی کـه به او داد، الهـامی که نسـبت به او روا داشت و ماننـد آن است آن گـاه اگر خـط و هنر و نگارگری است محصول همین عقل و علم است و کمالات دیگر هم هست از این راه است.

فرمـود مـا هیـچ کسـی را بـدون سـرمایه خلق نکردیم اینکه فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) این روح انسـان که همـان اضـافه□ تشریفی به ذات اقدس الهی دارد این در سوره□ مبارکه□ «شمس» فرمود این مُلهَم است (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)(۲)

سوگند به جان آدمی به کسـی که جان آدمی را مسـتوی الخِلقه آفرید تسویه نفس، مستوی الخلقه بودن نفس با «فاء» تفسیریه مشـخص شـد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا □ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) فرمود من انسان را با یک ظرف خالی خلق نکردم انسان را بـا سـرمایه آفریـدم یعنی روحی کـه در او هست در همـان زادروزش این سـرمایه را دارد که می دانـد چه چیزی بـد است، چه چیزی خوب است دروغ بـد است و صِدق خوب است، خیانت بد است و امانت خوب است، فجور بد است و تقوا خوب اسـت این احتیـاجی به درس و بحث نـدارد این زبـان مشترک بین همه انسانهـاست و این را من الهـام کردم به انسان موجودات دیگر این چنین نیستند که دارای نفس ملهمه باشند، پس هر کسی با این سرمایه به دنیا می آید چون این چنین است لازمه□ آفرینش چنین گوهر گرانمایه ای و کریمی این است که خدا تعبیر بفرماید: (خَلَقْتُ بِیَدَیَّ)(۳)

ص: ۲۳

۱- (۱۶) . سوره□ ص، آیه□ ۷۲.

۲- (۱۷) . سوره□ شمس، آیه□ ۷.

۳- (۱۸) . سوره□ ص، آیه□ ۷۵.

درباره موجودات دیگر می فرماید یا از خَلق تعبیر می کند یا (إِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)(۱)

تعبیر می کند و مانند آن ولی درباره انسان فرمود: (خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) با ید جلال و جمال او را آفریدیم، با دو دست جلال و جمال او را خلق کردم با اینکه خدای سبحان منزّه از دست است «وكِلتا يديه يَمين» هر دو دستِ بی دستی اش راست است دستِ چپ ندارد برای اینکه مؤمن هم دست چپ ندارد. از وجود مبارك ابی ابراهیم رسیده است که «كِلتا يَديه يَمين»(۲)

درباره مؤمن هم در روایات ما هست که «كِلتا يَديه يَمين» مؤمن اصلاً دست چپ ندارد با دست راست کار با یُمن و برکت و میمنت انجام می دهد، با دست چپ هم کار یُمن و میمنت و برکت انجام می دهد «كِلتا يَديه يَمين» کافر «كِلتا يديه شمال» مشئمه، کافر با دست راست کار مشئوم و زشت انجام می دهد همان طوری که با دست چپ کار زشت انجام می دهد. بعضی اصحاب شِمال اند، بعضی اصحاب یمین اند و بعضیها مقرّب اند، خب.

مؤمن «كِلتا يَديه يَمين» خدای سبحان که فرمود: (خَلَقْتُ بِيَدَيَّ)(۳)

این انسانی که (أَلْهَمَهَا) نفس او را خدا (فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)(۴)

این شایسته آن است که (خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) شامل حالش بشود، پس محور اصلی کرامت انسان، خلافت اوست که در بحث دیروز اشاره شد و خلافت او هم در

(نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي)(۵)

اشاره شد و اگر خلیفه خداست باید با سرمایه خلق شده باشد یعنی آن مستخلِف کسی را که می خواهد خلیفه خود قرار بدهد به او راه و رسم خلافت را نشان می دهد راه و رسم خلافت همان (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) است به خلیفه خود آموخت که چه چیزی فجور است و چه چیزی تقوا.

۱- (۱۹) . سوره غافر، آیه ۶۸.

۲- (۲۰) . الکافی، ج۲، ص۱۲۶.

۳- (۲۱) . سوره ص، آیه ۷۵.

۴- (۲۲) . سوره شمس، آیه ۸.

۵- (۲۳) . سوره ص، آیه ۷۲.

در سوره مبارکه «مؤمنون» اشاره شد که ما از راه «احسن المخلوق» بودن انسان پی می بریم که خدا (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)(۱)

است برای اینکه فرمود انسان علقه بود و مُضغه بود و جنین شد و عَظم شد و (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحماً) شد و بعد آن را یک چیز دیگر کردیم (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۲)

اگر انسان را چیز دیگر کردیم معلوم می شود انسان شده «أحسن المخلوقین» آن گاه با «فاء تفریع» فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)(۳)

از این «أحسن المخلوقین» بودن انسان پی می بریم که خالقش هم (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) است.

در جریان کرامت هم بشرح ایضاً [همچنین] خدا اکرم است، چرا؟ برای اینکه آفریدگارِ موجود کریم است اگر او کرامت بخش است، اگر کریم آفرین است پس اکرم است «الإنسان کریمٌ وخالق الکریم أکرم» برای اینکه باید از او بهتر باشد «الله خالق الإنسان وخالق الکریم أکرم فالله أکرم» این برهان از سوره مبارکه «علق» به این صورت استنتاج می شود در سوره «علق» به این حالت فرمود، فرمود: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ) اصلِ خلق برای خداست در بین خلقت الهی که شامل همه موجودات می شود خلقت انسان را مطرح کرد (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ) که تفسیرش در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت پس (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ) هنوز سخن از اکرم بودن خدا نیست سخن از خالق بودن خداست از خلقتِ مطلق به خلقت ویژه منتقل شد فرمود: (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ) هنوز هم سخن از اکرم بودن خدا مطرح نیست الآن طلیعه طرح اکرم بودن خداست فرمود: (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) چرا اکرم است؟ برای اینکه (الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) به چه کسی علّم است؟ (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) این اکرم بودن الله مهفوف است به خلقت انسان و مهفوف است به علم انسان اول خلقت انسان مطرح است، سوم عالِم بودن انسان مطرح است، دوم اکرم بودن الله معلوم می شود که اکرم بودن الله به این دو حاشیه تکیه کرده چون (خَلَقَ الْإِنسَانَ) را که انسان کریم است، (عَلَّمَ الْإِنسَانَ) را که علم کرامت است این کرامت را به آن کریم دادن از یک مبدأ اکرم نشأت می گیرد لذا فرمود: (خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)(۴)

۱- (۲۴) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲- (۲۵) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳- (۲۶) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴- (۲۷) . سوره علق، آیات ۲ - ۵.

وگرنه اگر این نقش نداشت ممکن بود بفرماید «إقرأ وربک الأکرم الذی خلق السماوات السبع والأرضین وما فیهنّ» خلقت آسمان و زمین ما را به اکرم بودن خدا هدایت نمی کند، خلقت کریم ما را به اکرم بودن الله منتقل می کند اگر خواستیم برهان «لِمّ» اقامه کنیم چون خدا کریم است از کریم یک موجود باکرامت صادر می شود، اگر خواستیم از برهان «إنّ» کمک بگیریم چون انسان کریم است منشأ پیدایش انسان کریم خدای اکرم خواهد بود اینها عصاره کرامتهای نفسی انسان است که انسان با آن علم الهی که به (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ)(۱)

بر اساس (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)(۲)

این می شود کرامت نفسی، کرامتهای کسبی هم با علمِ اضافی، با تقوای اضافی که اینها اضافه بر گوهر ذات است اینها منشأ پیدایش کرامت اند و ذات اقدس الهی عده ای را هم غیر از ملائکه و غیر از انبیا و اولیا به عنوان کریم ستوده است.

مستحضرید شهید را قرآن کریم، کریم می داند در سوره مبارکه «یس»

وقتی پیام شهید را نقل می کند می فرماید آیه ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه «یس» این است (قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ ٭ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) این شهید سوره «یس» است وقتی این را شهید کردند این وارد بهشت شد بهشت برزخی همان طوری که ما در زیارت شهدا به اینها عرض می کنیم «یا لیتنی کنتُ معکم» در وارث و غیر وارث «یا لیتنی کنتُ معکم فأفوز معکم» ای کاش ما با شما شهدا بودیم و فوز عظیم نصیب ما می شد شهدا هم می گویند ای کاش با ما بودید می دید خدا با ما چه کرد این (یَا لَیْتَ) حرف دو طرف است زائر به شهید می گوید «یا لیتنی کنْتُ معکم فأفوز معکم» شهید می گوید: (یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ ٭ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ) ای کاش بازمانده ها، قبیله من، خانواده من اینها می دانستند که خدا با ما چه کرد، با ما چه کرد؟ ما را از مُکرَمین قرار داد، خب مکرمین در فرهنگ قرآن چه گروهی اند؟ در سوره مبارکه «انبیاء» داشتیم

ص: ۲۶

۱- (۲۸) . سوره علق، آیه ۵.

۲- (۲۹) . سوره شمس، آیه ۸.

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)(۱)

در ساير سوَر هم داشتيم

(إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ)(۲)

( )(۳)

و مانند آن

(بِأَيْدِى سَفَرَهٍ كِرَامٍ بَرَرَهٍ)(۴)

مُكرمين در فرهنگ قرآن كريم همين ملائكه اند ديگر اين شهيد مى گويد خداى سبحان ما را به ملائكه ملحق كرده است.

بنابراين

(وَجَعَلَنِى مِنَ الْمُكْرَمِينَ)(۵)

يعنى از اينها قرار داد نه «معهم» قرار داد من در رديف ملائكه ام جزء ملائكه الآن به حساب مى آيم، خب اين مقام به وسيله همين شهادت حاصل شده است اول كه نبود، پس يك كرامت نفسى است، يك كرامت كسبى آن كرامت كسبى اگر به صورت شهادت باشد انسان را در رديف ملائكه قرار مى دهد همان بيان نورانى حضرت امير(سلام الله عليه) كه در نهج البلاغه بود براى دربار اموى نوشت كه «تَزْكِيَهِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّهً»(۶)

خودستايى چيز بدى است و دين نهى كرده و اگر نهى شارع مقدس نبود ما مى گفتيم كه اهل بيت چه فضايلى دارند و ما چه هستيم ولى اجمالش اين است كه خيليها به جبهه مى روند شهيد مى شوند از خاندان ما كسى رفت شهيد شد مى شود سيدالشهداء اين حمزه است كه عموى من است، خيليها به جبهه مى روند جانباز مى شوند اعضايشان را از دست مى دهند از خاندان ما كسى برود جبهه جانباز بشود دستش را بدهد مثل برادرم جعفر ذات اقدس الهى به اين دوتا بال مى دهد اين مى شود جعفر طيّار در بعضى از نقلها دارد كه «يطير بهما مع الملائكه فى الجنّه»(۷)

۱- (۳۰) . سوره انبياء، آيات ۲۶ - ۲۷.

۲- (۳۱) . سوره انفطار، آيات ۱۰ - ۱۱.

۳- (۳۲) . سوره عبس، آيه ۱۳.

۴- (۳۳) . سوره عبس، آيات ۱۵ - ۱۶.

۵- (۳۴) . سوره يس، آيه ۲۷.

۶- (۳۵) . نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۷- (۳۶) . بحارالأنوار، ج۶، ص۲۰۹.

این می شود جعفر طیّار، اگر در سوره مبارکه «فاطر» دارد فرشتگان (أَوْلِی أَجْنِحَهٍ مَّثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ)(۱)

اینها دارای جناح اند دارای بال اند نه پَر آن بالهایشان پر دارد اینها دارای بال اند فرمود برادرم جعفر طیّار هم دوتا بال پیدا کرده که با ملائکه همسفر است و هم پَرواست، خب این با ملائکه بودن یعنی با مُکرمین بودن.

فتحصّل که کرامت یک بار ارزشی دارد که کبیر و عظیم و امثال ذلک فاقد آن هستند و انسان در گوهر ذات خودش این گوهر گرانمایه را به همراه دارد و اگر به وسیله تقوا یا شهادت یا علل و عوامل دیگر اینها را برجسته تر کند، پُر فروغ تر کند با ملائکه محشور خواهد شد اینها گوشه ای از اوصاف کرامت است و آنچه را که جناب امام رازی و دیگران ذکر کردند اینها جزء فروعات مسئله است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و رَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً(۷۰)

بعد از اینکه بخشی از نعمتهای الهی را ذکر فرمود و اینکه در حال خطر انسان متوجّه ذات اقدس الهی می شود و خداوند را با چشم دل مشاهده می کند و بعد از شهود از او کمک می طلبد، نه مفهوم «رَبِّما» یا «الهُمّا» را طرح کرده باشد زیرا از مفهوم کاری ساخته نیست تا انسان به او التجا پیدا کند آن گاه از سرشت انسان و حقیقت انسان خبر داد فرمود: (وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) و روشن شد که این مربوط به حقیقت انسان است اختصاصی به شخص معیّن ندارد این گوهرْ گرامی و گرانبهاست البته این حقیقت و این ذات ممکن است واجب نیست و فقیرِ الی الله است و غنی نیست لذا کرامت آن هم به تکریم الهی است نه برای خودش، اگر درباره ذات اقدس الهی آمد که خداوند کریم است چون هستیِ او عین ذات اوست کرامت او هم ذاتی است ولی اینجا اگر گفته می شود که این مربوط به حقیقت انسان است حقیقت انسان و ذات انسان «فقیر الی الله» است که (یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ)(۲)

ص: ۲۸

۱- (۳۷) . سوره فاطر، آیه ۱.

۲- (۱) . سوره فاطر، آیه ۱۵.

این ذاتی که «فقیر الی الله» است و مخلوق خداست خداوند این ذات را گرامی و نیکو آفرید معنای ذاتی بودن کرامت برای انسان همین است یعنی عین ذات اوست که ذات او ممکن است و «فقر الی الله» هست و خداوند هم با تکریم یاد کرد.

مطلب بعدی آن است که در این آیه پنج فضیلت برای انسان ذکر شده است که بعضیها نفسی اند، بعضیها نسبی. کرامتْ نفسی

است یعنی این حقیقت یک حقیقت گرانمایه است چه اینکه فرشته یک حقیقت گرانمایه است که از فرشته ها به عنوان کِرام یاد می شود (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ)(۱)

یا (إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِینَ کِرَاماً کَاتِبِینَ)(۲)

و مانند آن. این حقیقت گرامی است حالا اگر کسی با سوء اختیار خود این حقیقت را بیراهه مصرف بکند بیراه ببرد او خودش معاقب است و گرنه یک حقیقت گرامی را ذات اقدس الهی آفرید برای اینکه فرمود: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)(۳)

او را با الهام خودش ملهم کرده است و فرشته ها یا موجودات دیگر دستور الهام نداد خودش الهامِ انسان را به فضیلت و رذیلت به عهده گرفت (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)، خب پس این می شود کریم.

اینکه فرمود: (وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) آن کرامتهای تحصیلی که در سوره مبارکه «حجرات» است آنها به اختیار خود انسان است که (إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ)(۴)

چون این انسان ذاتاً گرامی داشته شد کمالات بعدی که خدای سبحان ذکر می کند به استناد همین کرامت اوست. یکی از آن کمالات این است که (وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ) حمل انسان در بَرّ یعنی ما به انسان توفیقی دادیم که صنایع برّی درست کند نظیر اتومبیل و امثال اتومبیل یا حیوانات را برای او ذلول و نَرم و مطیع قرار دادیم که از این حیوانات استفاده کند مستحبّ است که انسان وقتی سوار مرکب شد به استناد آن آیه معروف بگوید (سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَإِنَّا إِلَی رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ)(۵)

۱- (۲) . سوره عبس، آیات ۱۵ - ۱۶.

۲- (۳) . سوره انفطار، آیات ۱۰ - ۱۱.

۳- (۴) . سوره شمس، آیه ۸.

۴- (۵) . سوره حجرات، آیه ۱۳.

۵- (۶) . سوره زخرف، آیات ۱۳ - ۱۴.

فرمود ما این وسیله□ نقلیه را در اختیار شما قرار دادیم حالا یا کشتی دریاست یا اسب و امثال اسب در صحراست شما (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ)(۱)

الآن هم مستحب است کسی سوار اتومبیل می شود همین آیه را بخواند دیگر این اختصاصی به اسب ندارد فرمود این کار را ما کردیم (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ).

پس خدا این وسیله□ نقلیه را در اختیار انسان قرار داد اگر آن حیوان است او را مطیع انسان قرار داد و اگر وسیله نقلیه است توفیق ساخت و سازش را به انسان عطا کرد و این وسیله شده مسخّر در اختیار انسان و انسان به اذن الهی او را تسخیر کرده است یا ساخت و از او بهره برداری می کند گرچه از این آیه (وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) غیر از کشتی و وسایل سوارشدن مثل اسب و استر و امثال ذلک استفاده نمی شود لکن قبلاً در سوره□ مبارکه□ «نحل» گذشت که قرآن کریم یک سلسله مخلوقات را هم به نحو اجمال اشاره کرده است آیه□ هشت سوره□ مبارکه□ «نحل» این بود (وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) چیزهایی که الآن شما نمی دانید بعداً خدا برای شما خلق می کند، خب این وسیله نقلیه ای که اسب و استر و حمار باشد این را که می دانستند، کشتی را هم که می دانستند، این جریان هواپیما و اتومبیل و سفینه های فضایی و امثال ذلک را نمی دانستند فرمود در آینده چیزهایی دیگری را هم خدا برای شما خلق می کند (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) بنابراین الآن هم اگر کسی سوار سفینه□ فضایی شد مستحب است بگوید (سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذا) سوار هواپیما شد (سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذا) و امثال ذلک چون به نحو کلّی در سوره□ مبارکه□ «نحل» بشارت داده است در آینده چیزهایی را ما خلق می کنیم که هم اکنون شما نمی دانید پس (وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ) ناظر به این بخش است (وَالْبَحْرِ) هم ناظر به آن (فِى الْبَرِّ) راجع به صنایع برّی اعم از اتومبیل و هواپیما و سفینه های فضایی (وَالْبَحْرِ) هم اعم از کشتیهای گوناگونی که یاد شده است (وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) این (فِى الْبَرِّ) یکی، (وَالْبَحْرِ) دوتا جمعاً می شود سه. (كَرَّمْنَا بَنِى آدَمَ) یک، (وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ) دو، (وَالْبَحْرِ) سه.

۱- (۷) . سوره□ زخرف، آیه□ ۱۳.

(وَرَزَقْناهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ) از بهترین چیزها ما او را تأمین کردیم روزی دادیم غـذاهای خوب، میوه های خوب، گوشتهای خوب آن خبایث را بر او حرام کردیم، طیّبات را بر او حلال کردیم و از طیّبات او را تأمین کردیم. کیفیت خوردن هم در روایات تقریباً چهار صفحه روایات در همین تفسیر شریف کنزالدقائق روایاتی نقل شده است که لابد ملاحظه فرمودید درباره اینکه چگونه انسان از کرامت برخوردار است و ذات اقدس الهی او را کریم کرده از ابن عباس و از دیگران روایت شده است که منظور از این کرامت چیست چه اینکه منظور از این کثیر چیست و مفضَّل چه کسانی اند، مفضَّل علیهم چه کسانی اند و مانند آن تقریباً چهار صفحه است این روایات نورانی ایشان نقل کردند که نافع است غالب مفسّران این نکته را از ابن عباس نقل کردند که فضیلت انسان یکی از فضایل انسان این است که این مستوی القامه است غذا را با دست به دهن می برد نه اینکه دهن را پیش غذا ببرد که حیوانات این کار را می کنند(۱)

، خب.

این مطلبی است خوب که انسان طوری خلق شده است که غذا را پیش دهن می برد نه اینکه سر خم کند دهن را پیش غذا ببرد مثل حیوانات لکن بهره صحیحی که از این آیه باید برد آن طور نیست که بعضی از فقها مثل ابویوسف استفاده کردند. جریان استفاده کردن از قاشق در غذا این در آسیا سابقه داشت حالا چنگال شاید سابقه ای نداشت ولی با قاشق غذا خوردن در آسیا سابقه داشت این طور نیست که از اروپا آمده باشد. در زمان بنی العباس حالا یا هارون الرشید یا مأمون عباسی وقتی سفره پهن شد دستور دادند که ملاقه ای، قاشقهایی بیاورند که با قاشق غذا بخورند ابویوسف از همین فقهای متحجّر اهل سنّت این به خلیفه گفته بود که چون اینها عباسیها بودند دیگر گفت که از جدّت ابن عباس رسیده است که (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) معنایش این است که انسان با دست غذا می خورد و حیوانات با دهن لذا شایسته نیست که شما با قاشق غذا بخورید(۲)]، با دست غذا بخورید این رشید حالا یا هارون الرشید یا مأمون عباسی این ملاعق و این قاشقها را پس دادند با همان دست غذا خوردند، خب این دستی که انواع و اقسام برخوردها و آلودگیها در آن هست گاهی با بینی است، گاهی با گوش است، گاهی با چیزهای دیگر است با همان دست که نمی شود غذا خورد در محضر وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) کسی خواست در محضر حضرت با حضرت هم غذا بشود حضرت فرمود دو وظیفه است یکی حقّ ماست، یکی حقّ خودت است آنکه حقّ ماست که می خواهی با ما هم غذا بشوی، هم کاسه بشوی، هم سفره بشوی باید دستت را بشویی شستن دست قبل از غذا این حقّ ماست نه حقّ خودت برای اینکه با ما می خواهی هم غذا بشوی آنکه بعد از غذاست حالا می خواهی بشویی می خواهی نشوی برای خودت است به خودت آسیب رساندی و اما وقتی بخواهی در کنار سفره ما با ما غذا بخوری باید دستت را بشویی. این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که به او گفته قبلاً حتماً باید دستت را بشویی.

۱- (۸) . ر.ك: تفسیر کنزالدقائق، ج۷، ص۴۵.

۲- (۹) . ر.ك: مفاتیح الغیب، ج۲۱، ص۳۷۴.

با دست غـذا خوردن در صورتی که آدم بشوید خب محذوری ندارد ولی معنای اینکه انسان با دست غذا می خورد در قبال با دهن غـذا خوردنی است که حیوانات دارنـد نه معنایش این است که اگر کسـی با قاشق غـذا می خورد با دست غذا می خورد یعنی غذا را به دهن می برد نه دهن را پیش غذا ببرد این جناب ابویوسف الآن هم بعضـی از همین اهل سنّت که متحجّرانه فکر می کنند مشـکلاتشان همین است چه درباره توسّل، چه درباره شـفاعت این طور متحجّرانه فکر می کنند همین است این خیال کرد که ابن عباس که می گویـد کرامت انسان در این است که با دست غذا می خورد یعنی با قاشق نباید غذا بخورد در حالی که این با دست غـذا خوردن در قبال با دهن غـذا خوردن است نه مباشـرتاً آدم با دست غذا بخورد نه با قاشق. به هر تقدیر این ابویوسف باعث شد که این هارون الرشید این قاشقها را پس داد و با دست غذا خورد.

غرض این است که با قاشق غذا خوردن در آسیا سابقه داشت این طور نبود که مثلاً از اروپا آمده باشد. به هر تقدیر این معنای اینکه مـا انسـان را گرامی داشتیم آن فروعات و ریزشـهای کرامت این است و گرنه اساس کرامت همان محورهای عقلی اسـت که روایتش هم بعـد می خوانیم، خب پس اول (کَرَّمْنَـا) هست، بعـد (حَمَلْنَـاهُمْ فِی الْبَرِّ) هست، (وَالْبَحْرِ) هست، (وَرَزَقْنَـاهُم مِنَ الطَّیِّبَـاتِ) هست، (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِـیلاً) هست که پنجمی است. خود تفضـیل گذشـته از اینکه صـیغه□ باب تفعیل است و کثرت و مبالغه را به همراه دارد با مفعول مطلق خاص تأکیـد شـده است (فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِـیلاً) یعنی خیلی فضیلت دادیم.

مهـم ترین بحث این آیه راجع به این است که آیـا انسـان بر کـثیری از مخلوقـات الهی فضـیلت دارد آن وقت فضـیلت انبیـا بر ملائکه چه می شود اگر بر کثیر فضـیلت دارد و ظاهرش این است که در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی بر بعضیها فضیلت ندارد حالا یا آن بعض فضـیلت دارند یا اینها مماثلان اند هیچ کدام بر دیگری فضـیلتی ندارد ولی از این آیه اسـتفاده می شود که انسان بر همه فضیلت ندارد بر بعضی فضیلت دارد.

زمخشـری در عین حال که ادیب است ادبِ گفتار را هم رعایت می کنـد یعنی حرف مخالف را که نقل می کنـد، رَد می کند مؤدّبـانه رَد می کنـد همـان طوری که ادبیـات نحوی و صـرفی اش خوب است، ادبِ محاوره و ادبیات رَد و نقـد و ایرادش هم خوب است حالاـ چطور شـد که اینجـا نسـبت به اشـاعره خیلی کنـدروی کرده برخی از اشـاعره گفتنـد که این «کثیر» به معنای «جمیع» است برای اینکه ثـابت کننـد که انبیا بر ملائکه افضل انـد گفتنـد (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ) یعنی «علی جمیع ممّن خلقنا» تا محذوری نداشـته باشـند «کثیر» به معنی «جمیع» است. ایشان می گوید اولاً «کثیر» به معنی «جمیع» نیست ثانیاً اگر شما «کثیر» را به معنی جمیـل گرفتیـد اگر عبـارت این بود «علی کثیرٍ خلقنـا» ممکن بود، اما این «مِن» تبعیض را شـما چه کار می کنیـد (عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا) اگر «کثیر» به معنـای «جمیع» باشـد معنایش این می شود که «علی جمیعٍ ممّن خلقنا» آن وقت «جمیع» با (مِمَّنْ خَلَقْنَا) هماهنگ نیست.

این نقد ادبی است لکن در این نقد تعبیرات خیلی تند و بدی دارد می گوید اینها گاهی با بعضـی از ملائکه دشـمنی دارند می خواهنـد بگویند که حتماً انسان بالاتر از ملائکه است و هیچ فرشـته ای بالاتر از انسان نیست، همسان انسان نیست من نمی دانم چرا این گروه اشاعره با ملائکه یا با بعضـی از ملائکه عـداوتی دارند آیا در اثر اینکه ملائکه بعضـی از قُرا و آبادیهای آبادشان را ویران کردنـد حالاـ نـام بـدی را هم می برنـد به همـان مناسـبت است که اینها با ملائکه بدنـد، خب این تعبیر البته ملائکه به فرمان الهی بعضـی از شـهرها را ویران کردنـد اما آن شـهرهایی که ویران شدند اجداد همینها بودند، اینها وابسـته به آنها بودند این اصـلاً شأن مفسّـِر نیست البته متأخّرین هم کم نیامدنـد اینها هم شـروع به اهانت کردند ولی این اصـلاً ادب گفتن و نوشـتن نیست نه جناب زمخشـری اینجا راه صـحیح را طی کرده که این طور درباره اشاعره تندروی کرده، نه آنها هم البته آنها خب بر اساس «ردّوا الحجر من حیث جاء»[(۱)] پاسخ دادند.

ص: ۳۳

۱- (۱۰) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

به هر تقدیر این «کثیر» به معنای خودش است ولی آیه معنایش این است که «فضّلنا» حقیقت انسان را بر «کثیر» این حقیقت بر بسیاری از حقایق افضل است اما در این حقیقت بعضی افراد پیدا بشوند که بر همه افضل باشند که منافاتی ندارد اینکه نفی نمی کند این می گوید حقیقت انسان نسبت به حقایق سایر اشیا بهتر است حقایق بسیاری از اشیا بهتر است یعنی این حقیقت، این حقیقت نسبت به سایر حقایق افضلیّت دارد، فضیلت دارد اما در حقیقت انسان افرادی پیدا نمی شوند که از همه افراد افضل باشند این را که نفی نمی کند که پس اگر ادلّه ای دلالت کرد که در بین انسانها اوحدی شان مثل اهل بیت(علیهم السلام) از ملائکه افضل اند این آیه نفی نمی کند آن وقت آن روایت بی معارض می ماند اگر دلیلی داشتیم چه اینکه داریم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اگر ما نبودیم، اهل بیت نبود خدا آدم و سماوات را نمی آفرید که معارض ندارد که فرمود ما بودیم که به ملائکه تسبیح و تحلیل و تقدیس آموختیم اینکه معارض ندارد که، اگر (سَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ)(۱) است برای مقام آدمیّت است نه برای شخص حضرت آدم که «قضیهٌ فی واقعه» باشد و گذشته باشد الیوم هم فرشتگان در پیشگاه ولیّ عصر(ارواحنا فداه) خاضع اند این مقام انسانیّت انسانِ کاملِ معصوم معلّم ملائکه است آن شخص حضرت آدم(سلام الله علیه) مصداق این حقیقت بود الیوم مصداقش وجود مبارک حضرت ولیّ عصر است این مقام انسانیّت است که مسجودٌ له ملائکه است این شخصیّت حقوقی انسان یعنی انسانیّت انسان است که مسجودٌله است نه شخص حضرت آدم، خب اگر این است روایات هم دلالت دارد مخالف آیه نیست که آیه می فرماید این حقیقت از بسیاری از حقایق بالاتر است اما در این حقیقت فردی پیدا نمی شود که از افراد حقایق دیگر بالاتر باشد اینکه آیه نفی نمی کند اگر هم اثبات نکند نفی هم نمی کند آن وقت آن روایات می شود بی معارض.

ص: ۳۴

۱- (۱۱) . سوره حجرات، آیه ۳۰.

بنـابراین «کثیر» معنـای خودش را دارد ما نمی خواهیم با این آیه ثابت کنیم که اهل بیت(علیهم السـلام) از ملائکه بالاترنـد آن آیات سـجده این چنین است، آیات (أَنْبِئْهُمْ بِأَسْـمَائِهِمْ)[(۱)] این چنین است و ماننـد آن، بنـابراین این (وَفَضَّلْنَـاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) این «کثیر» به معنای خودش است و (مِمَّنْ خَلَقْنَا) هم با تبعیض سازگار است.

کثرت هم گـاهی کثرت نفسـی است، گـاهی کثرت نسبی که این را در فقه در ماء کثیر و دِما کثیر و امثال ذلک آنجا ملاحظه فرمودید یک وقت می گویند خون قلیل، خون کثیر یک وقت می گویند نه، این کثیر است یعنی «بالقیاس الی شیء آخر» کثیر است، خب.

عمده چیزی که مربوط به جریان خلقت انسان است اختصاصـی به حضرت آدم(سلام الله علیه) ندارد این است که دوتا روایت است در زمینه خلقت انسان که من هر دو روایت را مرحوم ابن بابویه قمی در کتاب شـریف توحید صدوق نقل کرده که «الله خلق آدم علی صورته»[(۲)] خداونـد آدم را بر صـورت خود خلق کرده است این یعنی چه خداونـد آدم را بر صورت خود خلق کرده است؟ این دوتـا روایت را مرحـوم صـدوق(رضـوان الله علیه) در کتـاب شـریف توحیـدشان نقـل کردنـد در یـک روایت حضـرت می فرمایـد این درست است که «الله خلـق آدم علی صـورته» لکن این صـدری دارد که اینهـا صـدر روایت را حـذف کردنـد کتاب شـریف توحیـد مرحوم صـدوق که طبع مکتبهالصـدوق است صـفحه ۱۵۲ و صـفحه ۱۵۳ ذیل صـفحه ۱۵۲ شروع می شود تا صدر صفحه ۱۵۳ روایت این است که «علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن علی بن معبد عن الحسـین بن خالد قال قلتُ للرضا(علیه السلام)» به امام رضا(سلام الله علیه) عرض کردم «یابن رسول الله إنّ الناس یروون أنّ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قال إنّ الله خَلق آدم علی صورته» به امام هشتم(سـلام الله علیه) عرض کردم چنین روایتی است این یعنی چه؟ درسـت است، درست نیست معنـایش چیست که پیغمـبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمـود خداونـد آدم را بر صـورت خودش خلق کرد خـدا که منزّه از صورت است آدم را بر صورت خود خلق کرد یعنی چه؟ «فقال(علیه السـلام)» وجود مبارک امام رضا فرمود: «قاتلهم الله» مرگ بر اینها «لقـد حـذفوا أوّل الحـدیث» این حـدیث صـدری دارد اینها صـدر حـدیث را حذف کردنـد ذیل حـدیث را نقل کردنـد «لقـد حذفوا أوّل الحدیث» جریانش این است که این روایتی که از پیامبر نقل شد قصّه اش این است «إنّ رسول الله(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) مرّ برجلین یتاسابّان» مرور کرد دید دو نفر دعوا دارند یکدیگر را سبّ می کنند فحش می دهند «فَسـمع أحدهما یقول لصاحبه قبّح الله وجهک ووجه مَن یُشـبهک» حضـرت شنید که یکی به دیگری می گویـد خـدا صورتت را زشت کند یا «قَبَّحَ» زشت کرده است و کسـی است که صورت او شبیه صورت توست او را هم زشـت کرده است یا نفرین است که فعل ماضـی به معنی مضارع باشـد در آینـده خـدا صورت تو را زشت بکنـد و صورت کسـی که شبیه توست هم زشت بکنـد «قَبّح الله وجهک ووجه من یشـبهک» که شبیه توست. در چنین صـحنه ای که یکدیگر را سبّ می کردنـد وجود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) فرمود: «یـا عبـدالله لاـ تَقُل هـذا» این طور فحش نـده صورت او را و صورت شبیه او را فحش نـده «لاـ تَقُـل هـذا لأخیک فإنّ الله عزّ وجلّ خَلق آدم علی صورته» خداونـد آدم را بر صورت او خلق کرد این ضـمیر «صورته» به خود آدم برمی گردد یعنی هر کسـی را به صورت مناسب خود برمی گرداند یا نه، ضمیر «صورته» به «الله» برمی گردد خداونـد انسـان را به صورت خودش خلق کرده است بنابراین صورهالرحمان دارد و صورت رحمان زشـت نیست، خب.

۱- (۱۲) . سوره□ بقره، آیه□ ۳۳.

۲- (۱۳) . التوحید، ص۱۵۲.

این یک حدیث که خیلی شفّاف و گویا نیست که ضمیر «علی صورته» به خود آن آدم برمی گردد یا به «الله» برمی گردد و مانند آن. لکن در صفحه ۱۰۳ روایت هیجده از باب شش، باب شش از ابواب توحید صدوق عنوان باب این است که «باب أنّه عزّ وجل لیس بجسمٍ ولا صورهٍ» روایت هیجده این باب صفحه ۱۰۳ کتاب صدوق این است که محمدبن مسلم می گوید «سألتُ أباجعفر(علیهما السلام)» از وجود مبارک امام باقر سؤال کردم «عمّا یروون أنّ الله عزّ وجل خلق آدم علی صورته» من به حضرت عرض کردم این روایتی که نقل می کنند خداوند آدم را بر صورت خود خلق کرد این یعنی چه؟ فرمود: «هی صورهٌ مُحدثهٌ مخلوقهٌ» صورت آدم قدیم و ازلی و اینها نیست حادث است یک، خالق دارد دو، «اصطفاها الله واختارها علی سائر الصوَر المختلفه» ذات اقدس الهی صورت انسان را نسبت به سایر صوَر برگزید، اختیار کرد، انتخاب کرد «فأضافها الی نفسه» این صورت را به خودش اضافه کرد «کما أضاف الکعبه الی نفسه والروح الی نفسه» با اینکه او منزّه از خانه و مسکن است به ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) فرمود: (أَن طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ)(۱) و مانند آن با اینکه او منزّه از جزء و امثال ذلک است روح را به خودش اسناد داد فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی)(۲) نه اینکه از روح خودم جزء روح خودم - معاذ الله - به او دادم روحِ انسان مخلوق خداست، کعبه مخلوق خداست بر اساس شرافتی که برای کعبه است آن را به خود اضافه کرد، اسناد داد فرمود: (بَیْتِیَ) بر اساس شرافتی که برای روح آدمی است آن را به خودش اضافه کرد، اسناد داد فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) صورت انسان هم بشرح ایضاً [همچنین] بر اساس شرافتی که دارد به خودش اسناد داد لذا پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «إنّ الله سبحانه وتعالی خلق آدم علی صورته»(۳) همان طوری که آیات «یفسّر بعضه بعضا»(۴) احادیث هم همین طور است که «یفسّر بعضه بعضا» به کمک روایت هیجده باب شش که در صفحه ۱۰۳ است روشن می شود که آن روایتی که قبلاً خوانده شد ضمیر «علی صورته» به «الله» برمی گردد نه به «آدم» «إنّ الله خلق آدم» را علی صورت خودش با اینکه خدا منزّه از صورت است همان طوری که منزّه از خانه است ولی کعبه را بیت الله می گوییم منزّه از روح جزیی است در حالی که روح را به خودش اسناد داد فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی)(۵) مُبرّای از صورت است ولی این صورت را با اضافه تشریفی به خدای سبحان اسناد داده می شود فرمود: «اصطفاه الله واختارها علی سائر الصوَر المختلفه فأضافها الی نفسه کما أضاف الکعبه إلی نفسه» یک نمونه «والروح الی نفسه» دو نمونه، این دو نمونه را در این دو آیه ذکر کرد فقال: (بَیْتِیَ)(۶) که شاهد نمونه اول است، و قال: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) که شاهد نمونه دوم است.

۱- (۱۴) . سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۲- (۱۵) . سوره ص، آیه ۷۲.

۳- (۱۶) . التوحید، ص۱۵۳.

۴- (۱۷) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۳۵۲.

۵- (۱۸) . سوره ص، آیه ۷۲.

۶- (۱۹) . سوره بقره، آیه ۲۲۵.

پس بنـابراین انسـان یـک حقیقت گرانمـایه است این حقیقت گرانمـایه را اگر هـدر داد خـودش مسئول است این حقیقت بی سرمـایه نیست ذات اقـدس الهی بـا سـرمایه این را خلـق کرد بسـیاری از علوم را به او داد و او را در مشـهَد (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَـالُوا بَلَی)(۱) در آن مشـهد این را حاضر کرده در آن صحنه پیمان گرفته از او خودش را به او نشان داده او نظیر این آینه اگر کسی در برابر آینه قرار بگیرد چون می دانید در آینه چیزی نیست فقط صورتی که انسان می بیند در حقیقت برای خود شخص است یعنی اگر درختی در برابر آینه باشـد مـا هم آنجـا قرار بگیریم نور چشم ما می خورد به سـطح آینه که جرم شـفاف است یک، این نور برمی گردد به درخت دو، مـا درخت را در زاویه عطف می بینیم سه، خیـال می کنیم در آینه دیـدیم چهـار، وگرنه در آینه چیزی نیست.

مرآتی را که عُرف می گوید همین شـیشه و جیوه و قاب است آینه ای که در بازار سخن از آینه فروشی است همین است ولی وقتی در کتـاب معرفت می گوینـد مرآت به این شـیشه و جیوه و قاب نمی گوینـد به آن صورت می گوینـد مرآت این شیشـه مرآت است یعنی وسـیله است که به سـبب او ما آن صورت را می بینیم ولی آن صورت وسـیله است که ما به سبب او صاحب صورت را می بینیم کـلّ جهـان طبق آن روایت نورانی که از همین توحیـد مرحوم صـدوق قبلاًـ خوانـدیم کلّ جهان مثل صوَر مرئیه انـد در یکی از خطبه هـای نورانی حضـرت امیر هست که جهـان مرائی خـداست حالا مرائی را اختلاف کردنـد که جمع مرئی است یا جمع مرآت است کلّ عالم صورت مثائیه است منتها صورت مثائیه ای که ما عادت کردیم این باید شیشه و جیوه و جرم املس و شـفّاف باشـد حالا یا آینه است یا سـنگ است یا آب است یک جرم شـفّافی باید باشد آیا چنین صورتی بدون جرم شـفّاف محال است یا نه؟ که ما دلیلی بر اسـتحاله اش پیـدا نکردیم کلّ این عالم صوَر مثائیه حق تعالی است همه دارند او را نشان می دهنـد اگر همه دارنـد او را نشان می دهند انسان در چنین صـحنه ای اگر کسـی در برابر آینه قرار بگیرد هیچ کس هم نباشـد فقـط خود این شـخص است و آینه سرِ آینه را خم بکنـد که آینه خودش را ببینـد اگر سرِ آینه را خم کرد که آینه خودش را دیـد این صاحب صورت به آینه می گوید کیست؟ می گوید تو. حرفی برای گفتن ندارد که آینه که خودش را در آینه نمی بیند که ما چنین حالتی را گذراندیم (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْـهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ) سرِ ما را خم کرد گفت چه کسـی را می بینید؟ ما گفتیم تو را، همین. (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی)(۲) ما چنین حقیقتی را به همراه داریم اگر این را گُم نکنیم البته در همان چهار صـفحه روایاتی که هست این است که فرمودنـد فرشـتگان خادمان مؤمنان اند مرحوم کلینی نقل کرده، دیگران هم نقل کردند در همین چهار صـفحه بحث روایی هست که مؤمن اعزّ از کعبه است، مؤمن بالاتر از کعبه است(۳) این گوهرهـا را مـا داریم حالاـ خود اهـل بیت(علیهم السـلام) که از حَمله عرش بالاترنـد آنهـا روایات فراوانی است که بحث خاصّ خودش را دارد ولی انسان این حقیقت گرامی را دارد ما در مَشـهَدی، در محضری حضور پیدا کردیم ما را آوردنـد تا خـدا خودش را به ما نشان بدهد ما هم دیدیم و گفتیم تو ربّی و ما عبدیم و این صـحنه هم اکنون با ما هست که خـدا دارد احتجاج می کنـد می فرماید: (وَإِذْ)(۴) یعنی «اُذکر» آن صـحنه را کـه اگر الآن هم غفلت نکنیم، غفلت زدایی کنیم یادمان می آید.

۱- (۲۰) . سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲- (۲۱) . سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳- (۲۲) . مستدرک الوسائل، ج۹، ص۳۴۳.

۴- (۲۳) . سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ایه ۷۰ سوره اسراء ۸۷/۰۲/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و رَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً(۷۰)

قرآن کریم که در حقیقت برای هدایت انسان نازل شده است همان طوری که در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید خود را به عنوان نور معرفی کرد (قَدْ جَاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ)(۱) پس اوّلین مطلب این است که قرآن در معرّفی خود از طرف ذات اقدس الهی خود را نور معرفی کرد.

مطلب دوم آن است که اوّلین کار نور تفسیر قلمرو خودش است وقتی نور می تابد اشیا را روشن می کند ما در تاریکی اشیا را تشخیص نمی دهیم وقتی شبِ تار کسی در بیابان قرار گرفت نه کوه را می بیند، نه درخت را، نه چاه را و نه راه را و نه آب را و نه خاك را جایی را تشخیص نمی دهد وقتی شمس طالع شد اوّلین کاری که آفتاب می کند این است که اشیا را تفسیر می کند که مشخص می کند چه چیزی آب است، چه چیزی خاك است، چه چیزی درخت است، چه چیزی سنگ است، چه چیزی کوه است، کجا راه است، کجا چاه است بعد از تفسیر، تکمیل می کند تغییر می دهد میوه ها را می پزاند، درختها را بارور می کند و مانند آن.

قرآن هم اوّلین کاری که کرده انسان را به انسان معرفی کرده چه اینکه جهان را هم به انسان معرفی کرده که فرمود آسمان و زمین خلقت اند، دریا و صحرا خلقت اند دیگر سخن از طبیعت نیست و انسان هم بدنی دارد و روحی دارد بدنش از راههای خاص به این صورت درآمده است سوره□ مبارکه□ «مؤمنون» اشاره می کند و روح را هم تا حدودی اینجا که لازم بود مشخص کرد، گاهی هم انسان را با اجزای درونیِ او به خود او معرفی می کند که بدنی دارد مضغه و علقه و عظام و لَحم و جنین و گاهی هم از راه روح او را معرفی می کند، گاهی مجموعه را با لحاظ بیرونی معرفی می کند که این مجموعه نسبت به بیرون چه حُکمی دارد؟

ص: ۳۸

۱- (۱) . سوره□ مائده، آیه□ ۱۵.

در این آیه محلّ بحث که عنوان بنی آدم مطرح است معلوم می شود آن خصوصیّاتی که ذات اقدس الهی درباره حضرت آدم مطرح کرد که او خلیفهالله است، مسجود فرشته ها هست، از علم اسما باخبر است، توفیق اِنبا و گزارش آن معارف نسبت به فرشته ها را دارد همه این چند امر را ملحوظ کرد فرمود: (يَا بَنِي آدَمَ)(۱) آنجا که خصوصیتهای آدم مطرح است از انسان به عنوان بنی آدم یاد می شود گاهی هم (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ)(۲) است، (يَا أَيُّهَا النَّاسُ)(۳) است و مانند آن، ولی آ نجا که خصوصیّتهای حضرت آدم(سلام الله علیه) مطرح است از انسان به عنوان بنی آدم یاد می کند چه اینکه در جریان عهدگیری

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ)(۴) اینجا هم عنوان بنی آدم را مطرح کرده است، این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه در جریان خلقت انسان، معرفی انسان به خود انسان آن بخش بدنی او را ذکر کرد که (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی)(۵) تا رساند به عظام و (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) این بخش، آن بخش (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۶) را به عنوان (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی)(۷) یاد می کند و کرامتهایی که برای انسان قائل است به لحاظ همان جنبه (أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) که اصلاً این یک چیز دیگری است و موجودات عالم خلقت یک چیز دیگرند ما او را یک چیز دیگر کردیم یعنی از سنخ موجودات مشهود شما نیست (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) و این خلقِ آخر با (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) رابطه دارد اگر آن صبغه (خَلْقاً آخَرَ) را حفظ کرد، (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) را حفظ کرد، (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً)(۸) را حفظ کرد می تواند امانت الهی را تحمل بکند آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» هست که کاری از انسان ساخته است که از آسمانها و زمین و جبال ساخته نیست (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ)(۹) پس کاری از انسان ساخته است که از سماوات و ارض ساخته نیست و اگر آ ن جنبه (أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) را رعایت نکرد، (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً) را رعایت نکرد، (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) را محترم نشمرد به تک تک این موجودات اشاره می کند درباره بسیاری از اینها می گوید همه اینها از انسان بالاتر است می فرماید: (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ)(۱۰)، (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا)(۱۱) خب شما اگر با قدرتهای بدنی بخواهید خودتان را ارزیابی کنید این آسمانها که از شما سنگین ترند، زمین که از شما سنگین تر است (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً)(۱۲) این کوهها از شما سنگین ترند، بلندترند و عظیم ترند پس اگر به لحاظ (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) شد کاری از انسان ساخته است که از هیچ کدام از سماوات و ارض ساخته نیست برابر بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» اگر آن جنبه نبود جنبه بدنی بود فرمود زمینی که از رویش راه می روی از شما سنگین تر است، کوهی که در دامنه او به سر می بری از شما بالاتر است، آسمانی که سقف او بر شما سایه انداخت از شما بالاتر است (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا)، (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ)، (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) بعد نسبت به حیوانات هم می فرماید: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۱۳)، گاهی می فرماید: (فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً)(۱۴) پس اگر جنبه بدنی باشد و آن حرمت خلافت و کرامت الهی رعایت نشود تک تک این موجودات را می شمارد می گوید از شما بهترند، بزرگ ترند، زخیم ترند، عظیم ترند و مانند آن، اگر آن جنبه (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) رعایت بشود می شود (فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا) بلکه در بین انسان کسانی اند که نسبت به همه مخلوقات برترند برای اینکه آن امانتهای الهی را بدون ظلم و جهل حمل می کنند، خلافت الهی را بدون نقص حمل می کنند، تعلّم اسمای حسنای الهی را بدون جهل فرامی گیرند، گزارش آنها نسبت به ملائکه را بدون سهو به عهده دارد یا (أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هؤُلَاءِ)(۱۵) هم می شوند معلّم ملائکه، هم می شوند متعلّم ذات اقدس الهی و هم می شوند خلیفه خدا، خلیفه خدا در همان بحثهای اوایل سوره مبارکه «بقره» ملاحظه فرمودید که آن خلافتی که در کلام و حکمت مطرح است در حدّ نبوت مطرح است که انسان چون به اصطلاح مدنی بالطبع است زندگی اش زندگی جمعی است و زندگی جمعی بدون قانون نمی شود قانون را باید کسی وضع کند که به همه این مسائل احاطه علمی داشته باشد یک و از غرض ورزی هم منزّه باشد دو، مبتلا به جهل و سهو و نسیان هم نشود سه، چنین کسی جز ذات اقدس الهی کس دیگری نیست و آن هم باید به وسیله پیامبر پیام خود را به مردم برساند این نیاز بشر به پیامبر است این همان برهان معروفی است که در کتابهای حکمت و کلام هست و در روایات ما هم قسمت مهم بر اساس همین جهت تکیه شده یعنی کتاب شریف اصولی کافی بخش اضطرار به

حجّت که کتاب امامت است اوّلین حدیث و دوّمین حدیث همین است که وقتی از وجود مبارک امام رضا، امام صادق(سلام الله علیهما) یا سایر ائمه سؤال می کنند به چه دلیل ما نیازمند به حجّتیم می فرمایند به همین دلیل که انسان بالأخره بدون قانون نمی شود قانون گذار باید عالِم باشد و منزّه از سهو و نسیان و جهل باشد همین برهان معروف را که در حقیقت اول انبیا و اولیا ارائه کردند بعد که حکما فهمیدند همین برهان معروف کلامی هست اما وقتی که سخن از خلافت است در فرهنگ قرآن انسان خلیفهالله هست نه تنها خلیفه خداست که جامعه را اداره کند بلکه خلیفه خداست هم اصلاح جامعه را به عهده بگیرد، هم تعلیم ملائکه را به عهده بگیرد مثل اینکه آنها هم یک آموزش و پرورشی دارند مسئول آموزش و پرورش فرشته ها هم باید انسان باشد و هم بهشت سازی را به عهده می گیرند آنچه که از قرآن برمی آید اضلاع سه گانه این مثلث است که ما چرا به انسان کامل یا به عنوان ولیّ، وصیّ، نبیّ، خلیفهالله نیازمندیم؟ برای سه جهت یکی اینکه این (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ)(۱۶) که تأمین علمیِ جامعه به عهده انبیاست درباره فرشته ها هم هست فرشته ها هم معلّم می خواهند آن فصل خصومت ملأ اعلا هم به عهده انبیای الهی است نه تنها فصل خصومت در دستگاه قضایی به عهده انبیاست بلکه حلّ خصومت ملأ اعلا هم به عهده انبیاست.

۱- (۲) . سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲- (۳) . سوره فاطر، آیه ۱۵.

۳- (۴) . سوره انشقاق، آیه ۶.

۴- (۵) . سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۵- (۶) . سوره قیامت، آیه ۳۷.

۶- (۷) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۷- (۸) . سوره ص، آیه ۷۲.

۸- (۹) . سوره بقره، آیه ۳۰.

۹- (۱۰) . سوره احزاب، آیه ۷۲.

۱۰- (۱۱) . سوره غافر، آیه ۵۷.

۱۱- (۱۲) . سوره نازعات، آیه ۲۷.

۱۲- (۱۳) . سوره اسراء، آیه ۳۷.

۱۳- (۱۴) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۱۴- (۱۵) . سوره بقره، آیه ۷۴.

۱۵- (۱۶) . سوره بقره، آیه ۳۱.

۱۶- (۱۷) . سوره بقره، آیه ۱۲۹.

پس ما نیازمند به نبیّ هستیم هم برای رفع نیازهای اجتماعی بشـر، هم برای رفع نیازهای علمی فرشته ها، هم برای تأمین ساخت و ساز بهشت، خب بالأخره بهشت را چه کسـی باید بسازد؟ باید بشـر بسازد دیگر مهندسـی اش چیست؟ معماری اش چیست؟ مصالح ساختمانی اش چیست؟ راه حلّش چیست؟ چطوری ما بهشت را بسازیم؟ چگونه ما غُرف مَبنیه□ ابدی بسازیم که هرگز ویران نشود؟ چگونه درختی غرس کنیم که ابدالـدهر از بین نرود و هر وقت خواستیم میوه بدهد؟ اینها باید به ما بگویند وگرنه بهشت طبق بیـان نورانی خود ائمه(علیهم السـلام) که فرمودنـد: «الجنّه قیعان»(۱) زمین بهشت صـاف است چیزی در آن نسـیت این شما هستید که دارید برای آن بهشت خانه می سازید و درخت می کارید و چشمه می جوشانید که (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً)(۲)، خب.

پس آنچه که در کتابهـای حکمت و کلاـم است یـک سوم این مجموعه□ عظیم است این دائرهالمعـارفی است که قابـل قیاس نیست بـا آنچه که در کتابهـای حکمت و کلاـم است آنها می گوینـد بشـر پیغمبر می خواهـد برای اینکه مـدنی بالطبع است و قـانون می خواهـد امـا قرآن می گویـد بشـر پیغمبر می خواهـد برای اینکه وجود پیغمبر لازم است برای اینکه هم بشـر را تأمین کنـد، هم ملائکه را تأمین بکنـد هم به مردم یاد بدهـد چطوری در دنیا زنـدگی کنید و چطوری بهشت را بسازید این کارها به وسیله□ خلیفهـالله هست و این کـار فقـط از انسـان ساخته است قهراً از ضـمیمه کردن آیه محلّ بحث که دارد (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا) که این به تعبیر سیدناالاسـتاد ناظر به موجودات عالم کُوْن است یعنی نسبت به گیاهان و حیوانات و موجودات عالم مشـهود و محسوس مادی و جِرمی و هم به شـهادت بخش پایانی سوره□ مبارکه□ «احزاب» انسان نسبت به کلّ سماوات و ارض افضـل است و هم نسـبت به ملاـحظه□ بخشـهای اوایـل سوره□ مبارکه□ «بقره» که (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)(۳) بعد (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ)(۴) بعد (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ)(۵)

ص: ۴۰

۱- (۱۸) . عوالی اللئالی، ج۴، ص۸.

۲- (۱۹) . سوره□ انسان، آیه□ ۶.

۳- (۲۰) . سوره□ بقره، آیه□ ۳۰.

۴- (۲۱) . سوره□ بقره، آیه□ ۳۱.

۵- (۲۲) . سوره□ بقره، آیه□ ۳۳.

که آن می شود معلّم ملائکه قهراً انسان نه فردِ انسان در انسان حقیقتی هست، افرادی هستند که افضل علی الجمیع اند بالقول المطلق و آن وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است، اهل بیت است، انبیای الهی اند، مرسلین اند، اولواالعزم اند این گونه از بزرگان اینهایی که معلم ملائکه اند، معماران بهشت اند و سازندگان عالم طبیعت هستند.

فتحصّل که از خود این آیه به تنهایی ما بخواهیم استفاده کنیم که انسان از جمیع ما سوی الله بر جمیع ما سوی الله رُجحان دارد و افضل از همه است کار آسانی نیست اما وقتی تحلیل بکنیم بگوییم که این آیه ناظر به همان موجودات حیوانی و موجودات مکتوم و امثال ذلک است که فرمود: (مَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلاَ طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ)(۱) آنها هم مثل شما هستند اُممی هستند مثل شما آن وقت این آیه می خواهد بفرماید انسان از همه آنها بالاتر است ولی به ضمیمه بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» انسان از مجموعه سماوات و ارض بالاتر است به ملاحظه بخش اوایل سوره مبارکه «بقره» انسان از همه ملائکه افضل است، بنابراین اگر روایاتی دارد که انبیا(علیهم السلام)، اهل بیت(علیهم السلام) افضل از ملائکه هستند این از مجموعه این آیات به خوبی برمی آید.

مطلب دیگر اینکه ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «سجده»، «فصلت» و مانند آن این بخش را در قرآن ما زیاد می بینیم که فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي)(۲)، (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي) وقتی من این را تسویه کردم، بدن او را مستوی الخِلقه کردم و ساختار بدنی او را تأمین کردم اعضای درونی و بیرونی او را ساختم نه به صورت یک سرامیک دستی بلکه دستگاه گوارش به او دادم، مغز دادم، قلب دادم همه اعضا و ساختار درونی و بیرونی او را تأمین کردم (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) روح را در او دَمیدم و به او افاضه کردم برای او سجده کنید که این می شود مسجودٌله شما، خب.

ص: ۴۱

۱- (۲۳) . سوره انعام، آیه ۳۸.

۲- (۲۴) . سوره ص، آیه ۷۲.

این با آن روایاتی که دارد «خَلق الله الأرواح قبل الأجساد»(۱) با آنها هماهنگ است معلوم می شود روح انسان قبلاً بود و ذات اقدس الهی روح را که جدای از انسان است به انسان متعلّق کرد. اما در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که تطوّرات این خلقت را ذکر می کند ظاهرش این است که روح تکامل یافته ی همین نشئه ی طبیعی بدن است آیه یازده به بعد سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این است (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُـلَالَةٍ مِن طِينٍ) این برای اصل انسان، نسلش از نطفه است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ ٭ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) یعنی همان را ما چیز دیگر کردیم این با حرکت جوهری و جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء هماهنگ است نه اینکه چیز دیگر از خارج آوردیم همان را چیز دیگر کردیم نه اینکه «أعطیناه شیئاً آخر» این ضمیر به همان مخلوق قبلی برمی گردد (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۲) او را چیز دیگر کردیم نه اینکه چیز دیگر به او دادیم.

بنابراین آن آیه با روایات «خَلق الله الأرواح»(۳) هماهنگ است، این آیه با جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقا هماهنگ است که باید در مسئله معرفت نفس اینها جمع بندی بشود چه اینکه این کار را کردند آن روایات را حمل کردند بر نشئه ی عقلی انسان که قبل از بدن بود، این را حمل کردند بر نشئه ی لفظی خب، بنابراین همین را ما متحوّل کردیم به صورت چیز دیگر درآوردیم و همین می شود خلیفه ی خدا.

مطلب دیگر در جریان خلافت است که ارزش انسان به همان خلیفهالله بودن است. در جریان خلافت ملاحظه فرمودید آن روایاتی که بخش اش در نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر هست بخش اش هم در جای دیگر یک خلافت متقابلی بین خدا و بنده ی اوست. بخش رسمی خلافت این است که انسان خلیفهالله هست (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَةً)(۴) این معنا دارد محتاج به توضیح است که چگونه انسان خلیفهالله می شود و دشوار هم هست. بخش دیگر که در نهج البلاغه و در بخشهای روایی ائمه(علیهم السلام) است این است که خدا خلیفه ی انسان است خدا خلیفه ی انسان باشد از بعضی از جهات قابل درک است یعنی انسان در خیلی از موارد حضور ندارد کسی باید باشد در غیاب او کار او را انجام بدهد این دعای سفری که در نهج البلاغه هست همین است که مستحب است مسافر هنگام سفر این دعا را بخواند «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِی الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُما غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً»(۵) انسان مستحبّ است وقتی خواست سفر کند بگوید خدایا همراه من باش مرا در سفر حفظ کن، در غیاب من نزد بچه های من خلیفه ی من باش که اینها را اینجا حفظ کنی و این کار فقط از تو ساخته است برای اینکه آنکه نزد بچه های ماست با ما نیست، آنکه با ماست نزد بچه های ما نیست «وَ لَا يَجْمَعُهُما غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً».

ص: ۴۲

۱- (۲۵) . بحارالأنوار، ج۵۸، ص۱۳۲.

۲- (۲۶) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۳- (۲۷) . بحارالأنوار، ج۵۸، ص۱۳۲.

۴- (۲۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۵- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۶.

این معنا حالاـ یا تعارف هست یا تعبیرات دیگر بالأخره قابل درک هست برای اینکه انسان در بعضی از موارد غیبت دارد و چون حضور ندارد کسی باید باشد در غیاب کار او را انجام بدهد اما درباره ذات اقدس الهی ترسیم خلافتش بسیار دشوار است برای اینکه نه ذات اقدس الهی غیبت دارد و نه خِفایی دارد و نه در جایی عجزی دارد کجاست که او نیست تا انسان بتواند کار او را انجام بدهد او اگر غیبتی ندارد، اگر او خفایی ندارد، اگر او تعطیلی در کار او نیست در همه جا هست دیگر خلافت معنایش چیست؟

توضیحش می تواند این امر باشد او که (بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ)(۱) است اگر او (بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ) است خلافت هم نظیر نبوّت، نظیر رسالت مقوله به تشکیک است درجاتی دارد دربارهٔ نبوّت و رسالت دو آیه بحثش گذشت که (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)(۲) یک، (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ)(۳) دو، انبیا با هم متفاوت اند، مرسلین با هم متفاوت اند این یک تفاوت درون گروهی است بر خلاف فضیلت انسان نسبت به غیر انسان که یک فضیلت برون گروهی است یک وقت می گوییم این نوع نسبت به انواع دیگر افضل اند، یک وقت می گوییم در بین خود انبیا بعضهم نسبت به بعض افضل اند. اگر نبوّت درجاتی دارد، رسالت درجاتی دارد خلافت هم بشرح ایضاً [همچنین] بعضیها خلیفه اند در یک محدودهٔ خاصّی خلیفهالرازق اند، خلیفهالشافی اند، خلیفهالقابض اند، خلیفهالباسط اند بعضیها خلیفهالمحیط اند اگر خلیفهالمحیط شدند اگر ذات اقدس الهی همه جا حضور دارد این شخصی که خلیفهٔ محیط است هم باید همه جا حضور داشته باشد هم بتواند در ملأ اعلا فصل خصومت کند، هم در جوامع بشری فصل خصومت کند، هم در بهشت بهشتیها را باشد هم در صحنهٔ قیامت آنجا خلافت الهی را إعمال بکند هم در ملأ اعلا و این در انسان کاملی مثل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قابل تصوّر است خلیفهٔ خدایی که (بِكُلِّ شَيْ ءٍ مُحِيطٌ)(۴) است و «مع کل شیء» هست با همه اشیا هست لا بالممازجه چنین انسان کاملی که همه جا حضور داشته باشد با انبیا باشد، با مرسلین باشد، با احیا باشد، با اموات باشد، با برزخیها باشد، با اهل دنیا باشد، با اهل آخرت باشد چنین انسان کاملی می شود خلیفهٔ مطلق، وگرنه خلیفهٔ مطلق نخواهد بود آنکه صادر اول است یا ظاهر اول است او می تواند خلیفهٔ خدا باشد بالقول المطلق. فتحصّل که انسان در بخش جسمش حُکم خاصّی دارد که در سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» بیان کردیم و در بخش روحش حُکم خاصّی دارد که بخشی از اینها در همان سوره آمده، بخشی هم در سورهٔ دیگر.

ص: ۴۳

۱- (۳۰) . سورهٔ فصلت، آیهٔ ۵۴.

۲- (۳۱) . سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۳.

۳- (۳۲) . سورهٔ اسراء، آیهٔ ۵۵.

۴- (۳۳) . سورهٔ فصلت، آیهٔ ۵۴.

مطلب دوم اینکه آیـاتی که مربوط به روح است بخشـی از اینهـا بـا خلقت روح قبـل از بـدن هماهنگ است، بخشـی از اینها با تحوّل جوهری و جسـمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء بودن و ماننـد آن مناسـبت تر است که دارد ما همان را چیز دیگر کردیم نه اینکه به انسان چیز دیگر دادیم (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۱) نه «أعطیناه خلقاً آخر».

مطلب سوم هم این شـد که اگر انسان بر اساس همین جنبه حیوانی اش فکر بکند خدای سـبحان می فرماید که همه آنچه که می بینی از تو بزرگ تر و شریف تر و امثال ذلک، بر اساس جنبه الهی اش و روحانی اش و مجرّد نفسش فکر بکند کاری از او سـاخته است که از سـماوات و ارض ساخته نیست در بین همین انسانها کسانی انـد که نه تنها کاری از او ساخته است که از سمـاوات و ارض ساخته نیست از ملائکه هم ساخته نیست نه تنها از ملائکه ساخته نیست بلکه ملائکه بایـد از او فرابگیرنـد که (یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ)(۲).

بنابراین اگر روایاتی وارد شده است که ملائکه افضل نسبت به انسان هسـتند این فی الجمله درست است نه بالجمله، اگر گفته شد انسانها افضل از ملائکه هستند این هم فی الجمله درست است نه بالجمله برای اینکه همه انسانها که از ملائکه بالاتر نیستند بعضی از انسانها همانهایی هستند که فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(۳) است یا (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)(۴) است و مانند آن اینهـا را مـا بایـد هر کـدام را در مقطع و موطن خـاصّ خودشان ارزیابی بکنیم و نگوییم انسان بالقول المطلق افضل است و اینها و درباره هیـچ مخلوقی هم ذات اقـدس الهی به عنوان (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ)(۵) نفرمود مگر درباره انسان، اینکه درباره انسان فرمود: (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) که در سوره مبارکه «مؤمنون» آمده این به مناسبت آن (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) است وگرنه آن بخش اول که (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامـاً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً)(۶) تـا اینجـا که در گوسـفند و غیر گوسـفند هم یکی است آنها هم همین را می گوینـد این دیگر (فَتَبـارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) نـدارد که، اما از اینکه فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) این «فاء» تفریع بر این جمله اخیر است نه بر آن قبیلها (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) پس اگر انسان احسن المخلوقین نباشد خدای او هم احسن الخالقین نخواهد بود اگر ذات اقـدس الهی احسـن الخـالقین می شـود برای اینکـه انسـان را چیز دیگر کرده اسـت آن قـدر این حقیقت پیچیـده است که نفرمود ما او را چه چیزی کردیم فرمود یک چیز دیگر کردیم آن همان است که اگر کسـی خودش را بشـناسد خـدای خود را یقیناً می شـناسد و ما در اضطرار و امثال ذلک مفهوم را درک نمی کنیم چون مفهوم را الآن هم درک می کنیم در حال عادی هم درک می کنیم التجـا هم نـداریم کسـی به مفهوم دل نمی بنـدد مفهوم «ربّما»، مفهوم «الهمّا» به مصـداق گُنگ هم متوسّـل نمی شویم در آن حـالت غرق و احسـاس خطر ما یک حقیقت شـفّاف و روشـنی را اول می بینیم بعـد به او سر می سـتاییم در آسـتان او سـر می ساییم از او کمک می خواهیم به او امیدواریم اینکه (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ)(۷) شد یعنی «عرفوه معرفه ایقـانٍ» اولاً بعـد (دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الـدِّینَ) ثانیـاً نه اینکه به مفهوم «الهمّـا» مفهوم به درد آن انسـان غریق نمی خورد او به مفهوم امیدوار نیست مفهوم در حال عادی هم هست.

ص: ۴۴

۱- (۳۴) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲- (۳۵) . سوره بقره، آیه ۳۳.

۳- (۳۶) . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- (۳۷) . سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۵- (۳۸) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۶- (۳۹) . سوره مؤمنون، آیات ۱۳ - ۱۴.

۷- (۴۰) . سوره یونس، آیه ۲۲.

پرسش:...

پاسخ: آنها هم همه اینها در نشئه‌ دیگر بودند دیگر چون ذات اقدس الهی اول اشیا را علم داشت (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ)(۱) بعد آفرید در همان نشئه که اشیا حضور داشتند ذات اقدس الهی به خصوصیّات همه مخصوصاً وجود مبارک صدیقه‌ کبرا آگاهی داشت آن نشئه طوری بود که اگر حضرت به هر اموری امتحان می شد پاسخ مثبت می داد و همان نشئه به عالم طبیعت و دنیا تنزّل کرده است اینجا هم همین طور شدند دیگر امتحان آن نشئه مناسب با همان نشئه است البته، وگرنه آنجا دار تکلیف نیست، امتحان مصطلح نیست امتحان مصطلح اینجا که (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً)(۲) آنجا چیز دیگر است اینکه مثلاً دارد ما در سوره‌ مبارکه‌ «زمر» که (أَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ)(۳) ما این هشت جُفت انعام را گاو وحشی و اهلی، مذکّر و مؤنّث، حلال و حرام، دریایی و صحرایی برای شما آفریدیم این را می فرماید ما از بالا برای شما نازل کردیم (أَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ) یا (أَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ)(۴) اینکه در آنجا بود که همین آهن سنگین و وزین نبود که اینکه در سوره‌ مبارکه‌ «حجر» بحثش گذشت (إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ)(۵) هر چیزی خزائنی دارد نه یک مخزن، نه یک خزینه «إنْ مِن شیء إلاّ عندنا خزینته» نیست، «مخزنه» نیست (إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ) آن مِن شیء است یعنی «لکلّ شیء خزائن» نه مجموع برای مجموع است «لکل شیء خزائنه» چندین مرحله هست از هر مرحله عبور می کند تا به اینجا برسد آهن از آنجا آمده، این حیوانات از آنجا آمدند آهن از آنجا آمده برابر سوره‌ مبارکه‌ «حدید» این حیوانات از آنجا آمده برابر سوره‌ مبارکه‌ «زمر» (أَنزَلْنَا) به معنی «خَلقنا» نیست (أَنزَلْنَا) به معنی (أَنزَلْنَا) است معلوم می شود آنجا وجود داشتند مناسب با آنجا احکامی داشتند حِکَمی داشتند بعد وقتی تنزّل کردند ... معصومین هم همین طور هستند آنجا که هستند با وجود نوری موجودند که ذات اقدس الهی می داند که اینها اگر وارد نشئه‌ طبیعت بشوند به هر امری امتحان بشوند پیروزمندانه از امتحان سربرمی دارند، خب.

۱- (۴۱) . سوره‌ ملک، آیه‌ ۱۴.

۲- (۴۲) . سوره‌ انبیاء، آیه‌ ۳۵.

۳- (۴۳) . سوره‌ زمر، آیه‌ ۶.

۴- (۴۴) . سوره‌ حدید، آیه‌ ۲۵.

۵- (۴۵) . سوره‌ حجر، آیه‌ ۲۱.

اینکه فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) بعـد (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)(۱) این نشان می دهـد که احسن المخلوقین شدن انسان به مناسبت همین احسن الخالقین بودن اوست.

پرسش:...

پاسخ: بله، همین است دیگر وگرنه این بلال حبشی با آن طاووس و تیهو که قابل قیاس نیست این انسان ولو به صورت بلال حبشی دربیاید این (أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)(۲) است که روحی که ذات اقدس الهی به او عطا کرده است همان احسن تقویم بودن او باعث می شود که احسن المخلوقین است و احسن المخلوقین بودن انسان کاشف از آن است که ذات اقدس الهی احسن الخالقین است (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) احسن الخالقین، احسن المخلوقین دارد، احسن الصوَرکم دارد، احسن تقویم دارد و مانند آن، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، همان اینکه گفته شد دشوار است برای اینکه غیبتی ندارد. در جریان خلافت الهی انسان محتاج است که خلیفهٔ خدا باشد نه خدا محتاج است که خدا خلیفهٔ او باشد در همین قُرب نوافل که این را هم مرحوم کلینی نقل کرد هم در کتب اهل سنّت آمده است انسان به جایی می رسد که ذات اقدس الهی زبان او می شود، چشم او می شود، گوش او می شود و در قرب فرایض گرچه این روایاتش در کافی و اینها نیست انسان به جایی می رسد که زبانِ بی زبانی خدا می شود درباره وجود مبارک حضرت امیر هست که «عین الله» هست، «ید الله» هست. بخشی از این روایات را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید صدوق نقل کرده از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که «أنا عین الله»، «أنا جَنب الله»(۳) و مانند آن. در قُرب فرایض انسان چشمِ بی چشمی خدا می شود در قُرب نوافل ذات اقدس الهی زبانِ انسان می شود ولی چه قُرب فرایض، چه قرب نوافل همه این بحثها در فصل سوم است چون آن دو فصل یعنی مقام هویّت مطلقهٔ ذات و مقام صفات ذات که عین ذات است بالقول المطلق منطقهٔ ممنوعه است احدی به آنجا راه ندارد در همین وجه الله است، فیض الله است، (اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)(۴) است که مقام ظهور خدا، فیض خدا، عنایت خداست که همین دارای کرامت و شرافت و جلال است، همین که دارای کرامت و جلال است انسان را کریم کرده است اگر دارد (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) ما انسان را مُکرّم کردیم به او کرامت دادیم برای آن است که وجه خدا کریم است در جریان کرامت وجه الهی ذات اقدس الهی هم وجه خدا را کریم می داند، هم خود مقام ربّ را مقام کریم می داند در سورهٔ مبارکهٔ «الرحمن» ملاحظه می فرمایید آیه سورهٔ مبارکهٔ «الرحمن» این است که (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ وَالْإِكْرَامِ)(۵) نه «ذِی الجلال» نه اینکه ربّ ذی الجلال است، وجه ذی الجلال است و این صحیح نیست که بگوییم از سِنخ نعت مقطوع است و «هو» در تقدیر است و «هو» را به ربّ برگردانیم بگوییم «هو» یعنی ربّ ذو الجلال است، خیر خود این «ذو» صفت است و متعلّق می شود مرتبط می شود به وجه چه وجه خدا دارای جلال اکرام است همین وجه جلیل و با جلال همین وجه کریم و با اکرام انسان را کریم کرده است البته این کرامتها به مقام بالاتر هم وابسته است که در همین سورهٔ مبارکهٔ «الرحمن» در بخش پایانی این چنین آمده است یعنی آیهٔ ۷۸ سورهٔ «الرحمن» این است که (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ) که اینجا مجرور است (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ) که این ربّ (ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) است، خب آنجا که فرمود: (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ)(۶) آن وجه دارای جلالت و اکرام است همان وجه الله انسان

را کریم کرده است اگر کسی وجه الله شد «وجیها عند الله» و من المقرّبین شد می شود کریم اگر دربارهٔ وجود مبارک امام مجتبی گفته می شود کریم اهل بیت است یا درباره وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) گفته می شود کریم است یا دربارهٔ این بی بی(سلام الله علیها) گفته می شود کریمهٔ اهل بیت است برای اینکه اینها با وجیه عندالله اند، وجه الله اند و من المقرّبین اند اگر کسی وجه الله شد، وجیه عندالله شد چون وجه الله، ذوالجلال والاکرام است اینها هم جلیل اند، هم کریم اگر شدند و مثل آنکه درباره حضرت عیسی(سلام الله علیه) آمده (وَجِیهاً فِی الْدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ)(۷) که اینها وقتی وجیه شدند وجه الله با جلالت همراه است، وجه الله با اکرام همراه است اینها می شوند کریم آن وقت کرامت اینها در فضایل علمی و عملی اینها تعبیه شده است و منشأ پیدایش کرامتهای دیگر هم خواهد بود.

۱- (۴۶) . سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۴.

۲- (۴۷) . سورهٔ تین، آیهٔ ۴.

۳- (۴۸) . التوحید، ص۱۶۵.

۴- (۴۹) . سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.

۵- (۵۰) . سورهٔ الرحمن، آیات ۲۶ - ۲۷.

۶- (۵۱) . سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۲۷.

۷- (۵۲) . سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۵.

«والحمد لله ربّ العالمین»

ایات ۷۱ تا ۷۲ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۷۱) وَمَن کَانَ فِی هذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً (۷۲)

چون سوره مبارکه «اسراء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سُوَر مکّی اصول اعتقادی و همچنین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است نه جزئیات و فرعیّات فقهی و حقوقی و مانند آن و جریان معاد هم از اصول کلّی اعتقاد هست لذا همان طوری که در بخشی از آیات قبل راجع به معاد مطالبی فرمودند الآن هم درباره معاد مطلبی را ارائه می دهند.

مطلب دوم آن است که خلقت انسان در دنیا با خلقت انسان در آخرت فرق می کند در دنیا انسان اصلی دارد و نسلی هم اصلش با وضع خاص پدید آمد، هم نسلش با وضع مخصوص پدید می آید. در جریان اصل انسان فرمود اول تراب بود، بعد طین شد، بعد (حَمَإٍ مَّسْنُونٍ)(۱) شد، بعد (صَلْصَالٍ کَالْفَخَّارِ)(۲) شد، بعد (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی)(۳) و مانند آن.

درباره نسل هم فرمود نطفه بود عَلَقه شد، مضغه شد، استخوان شد استخوان را گوشت پوشاندیم به صورت جنین شد (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۴) آن درباره اصل انسان، این هم درباره نسل انسان ولی درباره معاد نه اصلش نظیر اصل دنیاست، نه نسلی نظیر نسل دنیا دارد آنجا اصلاً سخن از نسل نیست که با توالد و تولید افراد به دنیا بیایند همه دفعتاً از خاک سر برمی دارند لذا مسئله نَسَب و مسئله نژاد و قبیله و خانواده در قیامت اصلاً مطرح نیست برای اینکه همه دفعتاً از خاک زنده می شوند و اگر درباره آیات معاد آمده است که پدر از پسر فرار می کند یا برادر از برادر فرار می کند این به علاقه «ما کان» است یعنی کسی که در دنیا برادر دیگری بود امروز از او فرار می کند، کسی که در دنیا پدر بود امروز از پسر فرار می کند و بالعکس نه اینکه در آنجا پدری و پسری مطرح است.

۱- (۱) . سوره حجر، آیه ۲۸.

۲- (۲) . سوره الرحمن، آیه ۱۴.

۳- (۳) . سوره حجر، آیه ۲۹.

۴- (۴) . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

پرسش:...(إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُوراً) یعنی چه؟

پاسخ: یعنی به لحاظ کسانی که در دنیا اهلشان بودند (یَنقَلِبُ إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُوراً)(۱) وگرنه در آخرت نسلی در کار نیست.

بنابراین اصل پیدایش افراد در معاد به سبک پیدایش افراد در دنیا نیست.

مطلب سوم آن است که اینها با دعوت الهی ذات اقدس الهی همین که بخواند، دعوت کند اینها زنده می شوند دعوت هم دو قِسم است یک دعوت تشریعی است که فرمود خدا افراد را به هدایت دعوت می کند یا به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ)(۲) و مانند آن. اینها دعوتهای تعلیمی، تدریسی، دعوتهای تشریعی است اینها با اختیار مخاطب همراه است گاهی اطاعت است، گاهی عصیان است و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: بله، حالا این بعد از ورود در بهشت و جهنم است اما الآن در طلیعه معاد که افراد می خواهند زنده بشوند محور بحث است، خب.

وقتی می خواهند افراد این دعوتی که در معاد هست دعوت تکوینی است نه دعوت تشریعی و اعتباری دعوت تشریعی این است کسی را هدایت می کنند، راهنمایی می کنند اختیار این شخص فاصله است می خواهد بپذیرد، می خواهد نپذیرد خداوند هدایت می کند، دعوت می کند انبیا دعوت می کنند بعضی می پذیرند بعضی نمی پذیرند چون دعوت تشریعی است اما دعوت تکوینی دیگر عصیان پذیر نیست ذات اقدس الهی وقتی کسی را دعوت کرد او حتماً باید اجابت بکند و اجابت هم می کند اینکه فرمود: (یَوْمَ نَدْعُوا) این دعوت تکوینی است نه دعوت تشریعی لذا عصیان پذیر نیست همگان سر از قبر برمی دارند این هم یک مطلب.

ص: ۴۸

۱- (۵) . سوره انشقاق، آیه ۹.

۲- (۶) . سوره نحل، آیه ۱۲۵.

مطلب دیگر این است که دعوت به چه نام است یک، دعوت به چه سوی است این دو، حالا ـ مراحل بعدی را قرآن ذکر می کند اما در این مرحله که دعوت به چه نام است و دعوت به کدام سَمت است اینها را در همین بخش از آیات سوره مبارکه «اسراء» می شود فهمید. در اینجا فرمود: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) گرچه ممکن است ذات اقدس الهی دفعتاً هر کسی را به نام مخصوص او صدا بزند که زید است، عمرو است، بَکر است، خالد است، ولید است هر چه هست هیچ محذوری ندارد که دفعتاً واحده افراد را به اسامی آنها صدا بزند و آنها زنده بشوند لکن در این کریمه فرمود ما افراد را به امامشان دعوت می کنیم می گوییم علوی بیاید، حَسنی بیاید، حسینی بیاید، آنهایی که این راه را رفته اند بیایند اما اگر عده ای جزء ائمه کفر بودند (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ)(۱) به اسم آنها صدا می زنیم آنها که کافر و منافق بودند در آن ردیف صف می بندند پس (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ).

مطلب بعدی آن است که جناب زمخشری در کشّاف دارد که این «مِن بِدَعِ التفسیر» از مطالب بدیع و نکات تازه تفسیری این است که اینها می گویند این امام جمع اُمّ است (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) نه یعنی ما گروه گروه دعوت می کنیم هر فردی را به اسم امام جمع اُمّ است به اسم مادرش می خوانیم این بر اساس سه نکته ایشان ذکر می کند حرف خود ایشان نیست نقل می کند می گویند که یکی به احترام حضرت مریم(سلام الله علیها) است که اگر افراد را به اسم پدر بخوانند در جریان عیسی(سلام الله علیه) مشکل پیش می آید لذا افراد را به اسم مادر می خوانند احترام مریم محفوظ بماند، احترام عیسی(سلام الله علیهما) محفوظ بماند این یک نکته.

۱- (۷) . سوره قصص، آیه ۴۱.

نکته دیگر برای اظهار شرف امام حسن و امام حسین(سلام الله علیهما) است که اینها را به احترام فاطمه(سلام الله علیها) افراد را به اسم مادرشان می خوانند، این دو نکته.

سوم در جهت مقابل این نکته اول و دوم است آنهایی که بالأخره بی گناهند، بی تقصیرند پدری ندارند فقط مادر دارند برای اینکه آنها شرمنده نشوند به نام مادر اینها را می خوانند، خب بعد می گوید من حالا این نکته‌ بدیع است که از لفظی که امام جمع اُم باشد این خودش محتاج به تأمّل است یکی اینکه آن لطافتی که در این معنا هست آن هم محتاج به تأمّل است ولی بالأخره اثبات اینکه امام جمع اُمّ است و این نکات را هم به همراه دارد محتاج به دلیل است بالأخره(1)، پس.

پرسش:...

پاسخ: او را بعدیها رَد می کنند نه خود.

پرسش:...

پاسخ: بله، حالا به آن فرمایشات مرحوم علامه و دیگران می رسیم ان شاءالله ولی زمخشری در کشّاف این را رد نمی کند این حرف زمخشری در کشّاف تا اینجا همین مقدار است بعدیها مثل البحرالمحیط ابوحیّان اندلسی مرتّب بر فرمایشات زمخشری نقدی دارند بلافاصله و امام رازی نقد دارد تا نوبت به سیدناالاستاد برسد این فرمایشات را یکی پس از دیگری ان شاءالله نقل می کنیم هم آنچه که ابوحیّان در البحرالمحیط دارد چون غالباً ابوحیّان نسبت به حرفهای زمخشری نقد دارند و امام رازی هم سخنان ایشان را نقد می کند سیدناالاستاد هم بی نقد نیست این فرمایشات را یکی پس از دیگری ان شاءالله نقل می کنیم ولی خود زمخشری تا اینجا رَد نکردند، خب.

۱- (۸) . ر.ک: الکشاف، ج۲، ص۶۸۲.

پرسش:...

پاسخ: این در کشّاف نیست دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله، این اشکالی است دیگران کردند وگرنه خود زمخشری در کشّاف این حرفها را ندارد که این کشّاف و این هم زمخشری حالا می رسیم به فرمایشات بحر ابوحیّان و امام رازی و سیدناالاستاد.

بنابراین ما افراد را به امامشان دعوت می کنیم یا به اُمّ دعوت می کنیم لکن این دعوت کردنِ افراد به امام نشان آن است که هر کسی تابع رأس خودش است گرچه در خود قرآن کریم از این مطلب سخنی به میان نیامده ولی به ضمیمه‌ی روایت این مسئله بازگو می شود، طرح می شود در جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) در سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» آیه ۲۶۰ آنجا نموداری از احیای افراد به اسم رأس و رئیسشان مطرح شده خدای سبحان به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) دستور داد این چهار مرغ را می گیری ذبح می کنی اجزایش را متفرّق می کنی تا شبهه‌ی اینکه چگونه اجزای پراکنده دوباره به هم مرتبط می شوند و حالت اوّلی ظهور می کند حل بشود. در آیه ۲۶۰ سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» به این صورت آمده است (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِى الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ) در روایت و تاریخ آمده است که سَرهای این چهار حیوان را نزد خودت نگه بدار و اینها را با داشتن این سر به اسمشان بخوان که هر بدنی تابع رأس خودش است یعنی کنایه از اینکه هر جمعیّتی تابع رئیس خودش است، هر امّتی تابع امام خودش است اینکه سر نزد تو باشد و با داشتن سر اینها را بخوانی این با (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) حل می شود و این دعوت، دعوت تکوینی است دیگران اگر این صدا را می زنند و دعوت می کردند که مرغها زنده نمی شدند وجود مبارك ابراهیم خلیل است که وقتی اینها را این سرها را نزد خود نگه می دارد و آن ابدان پراکنده و متفرّق شده را به اسم این سر می خواند به اسمشان می خواند و سر در دست اوست اینها حرکت می کنند، زنده می شوند، برمی گردند این هم نمودار است که این امام همان رئیس است و رأس است و امثال ذلك، خب.

پس به نام رئیس می خوانند اما در اینکه اینها فوراً اجابت می کنند در بخشی از آیات قرآن کریم آمده است که اینها بلافاصله تابع آن دعوت کننـده اند و هیچ ترقّبی و انتظار در این کار نیست (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ)(۱) یعنی همین که دعوت کننده اینها را خواست اینهـا منتشـر می شونـد در سوره مبارکه «روم» آیه ۲۵ این است (مِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمـاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) همین که شـما را دعوت کرد شما از قبرهایتان بیرون می آیید حالا به چه نام دعوت می کند این در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «اسراء» آمده اصل دعوت را ذات اقدس الهی به عهده دارد، اجابت اینها را در آیه ۲۵ سوره مبارکه «روم» مشـخص کرده است، نام دعوت هم در همین آیه سوره مبارکه «اسـراء» آمده دعوت هم غیر از «دَعْ» است دعوت ناقص است، «دَعْ» مضاعف اینکه در بخشـی از آیات دارد اینها (يَدُعُّ الْيَتِيمَ) آن مضاعف است در سوره مبارکه «ماعون» آیه دو (فَذالِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ) این مضاعف است و افرادی هم که «دَعّ الی النار» می شود آن هم از همین قبیل است (يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ) یعنی «یُدفعون الی النار» آن از بحث کنونی کاملاً بیرون است و جداست این دارد که آنها (يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ) به طرف نار جهنّم دفع می شوند از همین قبیل است از باب (يَدُعُّ الْيَتِيمَ) است، خب. آیه سیزده سوره مبارکه «طور» این است که (يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا) پس آن رأساً از بحث کنونی بیرون است.

دعوتی هم هست که خود جهنم دعوت می کنـد که این مربوط به طلیعه قیـامت نیست در قیـامت ذات اقـدس الهی همه را از قبر برمی خیزاند با یک دعوت عمومی اینها منتشـر می شوند وقتی صـحنه قیامت، ساهره قیامت تشکیل شد و تطایر کتاب و انطاق جوارح و حساب و صـراط و کتاب همه مشـخص شـد اگر کسـی بعـد از روشن شدن حساب بخواهد از جهنم فرار بکند مقـدورش نیست برای اینکه خود آتش جهنم او را دعوت می کند (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى)(۲) این (تَدْعُوا) تکوینی است دیگر جهنّم یعنی «تجـذبه» این طور نیست که او بتوانـد از دست جهنم نجـات پیـدا کنـد گـاهی ذات اقـدس الهی به مأموران قیامت دسـتور می دهد (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ)(۳) گاهی خود نارِ جهنم اینها را دعوت می کنـد یعنی جـذب می کنـد که (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى) کسـی فاصـله گرفت، جدا شد، بخواهد فرار کند این مقدورش نیست کاملاً جهنم او را به سَـمت خود جذب می کند مقدورش نیست که از جهنم بتواند فرار کند که آن آیه را هم حالا ان شاءالله اشاره می کنیم، خب.

۱- (۹) . سوره طه، آیه ۱۰۸.

۲- (۱۰) . سوره معارج، آیه ۱۷.

۳- (۱۱) . سوره حاقه، آیات ۳۰ - ۳۱.

در این بخش از آیات فرمود ما افراد را به نام امامشان می خوانیم تا معلوم بشود اینها تابع چه دینی انـد، تابع چه ملتی اند، خب به کـدام سَـمت می خوانیم؟ همه جمع شـده انـد به نام امام دعوت شدند حالا زنده شدند دعوت می کنید به سوی چه چیزی؟ حالا اینها جمع شدند و زنده شدند فرمود اینها به کتابشان دعوت می شوند ما اینها را به نامه اعمالشان دعوت می کنیم آن را در سوره مبارکه «جاثیه» بخشی از آن بیان شد فرمود آیه ۲۸ به بعد سوره مبارکه «جاثیه» این است (وَتَرَی کُلَّ أُمَّةٍ جَاثِیَةً کُلُّ أُمَّةٍ تُـدْعَی إِلَی کِتَابِهَا) هر امّتی را به نامه اعمالشان دعوت می کنیم اینها حالا شدنـد امّت، چرا؟ برای اینکه ما تک تک اینهـا را که دعوت نکردیم اینهـا را به اسم امامشـان دعوت کردیم وقتی به اسم امامشان دعوت کردیم اینها می شونـد اُمم حالا که اُمم شدنـد اینهـا را به نامهایشـان دعوت می کنیم (جَاثِیَةً کُلُّ أُمَّةٍ تُـدْعَی إِلَی کِتَابِهَا) خب اینهـا را دعوت کردیم برای چه کاری؟ کجا می خواهیم ببریم؟ به نامه اعمالشان که اینها مهمان سـفره خودشان اند بالأخره ما از مهمانها باید پذیرایی کنیم اینهـا را کجـا می بریم؟ به کـدام سـالن و اتـاق می بریم؟ هر کسـی را به سالن و اتاق نامه اعمالش می بریم این مهمان اعمال خودش است (کُلُّ أُمَّةٍ تُـدْعَی إِلَی کِتَابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ ◌ هـذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ ◌ فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ ◌ وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوْا أَفَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی تُتْلَی عَلَیْکُمْ) و مانند آن، خب.

پرسش:...

ص: ۵۳

پاسخ: نه، چون دارد که (جَاثِیَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا) این کتاب را چه کسی نوشت؟ ما نوشتیم ما از روی چه نسخه نوشتیم؟ آنچه در جان شما بود نوشتیم ما از نزد خودمان ننوشتیم این نظیر کتابهای آسمانی نیست که ذات اقدس الهی بنگارد با وحی و امثال وحی این کتاب اعمال است این کتاب را اعمال را بر اساس نسخه اصل نوشتیم ما، ما از درون شما درآوردیم. (كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)(۱) نه «بما کنتم تعملون» این همان ظاهر این طایفه از آیات است که جزا را عین عمل می داند آن طایفه آیاتی که دارد «تجزون بما کنتم تعملون» به وسیله همین آیاتی که دارد (تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) و مانند آن تفسیر می شود که جزا عینِ عمل است، خب و هر کسی هم وقتی نامه اعمالش را ببیند می گوید (مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)(۲) همه اعمال را یکجا حاضر می بیند می گوید اینها اعمال من هستند.

دوتا مطلب مهم در آیه ۲۸ و ۲۹ سوره مبارکه «جاثیه» است که الآن مقدماتش حاصل نیست و ظرفیّتش هم نیست که بیان بشود ولی اجمالاً ـ اشاره می شود که در فرصت مناسب ان شاءالله وقتی به آن سوره مبارکه «جاثیه» رسیدیم حل بشود و آن یک مطلب اول این است که ظاهرش این است که همان طوری که هر فردی کتابی دارد امّت هم کتابی دارد، جامعه کتابی دارد جامعه حیاتی دارد، وجودی دارد، حیاتی دارد، کتابی دارد قهراً مسائل سیاسی جامعه، مسائل اجتماعی جامعه، مسائلی که مربوط به عموم است اینها در نامه جامعه نوشته می شود هر کسی یک حیثیّت فردی دارد که در نامه فردی او آن اعمال نوشته می شود، یک حیثیّت جمعی و اجتماعی و سیاسی دارد که این کارها در نامه های اجتماعی نوشته می شود برای اینکه فرمود ما هر کسی را به نام امامش دعوت می کنیم حالا که امّت شدند اینها را به کتابِ خود اینها دعوت می کنیم نه اینکه «کل شخص یُدعیٰ الی کتابه» بلکه (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا) ظاهرش این است.

۱- (۱۲) . سوره جاثیه، آیه ۲۸.

۲- (۱۳) . سوره کهف، آیه ۴۹.

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) مایلند که اجتماع وجودی دارد و کتابی دارد و احکام و حِکَمی دارد. اشکالی که بر این حرف هست این است که وحدت مساوق با وجود است اگر چیزی واحد نباشد وجود نیست، وحدت نداشته باشد وجود ندارد جامعه وحدت ندارد وحدتش اعتباری است قهراً وجود ندارد وجودش اعتباری است که ان شاءالله پاسخش باید در ذیل آیه سوره مبارکه «جاثیه» مطرح بشود.

مطلب دیگر که آن هم مهم است البته بحثهای آن اهمّ از این مطلب است منتها بحثهای اول عمیق و علمی است بر اساس آن کتابها نوشته شده که آیا جامعه وجود دارد یا وجود ندارد و اینها. اما این مطلب دوم که اهمّ از مطلب اول است چون یک مطلب ناآشنایی است و آن مطلب ناآشنا این است که چون مربوط به جریان معاد است و محلّ ابتلای خیلیها نیست نظیر وجود جامعه کتابی نوشته بشود بحثی شده باشد این نیست آن مطلب این است که ما یک نامه معهود داریم که (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ)(۱) یا (رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ)(۲) (أَحاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ)(۳) و مانند آن هر کاری که ما می کنیم اینها می نویسند این درست است این درکش هم آسان است سخت نیست و ظاهر بخشی از ادلّه هم همین است اما این آیه سوره مبارکه «جاثیه» می فرماید: (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)(۴) ما استنساخ می کنیم نه کتابت، کتابت این کسی که دارد حرف می زند یا کار انجام می دهد کسی همین حرفها را یا کارهای او را می نویسد این آسان است اما استنساخ یعنی ما یک نسخه اصل داریم که بر اساس این نسخه اصل آن نسخه فرع را تنظیم می کنند از روی این نسخه اصل پس یک نسخه اصل لازم است، یک نسخه فرع که این نسخه نویسی را می گویند استنساخ.

۱- (۱۴) . سوره انفطار، آیات ۱۰ - ۱۲.

۲- (۱۵) . سوره زخرف، آیه ۸۰.

۳- (۱۶) . سوره جن، آیه ۲۸.

۴- (۱۷) . سوره جاثیه، آیه ۲۹.

مطلب بعدی آن است که اگر اعمال ما نسخه اصل باشد آنها که می نویسند می شود گفت استنساخ است یعنی رفتار ما و گفتار ما بشود نسخه اصل آنها یعنی فرشتگان از روی این نُسَخ اصلی مطالبی را یادداشت می کنند این هم قابل تطبیق است که بپذیریم این استنساخ است اما آیه می فرماید آنچه را که شما عمل می کنید ما استنساخ می کنیم یک روایت نورانی در ذیل این آیه است که وجود مبارک امام(سلام الله علیه) فرمود: «أوَ لستمُ عُرُبا»[(۱)] مگر شما عرب نیستید فصاحت عربی نمی دانید و قوانین و ادبیات عرب را نمی دانید خدا می فرماید: (مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) را ما استنساخ می کنیم نه نَسخ، نه نسخه نویسی می کنیم، نه آنچه را که شما انجام می دهید ما برابر او می نویسیم خیر، آنچه را که شما انجام می دهید این استنساخ ماست (نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)[(۲)] نه «عمّا کنتم تعملون»، نه بر اساس کار شما، کار شما را ما استنساخ می کنیم پس یک نسخه اصلی لازم است که این کاری که شما انجام می دهید ما یکی پس از دیگری بیرون می کشیم و این مطابق با آن نسخه اصل است این جریان قضا و قدر را ثابت می کند، جریان علم پیشین خدا را ثابت می کند منتها با حفظ مبادی و اختیار که خدای سبحان می داند زید با مِیل و اراده و اختیار خود به طرف صلاح می رود با اینکه می تواند به طرف فساد برود هر چه هم او را به طرف فساد دعوت می کنند او با میل و اختیار خودش به طرف صلاح گرایش دارد دیگری می تواند به طرف صلاح برود و هر چه او را دعوت می کنند به طرف صلاح ولی او به سوء اختیار خود به طرف فساد می رود ما آنچه در نهان و درونِ اوست استنساخ می کنیم یعنی یک نسخه اصلی داریم که نزد ماست آنچه را که او انجام می دهد مطابق با آن نسخه اصلی انجام می گیرد (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ) نه «نکتب» (نَسْتَنسِخُ) نه «عمّا کنتم تعملون» (نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) این (مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) استنساخ ماست پس یک نسخه اصلی نزد خداست این استدلال وجود مبارک حضرت است در ذیل این روایت تقریباً می دانم نود درصد این مطلب حل نشده است شاید ده درصد هم حل نشده باشد اما خب چون البته مبادی اش حاصل نیست، روایاتش حاصل نیست اینکه در خود روایات مطالبی است غُرر آنهاست و از این نکات الآن دهها مفسّر شما می بینید همه همین طور معنا می کنند می گویند یعنی ما اعمال شما را به وسیله فرشته ها می نویسیم اما وقتی به روایات اهل بیت مراجعه می کنید می گوید مگر ما عرب نیستید خدا که نگفت «إنّا نکتبُ»، «إنّا نَکتب» آیات دیگر است (نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ)[(۳)] یک، (إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ)[(۴)] این درست است، (رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ)[(۵)] این درست است، این سه طایفه آیه یک معنای قابل فهم عمومی دارد اما این از آن قبیل نیست که کسی یک مختصر درس بخواند بفهمد فرمود ما آنچه در درون شماست استنساخ می کنیم از یک نسخه اصلی ما قبلاً می دانیم شما چه کار هستید.

۱- (۱۸) . بحارالأنوار، ج۵۴، ص۳۶۷.

۲- (۱۹) . سوره جاثیه، آیه ۲۹.

۳- (۲۰) . سوره یس، آیه ۱۲.

۴- (۲۱) . سوره انفطار، آیات ۱۰ – ۱۱.

۵- (۲۲) . سوره زخرف، آیه ۸۰.

پرسش:...

پاسخ: آن دیگر علمِ ازلی خداست اینها ان شاءالله به لطف الهی وقتی به ذیل آیه سوره «یس» رسیدیم حل می شود منتها این روایت یک مقدار آدم را آرام می کند معلوم می شود که قواعد عربی، آشنایی به عربی، عربیِ قویِ غنی در فهم آیات ضروری و لازم است فرمود: «أو لستم عُربا» مگر ادبیات عرب را نمی دانید قرآن به لسان عربیِ مبین آمده اینجا که نگفته «انا نکتب»، نگفت «ننسخُ»، نگفت «نستنسخ عمّـا کنتم تعملون» هیچ کدام از این تعبیرات را به کار نبرده فرمود عین آنچه را که شما عمل می کنید ما استنساخ می کنیم همین نسخه اصل نزد ماست (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ).

به هر تقدیر این مطلب دوم قوی تر از آن مطلب اول است که جامعه وجود دارد، جامعه کتاب دارد، احکام سیاسی، اجتماعی افراد را در آن نامه جامعه می نویسند چون دارد (كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا)(۱) نه «کلّ فردٍ يُدعیٰ إلى كتابه» آن آیات دیگر است در آیات دیگر دارد هر کسی به نامه عملش دعوت می شود.

بنابراین اگر ما دو دعوت داشتیم و دو کتاب اینها معارض هم نیستند اگر بعضی از ادلّه دلالت می کرد که هر کسی را دعوت می کنند این محشور می شود این ممکن است و اگر آیه محلّ بحث سوره «اسراء» که دارد (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ) نه «کلّ فرد» (كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) این هم یک دعوت است پس ما دو دعوت داریم یک دعوت فردی و یک دعوت جمعی حالا که دعوت فردیمان مشخص، دعوت جمعی مان مشخص شد سؤال می کنیم ما را برای چه کاری احضار کردی؟ یعنی «إلى كتابه و إلى كتابها» هر کسی را به نامه عمل او در بخشهای مسائل فردی، هر امّتی را «الی کتابها» در مسائل سیاسی و اجتماعی (تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا)(۲) آنجا که افراد را به کتاب شخصی خودشان دعوت می کنند بخشی از آنها در همین آیه سوره مبارکه «اسراء» آمده بخشی هم در سوره مبارکه «حاقّه» و آن سَمتها اشاره شده که فرمود آنهایی که به کتابشان دعوت می شوند اگر اهل یُمن و برکت باشند جزء اصحاب میمنت اند و به طرف یُمن دعوت می شوند و اگر اهل مشئمه و مشئوم بودن و زشتی باشند به طرف مشئمه دعوت می شوند در سوره مبارکه «حاقّه» آیه ۲۴ به بعد این است آیه نوزده این است (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ) با یک صدای بلند می گوید آقایان بیاید نامه مرا بخوانید (إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) اما (مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ) آن هم می خواند منتها دیگر با نگرانی اینکه می گوید (مَالِ هذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)(۳) همین است دیگر آ ن گاه (فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ) آنجا خدا فرمود: (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) اینجا می فرماید: (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ)، خب.

۱- (۲۳) . سوره جاثیه، آیه ۲۸.

۲- (۲۴) . سوره جاثیه، آیه ۲۸.

۳- (۲۵) . سوره کهف، آیه ۴۹.

پس افراد شده چهار مطلب یکی اینکه به چه نام دعوت می شوند این دو طایفه است، یک طایفه بالصراحه دارد که به امام، یکی هم به نحو عموم دارد هر کسی را ما دعوت می کنیم هم به شخصه دعوت می شوند هم به اسم رهبرشان. دو مطلب دیگر این است که اگر به شخصه دعوت شدند وقتی که دعوت شد و زنده شد می گوید مرا برای چه چیزی حاضر کردید؟ می گوید «إلی کتابک» دعوت به نامه عملت مهمانسرای او همان نامه عمل اوست آنهایی که به نام جمعیت و اجتماع و رهبر و امام دعوت شدند می گوید کجا باید برویم؟ می گویند به کتاب عمومی، به کتاب سیاسی و اجتماعی تان که (کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَی إِلَی کِتَابِهَا)(۱).

پرسش:...

پاسخ: نه، نه (إِلَی کِتَابِهَا) است چون دارد کتاب خودش را می خواند بعد اینها این کتاب را بعضیها به دست راست می دهند بعضیها به دست چپ می دهند این معلوم می شود نامه اعمالش است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: حالا نه، آن نسخه اصل چیست باید بماند ولی متن آنچه که از جان افراد درمی آید این نسخه دوم است. آنچه که نزد خدای سبحان است نسخه اصل است که این را برابر با آن انجام می دهند آن وقت فرشتگان دیگری هستند که آدم وقتی این کارها را انجام داد می نویسند دو گروه اند بعضیها کارهای فردی را می نویسند، بعضیها کارهای جمعی را می نویسند اینها کارها تقسیم شده است ولی یک عده هستند که آنچه که در درون افراد نهادینه شده است این را درمی آورند این را می گویند استنساخ یک نسخه اصل است نزد آنها آنچه که در درون اینهاست استنساخ می کنند وقتی که ظهور پیدا کرد آن وقت کرام کاتبین بخشی مربوط به اعمال فردی است را می نویسند، بخشی مربوط به اعمال جمعی است را می نویسند آیا آن بخشهای سیاسی، اجتماعی که مربوط به کارهای جمعی است فصلی از فصول این کتاب است؟ «یُحتمل» یک کتاب جداگانه است؟ «یُحتمل» این باید جداگانه بحث بشود ولی غرض این است که کارها جداست، مأموریتها هم جدا. در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «اسراء» به هر دو قسمت اشاره کرده یکی را شفّاف، یکی را به صورت نیمه شفّاف آنکه به صورت شفّاف بیان کرده فرمود: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) خب حالا که دعوت کردیم همه را به نام رهبرشان وقتی در ساهره معاد و صحنه قیامت حضور پیدا کردند کجا باید بروند؟ به طرف کتابشان که در سوره «حاقّه» و مانند آن دارد که به طرف کتابشان می روند اینجا به صورت صریح نفرمود به طرف کتابشان می روند بلکه به طور اجمال فرمود: (فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ) یعنی ما بعد از اینکه اینها را دعوت کردیم اگر از آنها سؤال بکنند کجا باید برویم؟ می گوییم کنار سفره کتابتان آنجا باید پذیرایی بشوید. (فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولٰئِکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ) مستحضرید که مؤمن هر دو دستش یمین است مؤمن «کلتا یدیه یمین»(۲) از وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) رسیده است که ذات اقدس الهی دو دست بی دستی اش یمین است «کلتا یدی الرحمٰن یمین» دستی را می گویند یمین که با او مِیمنت و کار بابرکت و میمون انجام بدهند. کافر و منافق اصلاً دست راست ندارند چون اینها با دست راست هم معصیت می کنند همان طوری که با دست چپ معصیت می کنند مؤمن اصلاً دست چپ ندارد برای اینکه با دست چپ هم کار یُمن و برکت انجام می دهد همان طوری که با دست راست یُمن و برکت انجام می دهد «کلتا یدی المؤمن یمین» این می شود «أصحاب المیمنه»، «أصحاب الیمین» برخیها «أصحاب

المشئمه»اند شئامت و زشتی و قُبح و معصیت وامثال ذلک اند لذا نامه اعمال بعضیها به دست راستشان، نامه اعمال بعضیها به دست چپشان. پس افراد به نام رهبرشان دعوت می شوند وقتی که همه شان دعوت شدند همه اینها را به طرف مهمانسرایشان می برند مهمانسراها فرق می کند آن نامه اعمال هر کسی مهمانسرای اوست که فرمود: (فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ) و هیچ ستمی هم به اینها نمی شود اینکه فرمود: (وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلًا) در سوره مبارکه «طه» هم مشابه این آمده که اصلاً (لاَ یُظْلَمُونَ شَیْئاً) اینها به هیچ وجه ستمی نمی شوند در سوره «مریم» هم هست، در سوره «طه» هم هست که اصلاً در سوره «مریم» آیه شصت دارد (وَلاَ یُظْلَمُونَ شَیْئاً). حالا چون دارند اذان می گویند وقت هم گذشته.

ص: ۵۸

۱- (۲۶) . سوره جاثیه، آیه ۲۸.

۲- (۲۷) . الکافی، ج۲، ص۱۲۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ایات ۷۱ تا ۷۲ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۱) وَمَن كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً (۷۲)

بعد از اینکه نعمتهای فراوانی را در آیات قبل ارائه فرمودند که این نعمتها هم ادلّه توحید پروردگار است، هم وظیفه سپاسگذاری بنده ها را معیّن می کند. فرمود اگر کسی در دنیا نابینا بود در آخرت هم نابیناست و ما همگان را در قیامت دعوت می کنیم این دعوت همان طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید احضار تکوینی است نه دعوت تشریعی یا به اسم خواندن، گاهی ذات اقدس الهی ندای تشریعی دارد که (يَا أَيُّهَا النَّاسُ)(۱)، (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ)(۲) و مانند این یا با قبول روبه روست یا با نکول چون تشریع است و قانونگذاری است یک وقت است ندای الهی یا دعوت الهی تکوین است که (يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَماءُ أَقْلِعِي) آن دیگر

وَغِيضَ الْمَاءُ)(۳) و کذا و کذا را به همراه دارد دیگر این چنین نیست که (يَا أَرْضُ ابْلَعِي) با گناه و معصیت روبه رو بشود این چنین نیست کارهای تکوینی خدا عصیان پذیر نیست و کارهای تشریعی خدا چون با اختیار بشر همراه است یا عصیان است یا اطاعت آن روز یعنی روز قیامت جا برای شریعت و امر و نهی اعتباری نیست چون بساط دین در دنیا به پایان رسید این بیانات نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «الیوم عملٌ ولا حساب وغداً حسابٌ ولا عمل»(۴) پس آن روز دعوت، دعوت تکوینی است و اجابتش هم قطعی است و هر که را ذات اقدس الهی دعوت کرد(۵) (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ)(۶) آن روز همگان به دنبال دعوت دعوت کننده حضور پیدا می کنند.

۱- (۱) . سوره بقره، آیه ۲۱.

۲- (۲) . سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳- (۳) . سوره هود، آیه ۴۴.

۴- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۵- (۵) . علی الظاهر این جمله از حضرت علی(ع) نقل شده و از پیامبر(ص) مطلبی در این زمینه پیدا نشد.

۶- (۶) . سوره طه، آیه ۱۰۸.

اما دعوت به چه نام است و به چه عنوان است آن را این آیات به عهده دارند فرمود: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) اگر فرموده بود «کلّ ناس»، «کل انسان» یا فرموده بود «یوم ندعوا اناساً» یا «یوم ندعوا کلّ فردٍ»، خب این راجع به فرد بود اما وقتی می فرماید: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ) و اُناس هم معنای جمع را به همراه دارد این نشان آن است که ذات اقدس الهی هر امّت و

قبیله ای را در این آیه منظور کرده است وقتی فرمود فرمود ما مثل اینکه بفرماید «یوم نـدعوا کـل قبیله»، «کـل امه» این نـاظر به فرد نیست اگر نـاظر به فرد بود می فرمود «یوم نـدعوا کلّ انسان» یا «یوم نـدعوا الناس» اما وقتی می فرمایـد: (یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ) معلوم می شود قبیله و امّت و امثال ذلک است.

پس دعوت، دعوت تکوینی است نه تشریعی و (کُلَّ أُنَاسٍ) هم ناظر به امّت و ملّت و قبیله و امثال ذلک است نه کلّ فرد. راجع (بِإِمَـامِهِمْ) که منظور از امـام چیست؟ اگر این امام جمع اُمّ باشـد آن طوری که جناب زمخشـری نقل کرده است که اشـکالات بعـدی را به همراه دارد مطلب دیگر است اما اگر این امام جمع اُمّ نباشـد «کما هو الظاهر» این امام یا منظور رهبر است به معنای جـامع اعم از پیغمبر و امـام مصـطلح و اعم از امـام حق و امام باطل که (جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَـدْعُونَ إِلَی النَّارِ)(۱) یا ائمه کفر است (فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ)(۲) و مانند آن یا منظور از این امام، کتاب است.

ص: ۶۰

۱- (۷) . سوره قصص، آیه ۴۱.

۲- (۸) . سوره توبه، آیه ۱۲.

سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) فرمود برخیها احتمال دادند منظور از این امام، کتاب عمومی باشد مثل لوح محفوظ یا آن کتاب عام که (وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)(۱) این احتمال را نقل می کنند می فرمایند این (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) آن لوح محفوظ مشترک است بین همه مردم آن لوح محفوظ، لوح الهی، امام مُبین این یک کتاب است برای همه مردم اگر فرموده باشد که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) معلوم می شود که هر گروهی یک کتاب خاصّ خودش را دارد اگر آن منظور از این امام، لوح محفوظ باشد یا امام مبین باشد آن یکی است که احکام و حِکَم همه در او ثبت است دیگر چندتا کتاب نیست و ظاهر از این امام ائمه خواهد بود برای اینکه چون (كُلَّ أُنَاسٍ) است، «لکلّ ناسٍ امام» پس منظور لوح محفوظ و امثال ذلک نیست و منظور کتابِ مصطلح قرآنی نیست چون قرآن کتاب را اطلاق می کند بر آنچه را که وجود مبارک نوح و انبیای اولواالعزم آوردند کتاب در نظر ایشان به اصطلاح قرآن کریم صحیفه عادی نیست زبور داود را کتاب نمی گویند کتاب عبارت است از مجموعه عقاید و احکام فقهی و حقوقی و قانونی است که برای اداره یک کشور باشد و این از زمان حضرت نوح(سلام الله علیه) به بعد نازل شده وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) و اولیای الهی و انبیایی که بین حضرت آدم و حضرت نوح بودند اینها کتاب نداشتند به دلیل همان آیه ۲۱۳ سوره «بقره» است که (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ) و اینها اختلاف کردند و اگر اختلاف نکرده بودند دیگر کتاب و تشریع بعدی نازل نمی شد اینها چون اختلاف کردند خدای سبحان کتاب نازل کرده است معلوم می شود تا قبل از زمان وجود مبارک نوح کتابِ مصطلح قانونی نبود اما کتابِ معنای عام که احکامی باشد، مواعظی باشد، نصایحی باشد بود اما کتابی که حالا حلّ اختلاف کند دستگاه قضایی را تعیین کند، دستگاه اجرایی را تعیین کند، جنگ و صلح تعیین کند این از زمان حضرت نوح به بعد شد و چون کتاب به اصطلاح قرآن از زمان نوح به بعد شد و آیه شامل همه اُمم و اقوام می شود حتی امّتها و اقوامی که قبل از حضرت نوح بودند پس منظور از این امام، کتابِ مصطلح قرآنی نیست باید اعم باشد چه اینکه (كُلَّ أُنَاسٍ) برخیها مؤمن اند، برخیها کافرند، برخی تابع انبیای اند، برخی تابع اهوای شیطانی اند و مانند آن.

۱- (۹) . سوره یس، آیه ۱۲.

بنابراین منظور کتاب اصطلاح قرآنی نیست یک و شامل هر ملّتی هم می شود که آیینی دارنـد، کتابی دارند یا ندارند این دو، پس منظور از این امام نمی توانـد کتاب باشد لکن منظور از این امام همان راهنما و رهبر و قائدی است که هر ملّتی دارد دیگر آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهـج البلاغه این است که بالأخره هر ملّتی رهبری دارنـد دیگر «لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»(۱) در برابر شعار خوارج که می گفتند «لا حُکم الاّ لله» وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «کلمه حقّ یراد بها الباطل» ما هم قبول داریم «لا حُکم الاّ لله» اما شما منظورتان این است که «لا إمره الا لله»(۲) امیر بودن، ولیّ بودن، والیّ بودن، حاکم بودن اینها مخصوص خداست خب خدای سبحان که در مردم باشد و حکومتی داشته باشد نیست اگر منظورتان این است که قانون را خدا باید انجام بدهد بله خب همه می گوییم «لا حُکم الا لله» قرآن دارد (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ)(۳) ولی شمایِ خوارج می خواهید امامتِ من علی را منکر بشوید بگویید چون خدا حاکم است خب ما هم می گوییم خدا حاکم است ولی بالأخره بشر یک حاکم می خواهد یا نه؟ فرمود: «کلمه حقّ یراد بها الباطل» و منظور آنها از این شعار که می گویند «لا حُکم الا لله» یعنی «لا إمره الا لله» امارت و امیر بودن برای خداست برای توِی علی نیست فرمود اگر این باشد که می شود هرج و مرج بالأخره کسی باید باشد کشور را اداره کند یا نه؟ خب.

۱- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲- (۱۱) . نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۳- (۱۲) . سوره انعام، آیه ۵۷.

این امام چه امام حق، چه امام باطل چه «جعلناهم ائمه یـدعون الی الکفر» چه ائمه ای که (أَئِمَّةً یَهْـدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا)(۱) چه امام حق، چه امام باطل منظور راهنماست باید هر کسی بالأخره راهنمایی خواهد داشت، هر ملّتی حاکمی خواهند داشت ما این را به اسم این حاکم صدا می زنیم (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ).

جناب فخررازی پنج احتمال ذکر می کند چون درباره تک تک این کمالات احتمالات و وجوهی است دعوت به چه معناست، ناس به چه معناست، (کُلَّ أُنَاسٍ) به چه معناست، امام به چه معناست تا کلمات بعدی پنج احتمال ذکر می کند(۲) جناب فخررازی درباره امام که یکی از آن احتمالات خمسه همین حرف جناب زمخشری است که آن را بعداً مطرح می کنیم.

پرسش:...

پاسخ: عبده است، «ایهم عبده» است.

پرسش:...

پاسخ: نه، کدام عبده است آیا این «أوْ بها حکمته» تعبیرش این است دیگر اگر بهای حکمت باشد که دیگر بدعت نیست و اگر خودش رَد بکند که مفسّرین بعدی او را رَد نمی کنند که «کما سیظهر» خودش دارد که نمی دانم کدام یک از اینها نوآوری تر و شکوفاتر است و شگفت انگیزتر است آیا تعبیر اینکه امام جمع اُم باشد یا آن حکمتی که برایش ذکر کرد «أم بها حکمته» بعد صاحب کشف علیه کشّاف چندتا اشکال دارد بعد جناب آلوسی آمده داوری کرده بین کشف و کشّاف، کشّاف برای زمخشری است، کشف ناقد کشّاف است و جناب آلوسی جمع کرده بینهما حالا آنها گفته می شود ان شاءالله.

امام رازی پنج تا احتمال داد درباره این امام که امام به چه معنا باشد یکی از احتمالات خمسه همین حرف زمخشری است که بعد مطرح می شود، احتمال پنجمی که خودش ذکر می کند این است که می گوید الآن به ذهن من خطور کرده و آن این است که هر کسی بالأخره افعالی دارد، اقوالی دارد، گفتار و رفتار و نوشتاری دارد یک، این گفتار و رفتار و نوشتار هر کسی تابع خُلق و وصف درونی اوست دو، آن وصف درونی هر کسی اقوال و افکار او را و افعال او را رهبری می کند این سه، پس ما هر کسی را یا هر ملتی را به آ ن خُلق و خوی و اوصافشان دعوت می کنیم این می گوید به ذهن من خطور کرده خب این حرف بدی نیست لکن وقتی معنای روشنی قرآن برای امام دارد دیگر لازم نیست که ما حالا این تمحّلات و تکلّفات را تحمل کنیم پس جناب فخررازی ضمن نقل چهار قول قبلی این قول را هم اضافه کرده(۳) و بهترین راه هم همین است که امام یعنی قائد و پیشوایی که مردم به او اقتدا می کنند یا ائمه حقّ اند یا ائمه باطل اند یا (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا)(۴) که ائمه حق اند یا (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ)(۵)، (فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ)(۶) که ائمه باطل اند بالأخره هر ملّتی رهبری دارد که برابر او انجام وظیفه می کند کارش را انجام می دهد.

۱- (۱۳) . سوره□ سجده، آیه□ ۲۴.

۲- (۱۴) . ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۳۷۶.

۳- (۱۵) . ر.ک: مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۳۷۶.

۴- (۱۶) . سوره□ سجده، آیه□ ۲۴.

۵- (۱۷) . سوره□ قصص، آیه□ ۴۱.

۶- (۱۸) . سوره□ توبه، آیه□ ۱۲.

اما جناب زمخشری، زمخشری بعد از اینکه آن حرفهای معروف را ذکر کرد دارد که «مِن بدع التفسیر» از چیزهای نوآوری این است که بعضیها گفتند منظور از این امام جمع اُمّ است و (بِإِمَامِهِمْ) یعنی «امّهاتهم» و سه تا نکته برای آن ذکر شده است یکی اینکه جریان حضرت عیسی(سلام الله علیه) و مریم(سلام الله علیهما) روشن بشود چون اگر هر کسی را به اسم پدر بخوانند این وجود مبارک حضرت عیسی پدری ندارد و اگر هر کسی را به اسم امام بخوانند اینها خودشان امام اند امامی ندارند اما هر کسی را به اسم مادر بخوانند این هست. آن وقت این اشکال می شود در جریان خود حضرت آدم و حوّا که آ نجا شما چه کار می کنید؟ این نکته اول.

نکته دوم اینکه احترام حضرت زهرا(سلام الله علیها) باعث شده است که هر کسی را به اسم مادرشان بخوانند که حسنین را به نام مبارک زهرا(سلام الله علیهم اجمعین) بخوانند.

نکته سوم هم این است که آنها که ناپاک زاده اند و پدری ندارند تا به نام پدر خوانده بشوند یا خجالت نکشند به نام مادر می خوانند این سه نکته باعث می شود که ما این امام را جمع اُمّ بدانیم مفرد ندانیم جمع بدانیم آن هم جمع اُمّ این خلاصه حرف جناب زمخشری در کشّاف. کشف چون شما مستحضرید می گوید «قال المحمود، قال الأحمد» احمد در نقد محمود چنین گفته است بر کشّاف زمخشری چندتا نقد نوشته شده خود زمخشری هم از نقد استقبال می کرد اینکه صاحب کشّاف را گفتند «جار الله»، «جار الله» زمخشری چون مدّتی مجاور کعبه بود و در همان مکه این تفسیر را نوشت تقریباً دو سال و اندی بعد از اینکه این تفسیر را نوشت این را آورد در همان مسجدالحرام گذاشت علما و دانشمندانی که می آمدند از آنها دعوت کرد که این کتاب را ببینند، نقد کنند، اظهارنظر کنند، اشکالاتشان را بگویند و مانند آ ن. سرّ موفق شدن زمخشری در اینکه چنین کتابی را ارائه کند هم اینها می گویند چون در جوار کعبه این برکت نصیبش شد و هم آزاداندیشی او که دیگر فکر نمی کرد که هر چه خودش فهمید حق است این را در معرض نقد مفسّران معاصر قرار داد که هر که چون مسجدالحرام جایی است که بالأخره علمای اقطارالأرض آنجا برای زیارت و طواف مشرّف می شوند هر کسی آمد آنجا این را ببیند و اظهارنظر کند و اینها این می بینید در ذیل کشّاف چاپهای قدیم «قال المحمود کذا»، «قال الأحمد کذا» این در نقد کشّاف نوشته شده کتابی است به نام کشف نقد حرفهای کشّاف زمخشری است در آن کشف آمده که این سخن ناصواب است چرا؟ برای اینکه شما می خواهید مقام حضرت عیسی را حفظ بکنید اینکه با مریم حفظ نمی شود خود حضرت عیسی(سلام الله علیه و علی امّه) آن مقامی دارد و مقام مریم هم به این نیست که ما افراد را به نام مادرشان صدا بزنیم.

درباره حضرت زهرا(سلام الله علیها) که حسنین به نام مادرشان خوانده بشوند این هم ناصواب است برای اینکه وجود مبارک علی بن ابی طالب افضل از زهراست خب به نام حضرت علی بخوانند چرا حالا به نام زهرا(سلام الله علیهم اجمعین) گذشته از اینکه اینها مَفرقه واحدند، نور واحدند فرقی نمی کند چه به نام حضرت امیر بخوانند، چه به نام حضرت زهرا(سلام الله علیهم اجمعین) همه یک نورند حالا شما چه فضیلتی برایش ذکر می کنید.

اما آن نکته سوم که افراد را اگر به نام پدر بخوانند اولاد زنا شرمنده می شوند، خب شرمندگی برای مادر آ نهاست نه برای اینها مادر آنها هم که بالأخره شرمنده است چه اینکه پدرشان شرمنده است این چه فضیلتی است شما ذکر می کنید این سه تا اشکال است که در کشف علیه کشّاف شده گفته این حرف ناصواب است گذشته از اینکه یک امر جمع نادری است که اُمّ به امام جمع بسته بشود یک لغت نادری است و قرآن کریم بر لغت نادر حمل نمی شود.

این اشکال اخیر را سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) مرحوم علامه هم در المیزان دارد که امام به معنای جمع اُمّ «لغه نادره لا یُحمل علی مثلها کلامه تعالی»(۱) این حرف از قدیم همین طور بوده تا مرحوم علامه هم فرمودند. اینها سه تا نقد است که کشف علیه کشّاف دارد. آلوسی از یک نظر دارد از کشّاف حمایت می کند می گوید این را ما قبول داریم که امام جمع اُمّ باشد «لغه نادره لا یُحمل علی مثلها کلامه تعالی» و اما آن حرفهایی که شما گفتید آنها قابل دفاع است برای اینکه عده زیادی در اینکه وجود مبارک حسنین(سلام الله علیهما) فرزند پیغمبر باشند مشکل جدّی داشتند بر اساس همان تفکّر جاهلی آنها می گفتند که «بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الأباعدی»(۲) این شعار رسمی جاهلیّت بود می گفتند فرزندان ما یا آنهایی هستند که از خود ما به دنیا بیایند یا بچه های پسر ما باشند، بچه های دختر که پسر ما نیستند که بچه های دختر بچه مردان بیگانه اند «بنونا» یعنی اگر بخواهید بدانید که بچه های ما چه کسانی هستند «بنونا بنو أبنائنا» اما «و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الأباعدی» دخترهای ما اگر فرزند بیاورند فرزند ما نیستند فرزند مردان بیگانه اند این شعار جاهلیت است اسلام آمده کاملاً همین را عوض کرده و وجود مبارک ابی جعفر(سلام الله علیه) استدلال کرده، ائمه دیگر استدلال کردند و برای همین راهنمایی همین استدلالی بود که اهل بیت(علیهم السلام) از دیرزمان کرده بودند عده ای در زمان حجّاج نجات پیدا کردند وقتی حجّاج برخی از این شیعیان را گرفته بود گفته بود به چه مناسبت شما حسنین را فرزند پیغمبر می دانید می گویید «ابن رسول الله» اینها همین آیه ای معروفی را خواندند که ائمه می خواندند فرمودند وقتی خدای سبحان در قرآن کریم انبیا را می شمارد ذریّه حضرت ابراهیم را یاد می کند «ومن ذریّته کذا و کذا و کذا» می رسد به عیسی می فرماید یکی از فرزندان ابراهیم عیساست خب عیسی از راه مادر فرزند ابراهیم است دیگر خود اهل بیت(علیهم السلام) با این استدلال که (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى)(۳) به این آیه استدلال کردند که ذات اقدس الهی عیسی را ذریّه حضرت ابراهیم می داند پس معلوم می شود دخترزاده فرزند آدم است دیگر که همین باعث شد آن شخص از دست حجّاج ملعون نجات پیدا کرده، خب.

۱- (۱۹) . المیزان، ج۱۳، ص۱۶۸.

۲- (۲۰) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۱، ص۲۸.

۳- (۲۱) . سوره انعام، آیه ۸۴.

آلوسی می گوید اگر گفتند حسنین(سلام الله علیهما) را در قیامت به نام مبارک زهرا(سلام الله علیها) می خوانند برای اثبات فرزند بودن اینهاست نسبت به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) درست است اهل بیت نور واحدند اما این نکته را دارد. این سه تا اشکالی که کشف علیه کشّاف می کند به استثنای آن اشکالی که لغت نادر است یعنی امام نمی تواند جمع امّ باشد «الاّ علی لغه نادره» این را قبول می کند می گویند بالأخره ما این حمل را نمی توانیم بپذیریم که بگوییم (بِإِمَامِهِمْ) یعنی «باُمّهاتهم» این هم خلاصه نقد جناب آلوسی.

اما بیان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که درباره کتاب گفتند این کتاب از زمان نوح به بعد شد اگر این باشد(۱)، خب کتاب به آنهایی که گفتند کتاب، کتاب مصطلح قرآنی را نگفتند و خصوص کتاب حق را نگفتند هر کسی هر ملّتی بالأخره قانونی دارد کتابشان است حالا ـ یا نوشته یا نانوشته چه حق، چه باطل البته گروهی هستند که کتابِ مصطلح ندارند اینهایی که لا مذهب اند اهل کتاب نیستند اینها کتابشان همان هوای اینهاست (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ)(۲) اینها هوایِ اینها پیامبر اینهاست و فکر اینها نبوّت اینهاست اینها تابع فکر خودشان اند فکر ایشان را مِیلشان راهنمایی می کند به هر سَمت میل پیدا کردند برنامه ریزی می کنند آن برنامه ریزی اینها، کتاب آسمانی اینهاست آن هوس اینها هم خدای اینهاست که (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ) خب اگر کسی هوایِ او اِله او بود اندیشه های او هم نبوّت اوست، دین اوست، فرعون هم بیش از این ادّعا نداشت می گفت که (إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)(۳) می گفت من می ترسم موسی دین شما را از بین ببرد دینی که فرعون برای مردم مصر آورده بود عصاره اندیشه خودش بود دیگر می گفت این کشور را باید فکر من اداره بکند و همین دین شماست و موسی می خواهد دین شما را از بین ببرد، بنابراین این گروه هم در حقیقت تابع شیطان اند به امامت شیطان دارند این کارها را انجام می دهند.

۱- (۲۲) . المیزان، ج۱۳، ص۱۶۶.

۲- (۲۳) . سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۳- (۲۴) . سوره غافر، آیه ۲۶.

از آن حرفها که بگذریم منظور از این امام یعنی قائد و راهنماست و قائد و راهنمای هر کسی بالأخره اگر کتابی دارند طرّاح آ ن کتاب خود آن امام است، مجری آن کتاب هم همین امام است دیگر وگرنه آن می شود «سواد علی بیاض» صِرف کتاب که جامعه را اداره نمی کند آ ن پیشواست و آن راهنماست آن رهبر است که این جامعه را اداره می کند هر کسی را به نام رهبرش می خوانند.

عده ای گفتند که این «باء»، «باء» آلت و ابزار نیست یعنی به وسیله امامشان بخوانیم بلکه «باء» مصاحبت است یعنی «یوم ندعوا کلّ اناس مصحوبین بامامهم» یعنی امت و امام را با هم می خوانیم، خب این هم خالی از بُعد نیست ظاهرش این است که هر کسی را به نام امامشان می خوانند، هر جامعه ای را به نام امامشان می خوانند، خب نتیجه چیست؟ نتیجه اینکه بعضیها کتابشان به دست راستشان می رسد، بعضی کتابشان به دست چپ در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید یکی از صنایع بدیعی قرآن کریم صنعت احتباک است، صنعت احتباک این است که چهار امر باشد که دو به دو مقابل هم اند برای اینکه تفصیل نشود، درازگویی نشود که این چهار امر کنار هم ذکر نشود یکی از آن دو امر اول ذکر می شود تا با قرینه آن یکی معلوم بشود، یکی از دو امر دوم ذکر می شود تا با قرینه آن ذکر بشود مثلاً انسان یا زنده است یا مُرده انسانِ زنده یا مؤمن است یا کافر این تقسیمی که به حسب ظاهر چهار قِسم دارد اما نتیجه اش سه قِسم درمی آید که «الانسان إمّا حيٌّ أو میّت والحیّ إمّا مؤمنٌ أو کافر» این همان طوری که در بحث ظاهری حیاتِ ظاهری و مرگ ظاهری این تقسیم رواست در تقسیمهای باطنی هم این امر رواست.

ص: ۶۷

در قرآ ن کریم قبلًا هم ملاحظه فرمودید در سوره مبارکه «یس» این احتباک را، این صنعت بدیع را این چنین اعمال کرده است فرمود وحی ما براهین است که (لِیُنـذِرَ مَن کَانَ حَیّاً وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ)(۱) این وحی الهی نسبت به آدمِ زنده اثر می گذارد درباره کافرین اثر نمی گذارد قرآن کافر را در مقابل زنده و زنده را در مقابل کافر می داند یعنی در بین آن امور چهارگانه دو امر را ذکر می کند که بقیه معلوم بشود دیگر فرمود: (لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیّاً وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ) در بخشهای دیگر که صنعت احتباک رعایت نشده فرمود: (إِنَّمَا أَنتَ مُنـذِرُ مَن یَخْشَاهَا)(۲) خب این درست است اما اینجا که صنعت احتباک رعایت شده فرمود انسان یا زنده است یا کافر، یعنی کافر دیگر حیات ندارد چرا؟ برای اینکه (اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ)(۳) این حیات را آنها نپذیرفتند وقتی نپذیرفتند می شوند مُرده.

در قرآن کریم گاهی این صنعت احتباک در بخش کتاب هم هست انسان یا بیناست یا نابینا، نامه اعمال یا دست راست است یا دست چپ، انسان یا مؤمن است یا کافر، یا بیناست یا نابینا این امور چهارگانه را تلفیق کرده فرمود انسان یا مؤمن است یا کور مثل همان سوره مبارکه «یس» در سوره مبارکه «یس» فرمود انسان یا مؤمن است یا مُرده، یا کافر است یا زنده اینجا هم می فرماید انسان یا نامه اش به دست راست است یا کور، یعنی چه؟ خب کور در مقابل بیناست، نامه دست راست در مقابل نامه دست چپ است این چهار امر را چطوری شما میان بُر کردید این را می گویند صنعت احتباک، صنعت احتباک یعنی مخاطب می گوید بفهم یعنی بفهم این یک صنعت ادبی است دیگر من چهار جمله را جداگانه ذکر بکنم، خب تو هم چیزی بفهم. انسان یا نامه عملش دست راست است یا کور یعنی چه؟ در سوره «یس» دارد انسان یا زنده است یا کافر یعنی چه؟ یعنی بفهم که کافر مُرده است و مؤمن زنده است انسانی که مؤمن است نامه اعمالش دست راست است در دنیا هم مرامی دارد، مکتبی دارد، بیراهه نمی رود، راه را از چاه تشخیص می دهد، چالش ندارد، نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد بیناست دیگر در قیامت هم مستقیماً به طرف بهشت می رود دیگر معطّل نیست ولی مشکل کافر این است که او راهِ جهنّم را هم گُم می کند اگر کسی محکوم شد به زندان به او بگویند برو زندان این نداند زندان کجاست راه زندان را هم گُم کرده باشد عذابی است فوق عذاب اینها راه جهنّم را هم بلد نیستند فقط آتش اینها را می خواهد (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی)(۴) می گوید بیا همان آتش این عذابی است فوق عذاب که اینها راه جهنم را هم گُم می کنند منتها آتش اینها را جذب می کند (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی).

ص: ۶۸

۱- (۲۵) . سوره یس، آیه ۷۰.

۲- (۲۶) . سوره نازعات، آیه ۴۵.

۳- (۲۷) . سوره انفال، آیه ۲۴.

۴- (۲۸) . سوره معارج، آیه ۱۷.

بنابراین این می شود صنعت احتباک یعنی چهار مطلب را که بخواهند بگویند یک در بین می گویند دیگری را می گویند توی مخاطب بفهم. انسان یا نامهٔ اعمالش به دست راست است یا کور یعنی انسان یا مؤمن است یا کافر، اگر مؤمن شد هم بصیر است هم نامه را با دست راست می گیرد، اگر کافر شد هم کور است هم نامه را با دست چپ می گیرد یا «من وراء ظَهْر» می گیرد این تقابل بین کور و بین کسی که نامهٔ اعمال را به دست راست می گیرد این است فرمود: (فَمَنْ أُوتِیَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ) اینها (فَأُولئِكَ یَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً) «فَتیل» و «قَتیر» و «قَطمیر» قبلاً بحث شد مشابهش هم در سورهٔ مبارکهٔ «مریم» و «طه» بود که بحث دیروز اشاره شد که (لَا یُظْلَمُونَ شَیْئاً)(۱).

(وَمَن كَانَ فِی هـذِهِ أَعْمَی) اینها مقابل است دیگر آن اما یک مقابل دیگر می خواهد امّای دیگر می خواهد دیگر این چنین نیست که آن امّای اول بدون امّای دوم باشد که این امّای تفصیلیه یک فرقهٔ دیگر را هم می طلبد دیگر یک وقت است انسان یک جمله را ذکر می کند بقیه را مصلحت نمی بیند ذکر کند، خب ذکر نمی کند اما دیگر نمی گوید اما اینها، فقط یک گروه را ذکر می کند ولی وقتی در طلیعهٔ سخن گفت اما اینها این بدهکار می شود باید به آن امّای دوم هم بگوید اگر نمی خواهد امّای دوم را بگوید این امّای اول را چرا گفته؟ مختصرتر، بهتر فقط یک گروه را ذکر می کند می فرماید: اما (فَمَنْ أُوتِیَ كِتَابَهُ) «فاء» تفصیل به منزلهٔ امّاست (فَمَنْ أُوتِیَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِكَ یَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلًا ٭ وَمَن كَانَ فِی هـذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً) خب این (أَعْمَی) چیست؟ الآن شما می بینید اینهایی که در قرآن خدا می فرماید اینها در آخرت کورند همینها که فرمود: (وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُكْماً وَصُمّاً)(۲) در چندجای قرآن فرمود اینها کورند در سورهٔ «طه» فرمود اینها در قیامت اعتراض می کنند، سؤال می کنند (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ كُنتُ بَصِیراً)(۳) همین خدا، همین قرآن دربارهٔ همین کورها می گوید اینها در قیامت بینای اند اینها کورند مردان الهی را، انبیا را، اولیا را، بهشت را، فرشته ها را نمی بینند اما کاملاً جهنم را می بینند می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا)(۴) همین کورها که بهشت را نمی بینند، انبیا و اولیا را نمی بینند شعلهٔ جهنم را کاملاً می بینند چطور؟ برای اینکه همینهایی که در دنیا مسجد بود، حسینیه بود، بسیج بود، سپاه بود، نمی دانم نماز جمعه و جماعت بود اینها را نمی دیدند آن مراکز فساد را می دیدند خب در قیامت هم همین طور است دیگر این همه مسجد و این همه مراکز دینی اینها را نمی بیند آن وقت آنها را می بیند خب همین شخص همین طور محشور می شود دیگر لذا می گوید (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) همین کورها می گویند دیگر.

ص: ۶۹

۱- (۲۹) . سورهٔ مریم، آیهٔ ۶۰.

۲- (۳۰) . سورهٔ اسراء، آیهٔ ۹۷.

۳- (۳۱) . سورهٔ طه، آیهٔ ۱۲۵.

۴- (۳۲) . سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۲.

اگر در دنیا اینها این همه مراکز مذهب بود کور بودند فقط جای گناه را می دیدند در قیامت هم این همه نعمتهای الهی است نسبت به آنها کورند فقط جهنم را می بینند.

«اعاذنا الله من شرور انفسنا و الحمد لله ربّ العالمین»

ایات ۷۱ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۷۱) وَمَن کَانَ فِی هذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً (۷۲) وَإِن کَادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَإِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلاً (۷۳) وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً (۷۴) إِذاً لَأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنَا نَصِیراً (۷۵)

جریان معاد را مثل جریان مبدأ و وحی و نبوّت به صورت مستقل در این سوره مبارکه «اسراء» که در مکه نازل شده است بیان می کند لذا این کلمه (یَوْمَ نَدْعُوا) ظرف برای (وَلَقَدْ کَرَّمْنَا)(۱) و مانند آن نیست که «ولقد کرّمنا بنی آدم یوم ندعوا» این ارتباطی با آیه قبل ندارد این یک مطلب مستقلّی است که درباره معاد است.

مطلب دوم آن است که قبلاً در همین سوره مبارکه «اسراء» آیه سیزدهم به این صورت بیان فرمود: (وَکُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنشُوراً اقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً) در جریان کتاب که به طور کلّی فرمود هر کسی نامه اعمالی دارد ما او را بیرون می آوریم به او نشان می دهیم به او می گوییم نامه اعمالت را بخوان این به منزله متن است و این دوتا تعبیری که شده بعضیها نامه را به دست راست و بعضیها اعما هستند این به منزله شرح آن آیه است که (کُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ) بعد فرمود: (اقْرَأْ کِتَابَکَ) این را در آیه محلّ بحث شرح می دهد که یک عده کتابشان به دست راست است، یک عده کتابشان به دست چپ یا «من وراء ظَهْر» است که اینها اعما هستند.

ص: ۷۰

۱- (۱) . سوره اسراء، آیه ۷۰.

مطلب بعدی آن است که انسان در دنیا عقاید او، اخلاق او، اعمال او و در نتیجه رفتار و گفتار و کردار او تابع اراده اوست هر راهی را که انتخاب کرد می تواند طی کند ولی در آخرت همه اعمال او در آن نشئه تابع اعمال و مَلکات دنیای اوست تابع اراده او نیست هر کسی هر عقیده ای که در دنیا داشت برابر آن عقیده در قیامت کار می کند نه برابر اراده، نمودار قیامت جریان همین خواب است این دوتا روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی و مرحوم فیض(رضوان الله علیه) در قسمت بَعْث کتاب شریف وافی نقل کردند همین بود دیگر این روایات چندین بار خوانده شد که بشر اوّلی گرچه می خوابید ولی رؤیایی نداشت که در عالم خواب چیزی ببینند انبیای آنها، آنها را به عنوان بشیر و نذیر

هـدایت می کردنـد اینها نمی پذیرفتنـد انبیا می فرمودنـد اگر پذیرفتیـد بعد از مرگ در رفاهید، نپذیرفتید در عذابید انکار اینها بیشتر می شد چون می گفتند انسان که مُرد نابود می شود حیاتی بعد از موت نیست.

طبق آن روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد ذات اقـدس الهی رؤیا را نصـیب مردم کرده است که اینها در عالم خواب چیزهایی را می دیدنـد بعـد به انبیایشـان مراجعه می کردنـد که اینهـا چه چیزی است که ما در عالم خواب می بینیم طبق این روایتی که مرحوم کلینی نقل کردنـد انبیای آنها به آنها می فرمودند آنچه را که شـما در رؤیا می بینید نمونه همان حرفهایی است که ما به شـما می گوییم که در قیامت بعد از مرگ چنین عالمی هست که شـما در عالم رؤیا چیزهایی را می بینید که در اختیار خود شمـا نیست، حرفهایی را می زنیـد که در اختیار شـما نیست هر چه که برابر عقیـده شـما و اخلاق شـما و اعمال قبلی شـما بود حرف می زنیـد گاهی انسان در عالم رؤیا مردان بزرگی را می بینـد سؤالاتی می کنـد وقتی بیـدار شـد می گوید ای کاش من فلان مطلب را نمی پرسـیدم فلان مطلب را می پرسـیدم غافل از اینکه در دنیا در بیـداری هر کاری که کرده است برنامه رؤیا را تنظیم می کنـد طبق آن، نه اینکه به مِیـل خود انسان بتوانـد چیزها را ثابت کنـد این نموداری از آ ن نشـئه قیامت است این دوتا روایات بسیار روایاتهای نافع و آموزنده است.

ص: ۷۱

بنابراین در قیامت هر کسی بخواهد نامه را با دست راست بگیرد یا با دست چپ بگیرد این چنین نیست دستِ راست اینها بسته است در عین حال که باز است بسته است برای اینکه اینها اصحاب یمین نبودند و دست چپ اینها باز است برای اینکه اینها اصحاب مشئمه و اصحاب شِمال و امثال ذلک بودند لذا نامه اعمالشان برابر عقیده توزیع می شود نه برابر خواست اینها. روایات فراوانی در کتاب شریف کنزالدقائق و سایر تفسیرات روایی هست که همه اینها نور و برکت است ولی بخش وسیعی از اینها تطبیق است نه تفسیر مفهومی در روایات آمده است که هر کسی در زمان حضرت امیر(سلام الله علیه) بود او را به نام مبارک حضرت امیر می خوانند، هر کسی در زمان وجود مبارک امام حسن(سلام الله علیه) بود او را به نام امام حسن(سلام الله علیه) می خوانند تا برسد به زمان وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) که کسانی که در این عصر هستند در قیامت اینها را به نام وجود مبارک ولیّ عصر می خوانند که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) وقتی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند مگر شما امامِ کلّ نیستید فرمود من نبیّ کل هستم، امام کل هستم، ولی بعد از من اهل بیت من یکی پس از دیگری ائمه اند اسامی شریف اینها را می برد تا به وجود مبارک ولیّ عصر می رسد پس «من ماتَ ولم یعرف امام زمانه ماتَ میتةً جاهلیه»(1) در قیامت که افراد را به نام مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) دعوت کردند اینها که «مات میته جاهلیه» بودند اینها حضور پیدا نمی کنند و منظور از جاهلیت هم جهل در مقابل عقل است نه جهل در مقابل علم تا بگوییم اینها که عالم بودند آ نها که عاقل نبودند جای دیگر صف می بندند از آنها به افراد جاهلی یاد می کنند.

۱- (۲) . بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۲۱.

در بعضی از روایات که در تفسیر شریف نورالثقلین هست که در تفسیر شریف کنزالدقائق هست که چند نفر در همان جریان حکومت حضرت امیر(سلام الله علیه) اینها عازم مدائن بودند چون حضرت امیر وارد مدائن شده بود در بین راه گفتند ما مقداری استراحت می کنیم چهارشنبه حرکت می کنیم که روز جمعه که حضرت دارد خطبه می خواند خودمان را به مدائن می رسانیم شب را در جایی بیتوته کردند و اینها موقع غذاخوردن سوسماری هم عبور کرد این ذبّ آن سوسمار را گرفتند گفتند که هشت نفر بودند آنکه این سوسمار را گرفت به آن هفت نفر گفت که با این بیعت کنید بگویید این امیرالمؤمنین ماست خواستند به وجود مبارک حضرت امیر اهانت کنند حالا اگر شما می بینید در هلند، دانمارک گاهی هم ایتالیا این کاریکاتور را می کشند هتك و اهانت می کنند این در جاهلیت کهن و نو سابقه داشت و دارد هر وقت اسلام مطرح بود، دین مطرح بود، اهانتها شروع می شود از یک طرف، شبهات شروع می شود از یک طرف، هتکها شروع می شود از طرف دیگر این شبهاتی که الآن پیدا شده برای اینکه اسلام الآ ن مطرح شده، دین الآن مطرح شده وگرنه همین مردم بودند و شبهه ای نداشتند چون اسلام مهجور بود، مطرود بود وقتی مطرود بود کسی به سراغ او نمی آید اما وقتی مشهور شده، عرضه شده از یک طرف آنهای که به حسب ظاهر درس خواندند شبهه ای ایراد می کنند، آنهایی که درس نخواندند شهوتی اعمال می کنند گاهی به صورت کاریکاتور، گاهی به صورت آیات شیطانی - معاذ الله - گاهی هم به صورت اهانتهای دیگر یکی پس از دیگری درمی آید. این هشت نفر به رهبری یکی شان همه شان با همین سوسمار بیعت کردند به حسب ظاهر گفتند این امیرالمؤمنین است با همین دسیسه و فتنه منافقانه روز جمعه وارد مدائن شدند وجود مبارک حضرت امیر هم مشغول خطبه خواندن بود آنها دیدند که حضرت مشغول خطبه خواندن است بعد حضرت فرمود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هزار هزار باب علم به روی من گشود که این می شود یک میلیون قبلاً کلمه‌ی میلیون و اینها مطرح نبود برای اینکه رقمی به این صورت کاربرد نداشت و اگر کسی از این رقم نام می برد می گفت «ألف ألف» یعنی هزار هزار و اگر می خواستند کسی را به اغراق متّهم کنند می گفتند او را رها کنید او «ألف ألف» می گوید یعنی یک میلیون. وجود مبارک حضرت امیر فرمود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) «ألف ألف» یعنی یک میلیون علم یک جا به من اعطا کرده است این در آن تفسیر شریف نورالثقلین ذیل آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ هست جلد هفتم صفحه‌ی ۴۵۵ و ۴۵۶ این عمروبن حریث که این حرف را زده بود به همراه آن هفت نفر گفتند که ما روز جمعه وارد مدائن شدیم و اینها وارد مدائن شدند و وجود مبارک حضرت امیر هم مشغول خطبه خواندن بود هنوز مردم از یکدیگر فاصله نگرفتند متفرّق نشدند وقتی وارد شدند «نظر اليهم اميرالمؤمنين(عليه السلام)» بعد فرمود: «يا ايها الناس إنّ رسول الله(صلّى الله عليه و آله و سلّم) أسرّ اليّ(صلّى الله عليه و آله و سلّم) ألف ألف حديث فى كلّ حديثٍ ألف باب» دیگر سخن از یک میلیارد می شود هزار هزار در، درِ علمی به روی من گشود که از هر دری هزار مطلب فهمیده می شود قواعد فقهی این طور است دیگر، مسائل اصولی و قواعد اصولی این طور است دیگر مبانی عدمی منشأ پیدایش فروع فراوان است شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله تعالی علیه) ایشان در همان شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی آنجا این شکل قطّاع را ذکر می کنند که این شکل هندسی پانصد هزار مسئله، مسئله‌ی ریاضی از همین یک شکل هندسی استفاده می شود الآن البته مستحضرید وقتی علم پیشرفت کرده و هندسه و ریاضی پیشرفت کرده گاهی ممکن است از یک قاعده‌ی ریاضی یک میلیون یا بیشتر حُکم ریاضی و مسئله ریاضی استنباط بشود ولی در سابق این طور بود ایشان در آ ن شرح اصول کافی فرمودند تقریباً چهارصد هزار مسئله از یک شکل هندسی استفاده می شود و بنابراین هیچ منافاتی ندارد که هزار مطلب فرعی از قواعدی که به وجود مبارک حضرت امیر القا شده است استفاده می شود، خب.

«لکلّ بابٍ ألف مفتاح» هر دری هزار کلید دارد یعنی از هزار راه می شود وارد شد بعد فرمود: «وإنّی سمعت الله جلّ جلاله یقول: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ)» و من شنیدم خدای سبحان در قرآ ن کریم فرمود که (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) بعد رو کرد به همین مردمی که این هشت نفر تازه در مدائن به اینها ملحق شدند فرمود: «انّی اُقسم لکم بالله لیبعثنّ» خدای سبحان «یوم القیامه ثمانیه نفر یدعون بامامهم وهو ضبّ ولو شئت أن اُسمّیهم لفعلت» من سوگند یاد می کنم که خداوند طبق همین آیه ای که فرمود: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) هشت نفر را به اسم این سوسمار صدا می زند اگر بخواهم اسمشان را می برم «قال فلقد رأیت عمروبن حریث سَقَط کما تسقط السعفه حیّاء لو مّا»(1) همان طوری که یک شاخه خشک می افتد ما دیدیم همین رهبر این گروه منافق آن هفت نفر به تابع این هشتمی این حرفها را زدند دیگر این افتاد مثل چوب خشک، خب.

این علی(صلوات الله و سلامه علیه) که هزار هزار حدیث ذات وجود مبارک پیغمبر از راه وحی الهی به او آموخت این را بالصراحه گفت منتها حالا مصلحت نبود که بالصراحه اسمشان را ببرد فرمود اگر بخواهم اسمشان را می برم این (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) همین طور درمی آید. قهراً آنهایی که تابع شمس و قمر بودند، ستاره پرست بودند به همان گروه آ نها که تابع احجار و اصنام و اوثان بودند که (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ)(2) به آن نام اند، (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ)(3) به آن نام خوانده می شوند هر کسی به نام آ ن مکتبش، به نام آن قاعدش و به نام آن دینش خوانده می شود ولو در این سطح باشد.

۱- (۳) . تفسیر کنزالدقائق، ج۷، ص۴۵۶.

۲- (۴) . سوره انبیاء، آیه ۶۷.

۳- (۵) . سوره صافات، آیه ۹۵.

روایات فراوانی در این چند صفحه است که حتماً اینها را ملاحظه فرمودید منتها بخش وسیعی از اینها تطبیق است البته، تفسیر مفهومی نیست نام مبارک ائمه(علیهم السلام) یکی پس از دیگری آمده. در صفحه ۴۵۹ از رجال کشّی نقل می کند که حمزهبن طیّار به وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد گفت که امام صادق(سلام الله علیه) دست مرا گرفت و اسامی مبارک ائمه(علیهم السلام) یکی پس از دیگری شمرد «ثم عدّ ائمه(علیهم السلام) اماماً اماماً» که همه اینها را با دست شماره کرد «یحسبهم» یعنی حساب می کرد فرمود اول علی بن ابی طالب، دوم امام حسن که مبادا اشتباه بشود تا رسید به وجود مبارک امام باقر که امام پنجم است و درباره خودش ساکت شد و من فهمیدم امام ششم من همین حضرت است یعنی می دانستم قبلاً ـ «اماماً اماماً یحسبهم بیده» تک تک اینها را با دست مبارک اشاره می کرد «حتی انتهی الی ابی جعفر(علیهم السلام)» به وجود مبارک امام باقر رسید «فکفّ» دیگر ساکت شد، دیگر نام مبارک خودش را نبرد. حمزهبن طیّار می گوید «فقلتُ جعلنی الله فداک» من به امامت شما معتقدم به این حد که «لو فلّقتَ أو فَلَقْتَ رُمّانةً» من تابع شمایم به این نحو تابعم که اگر اناری را پاره کنی «فأحللت بعضها وحرّمت بعضها لشهدتُ أنّ ما حرّمتَ حرامٌ وما أحلْلتَ حلالٌ» من به امامت شما این طور معتقدم که اگر اناری را دو نصف بکنی بگویی این نصف حلال است آن نصف حرام من می گویم هم آنچه را که شما گفتید حلال است، حلال است و آنکه شما گفتید حرام است، حرام است من به امامت شما این طور معتقدم «فقال فحسبک أن تقول بقوله وما أنا الاّ ـ مِثلهم» من هم مثل همینها که شمردید شمردم تا امام باقر .. «لی ما لهم وعلیّ ما علیهم فإن أردت أن تجیء یوم القیامه مع الذین قال الله تعالی: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) فقُل بقوله) به همین حرف ائمه(علیهم السلام) راه پیدا کن، خب این تطبیق است البته تفسیر نیست لکن بیان فراوانی را به همراه دارد مخصوصاً ایمان بعضی از اصحابشان.

ص: ۷۵

مطلب دیگری که باز در همین بحث تفسیری این کتاب نورانی هست این است که ابی بصیر گفت «أخذتُ بفخذ أبی عبدالله» من پای وجود مبارک امام صادق را گرفتم «فقلتُ أشهد أنّک امامی» برای اینکه فردا مرا به نام مبارک شما دعوت بکنند ذیل همین آیه نقل کرد. عمّار ساباطی می گوید که وجود مبارک امام صادق فرمود: «لا تُترک الأرض بغیر امامٍ یحلّ حلال الله ویحرّم حرام الله وهو قول الله: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ)».

در صفحه ۴۶۳ مربوط به (مَن کَانَ فِی هـٰذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا) است روایاتی است که محمدبن مسلم از وجود مبارک ابی جعفر(علیهما السلام) نقل می کند فرمود: (مَن کَانَ فِی هـٰذِهِ أَعْمَی) یعنی «مَن لم یدلّه له خلق السماوات والأرض واختلاف اللیل والنهار ودوران الفلک والشمس والقمر والآیات العجیبات علیٰ أنّ وراء ذلک أمراً أعظم منه (فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا)» کسی این آیات الهی را هدایت نکند به توحید این در آخرت کور است و گمراه تر و یکی از موارد تطبیقی برای (مَن کَانَ فِی هـٰذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی) همان است که اگر کسی مستطیع باشد و مکه نرود، خب اینها ملاحظه می فرمایید که تطبیق است دیگر «قال ذلک یسوّف نفسه الحج» کسی که تسویف می کند می گوید حالا امسال نشد سال بعد، سال بعد نشد سال بعد مکرّر «سوف»، «سوف» می کند این را می گویند مسوّف یعنی مکرّر «سوف»، «سوف» می کند «یسوّف نفسه الحج» یعنی «حجّه الاسلام حتّی یأتیه الموت» این می شود اعما و در آخرت هم (أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا) مطرح است، خب.

حالا برسیم به این (أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا) اینکه فرمود: (مَن کَانَ فِی هـٰذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا) این اعمای دوم را بعضی احتمال دادند که افعل تفضیل باشد یعنی کسی در دنیا کور است در آخرت کورتر، لکن این تام نیست برای اینکه خود اعما به صورت وصفی بر وزن افعل ساخته شده اگر این گونه الفاظ را بخواهند به عنوان افعل تفضیلی بگویند، بگویند «أشدّ عُمیاً» و مانند آن لذا اعمای دوم هم مثل اعمای اول وصف است نه افعل تفضیلی برای اینکه تفضیل را بفهماند (أَضَلُّ سَبِیلًا) را اضافه فرمود که (فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا) حالا چند مطلب در همین زمینه است.

یکی اینکه همگان در قیامت بینا هستند برابر آیه سوره مبارکه «ق» که فرمود: (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) یعنی آیه ۲۲ سوره مبارکه «ق» این است (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ) در قیامت که می شود ما پرده از جلوی چشم مردم برمی داریم از آن مخاطب برمی داریم نه پرده از جلوی واقعیّت، واقعیّت بی پرده خلق شده نفرمود «فکشفنا عن العالم» یا «عن الجنّه» یا «عن النار» یا «عن الحق» (كَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ) این پرده ای که خودت بافتی و جلوی چشمت انداختی ما این را کنار زدیم وگرنه نه ذات اقدس الهی پرده دارد چون او (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)(۱) است، نه عالَم پوشیده است اسرار عالم شفّاف و روشن است خدا هم که (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است این پرده ای است که خود انسان به وسیله گناه تار و پودش را تأمین می کند و می بافد و جلوی چشمش آویزان می کند فرمود: (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ) بعد (فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ)(۲) وقتی پرده کنار رفت چشم شما هم با حِدّت و تیزی هر چه را که بخواهد می بیند.

آیا افراد فرق می کنند؟ «یُحتمل»، آیا مواقف فرق می کند؟ «یُحتمل» یک عده در عین حال کورند برابر همان سوره مبارکه «طه» که فرمود: (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أعْمى)(۳) این در قیامت اعتراض می کند (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى)(۴) پاسخ می دهد که نه تو بصیر نبوی کور بودی الآن هم کور محشور شدی برای اینکه (أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا)(۵) این همه آیات ما را خب ندیدی دیگر ما که تو را کور نکردیم حالا الآن اعتراض می کنی (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) می گوییم خیر، تو بصیر نبودی برای اینکه این همه انبیا و اولیا و آیات الهی آمدند (كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى) خب آ ن روز ندیدی امروز هم از نظر ما دیده نمی شوی نابینایی. همین کور و امثال اینها می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا)(۶) که در بحث قبلی گذشت اینها جهنم و اشقیا را می بینند، بهشت و اولیا را نمی بینند این هم یک مطلب.

۱- (۶) . سوره نور، آیه ۳۵.

۲- (۷) . سوره ق، آیه ۲۲.

۳- (۸) . سوره طه، آیه ۱۲۴.

۴- (۹) . سوره طه، آیه ۱۲۵.

۵- (۱۰) . سوره طه، آیه ۱۲۶.

۶- (۱۱) . سوره سجده، آیه ۱۲.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: (وَأَضَلَّ سَبِيلًا) اینها که در دنیا کورنـد برابر سوره مبارکه «حج» که (لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور)(۱) چشم دلشان کور است وگرنه به حسب ظاهر اینها می بینند (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا)(۲) اینها چشم دارنـد نمی بینند، گوش دارند نمی شنوند اینها در قیامت کور محشور می شوند، خب حالا که کور محشور شدند چه فرق است بین کوریِ اینها در دنیا و کوری اینها در آخرت که درباره آخرت فرمود: (أَضَلُّ سَبِيلاً) خب کور، کور است دیگر. سرّش این است که در دنیا امیدِ اینکه کسی عصاکِش اینها باشد دست اینها را بگیرد به مقصد برسانـد هست اما در آخرت این چنین نیست در آخرت کسی نیست که دست این کورها را بگیرد از طرف دیگر در دنیا احتمال یا امید اینکه اینها توبه بکنند و برگردنـد هـدایت بشوند هست اما در آخرت دیگر جا برای توبه و امثال ذلک نیست لذا (أَضَلُّ سَبِيلًا) است.

مطلب دیگر آن است که اگر کور در دنیا دفعتاً بینا بشود خب مثل مردم راهِ عادی را ولو یک لحظه ممکن است درنگ بکند ولی بالأخره راه خودش را پیدا می کند می رود دیگر مثل دیگران اما اگر وارد نشئه ای بود که راه برای او شناخته نیست، چاه برای او شناخته نیست، مقصد برای او شناخته نیست، مبدأ برای او شناخته نیست این شخص وقتی هم بیدار بشود یا بینا بشود بر تحیّر او افزوده می شود وقتی که کور است خب همانجا می ایستد حالا که بینا شد کجا برود؟ حیرتِ او افزوده می شود یک نشئه دیگر است مثلاً کوری الآن اگر در دنیا معالجه بشود بالأخره بعد از چند لحظه راه را پیدا می کند اما همین کور را وارد کُره مریخ بکنند و دفعتاً بینا بشود آنجا راه بلد نیست آن کُره غیر از این کُره است اصلاً نمی داند سَمت راست حرکت کند یا دست چپ حرکت کند در نشئه قیامت این است حالا بر فرض بینا بشود (كَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ)(۳) بشود راه را بلد نیست این راههایی است که او در دنیا اصلاً نرفته است لذا (أَضَلُّ سَبِيلًا) است.

ص: ۷۸

۱- (۱۲) . سوره حج، آیه ۴۶.

۲- (۱۳) . سوره اعراف، آیه ۱۹۵.

۳- (۱۴) . سوره ق، آیه ۲۲.

نکته‌ دیگر این است که کور اگر یک جا بنشیند یا بایستد مشکلی ندارد کورِ

به راه افتاده در عذاب است کوری که سبیل را گرفته، راه را گرفته در عذاب است وگرنه کور یک جا نشسته خب عذابی ندارد فرمود این باید برود چون راه هم هست اگر می فرمود: «فهو فی الآخره أشدّ عُمیّاً» این نکات را که نمی فهماند دیگر کور عذابش آ ن وقت است که دارد راه می رود وگرنه آنجا که نشسته است که چه بینا، چه نابینا وقتی دارد راه می رود متحیّر است دیگر فرمود این حتماً باید راه برود و راه هم بلد نیست مثل اینکه کوری وارد کُره‌ مریخ شده و دفعتاً بینا شده و حتماً هم باید حرکت کند کجا برود؟ کدام سَمت برود؟ هر طرف برود احتمال خطر هست اینکه می شود (أَضَلُّ سَبِيلًا) چنین خطری برای افراد نابینا هست، خب (مَن كَانَ فِی هذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِيلًا).

پرسش:...

پاسخ: بله، اما با حسرت نه اینکه نعمتهایشان را ببینند. مؤمنین در قیامت از یکدیگر سؤال می کنند که (إِنِّی كَانَ لِی قَرِينٌ)(۱) شما از او باخبرید او در دنیا به ما طعنی می زد و الآ ن من نمی بینمش خبری از او دارید؟ به او خبر می دهند که بله این در جهنم است (فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاءِ الْجَحِيمِ)(۲) از بالا نگاه می کند می بیند بله این تهِ جهنم است. اما جهنّمیها برای اینکه حسرتی روی حسرتشان افزوده بشود اینها از بهشتی آب طلب می کنند می دانند که در آنجا آب هست یک عده متنعّم اند از آنها آب طلب می کنند آنها می گویند (إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْكَافِرِينَ)(۳) این یک وقت است که انسان عطشان است و آبی در جایی نیست همان سوزشِ عطش برای او بس است، اما وقتی باخبر شد یک جا آبِ کوثری هست و آب خُنکی هست و یک عده دارند استفاده می کنند و جواب (إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْكَافِرِينَ) می شنود عذابی است فوق عذاب و دردی است روی دردها این می شود درد المعنوی که (لَهُمْ خِزْيٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)(۴) آن هم می شود درد حسّی.

۱- (۱۵) . سوره‌ صافات، آیه‌ ۵۱.

۲- (۱۶) . سوره‌ صافات، آیه‌ ۵۵.

۳- (۱۷) . سوره‌ صافات، آیه‌ ۵۰.

۴- (۱۸) . سوره‌ مائده، آیه‌ ۳۳.

پرسش:...

پاسخ: بله، اما عذاب مضاعفش آن وقت است که به راه بیفتد لذا فرمود: (وَأَضَلُّ سَبِيلًا).

پرسش:...

پاسخ: بله، این عذاب است دیگر اما وقتی می خواهد حرکت کند نمی فهمد کدام طرف حرکت کند عذابی است فوق عذاب برای اینکه حتماً باید حرکت کند اینجا نباید بنشیند اما نمی داند جلو برود، پشت سر برود، دست راست برود، دست چپ برود این عذابی است فوق العذاب دیگر لذا فرمود: (أَضَلُّ سَبِيلًا).

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر، می فهمد اگر نمی فهمید که عذاب نبود می فهمد گمراه است لذا مکرّر (يَا لَيْتَنِي)(۱)، (يَا لَيْتَنِي) بعد وارد جهنم هم که شد می گوید خدایا ما را برگردانید به طرف دنیا خدای سبحان می فرماید که (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ)(۲) حالا برگردانیم فرض محال حالا دنیا که بساطش برچیده شد بر فرضِ محال اینها را دوباره به دنیا برگردانیم (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) برای اینکه ما در دنیا چندین بار به اینها مهلت دادیم و تجربه کردند.

پرسش:...

پاسخ: نخیر عذاب است دیگر آدم وقتی، یک وقت است که قرص مخدّر خورده است درد را احساس نمی کند اما وقتی تخدیرش برطرف شد فهمید این درد مضاعف است مثل انسانی که دستش سوخته ولی فعلاً به خواب رفته حالا که بیدار شده می فهمد همین فهم باعث نالهٔ او و عذاب اوست این فهم و این احساس دردی است روی دردهای دیگر.

مطلب دیگر همین جریان مسئله نبوّت است که حالا آیه بعد مطرح است هر وقت دین مطرح شد با خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این حرفها را زدند یا - معاذ الله - گفتند ساحر است یا کاهن است یا شاعر است یا دیوانه است یا مزدور است یا دست نشانده است همهٔ این حرفها را بالصراحه به وجود مبارک پیغمبر می گفتند دربارهٔ کتاب او هم می گفتند که این فِریه است، این رشتهٔ دیگران است، این مطابق حرفهای دیگران است الیوم هم همین طور است قبل از انقلاب کمتر به سراغ این مسائل می رفتند یعنی وقتی اسلام مطرح نبود، امام و پیغمبر به عنوان رهبران الهی مطرح نبودند کسی کاری با اینها نداشت اینها مطرود بودند، مهجور بودند نه هتک حرمتی در کار بود شما در تمام سالهای متمادی می بینید نه دانمارک آ ن حرف را می زد، نه هلند آن کار را می کرد، نه سلمان رشدی پلید آ ن آیات شیطانی را می نوشت و مانند آن، اما وقتی اسلام مطرح شده است، دین مطرح شده است اینها از هر طرف حمله کردند دیگر «واحملوا علیهم من کلّ جانب».

۱- (۱۹) . سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۷.

۲- (۲۰) . سوره انعام، آیه ۲۸.

مهم ترین نکته آ ن است که ما مسئله نبوّت را و مسئله وحی الهی را و قرآن را آن طوری که خود قرآن معرّفی کرده است اگر ارزیابی بکنیم این شبهات کلاً رخت برمی بندد اما البته اهانتها و هتکها هست این دیگر خاصیّت دشمن همین طور است. در این آیاتی که مقداری از آنها خوانده شد فرمود آن جریان (وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا) ظلم هم به معنی نقص هم آمده یعنی هیچ کمی در کسری و کمی در نامه اعمال اینها نیست برابر همانچه که در سوره مبارکه «کهف» هست که (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيْئاً) یعنی آیه ۳۳ سوره مبارکه «کهف» که در پیش است این است که (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيْئاً) اینجا هم (لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا) ناظر به آن است.

اما جریان نبوّت اصولی است که باید اینها را به خواست خدا خوب دقیق ملاحظه کنید. اصل اول این است که نیاز به نبوّت برای آن است که بشر تحت رهبری ربّ العالمین است هیچ کسی صلاحیّت تربیت و هدایت بشر را ندارد «الاّ الله» و این برهان اصیلِ نبوّت است که بشر به پیغمبر نیازمند است برای اینکه او پیام الله را می آورد برای اینکه ما مسافریم نه آغاز ما معلوم است، نه انجام ما معلوم است و ما با کلّ جهان ارتباط داریم از اسرار و حِکم جهان باخبر نیستیم این مثلث را خدا آفرید یعنی جهان را خدا آفرید یک، انسان را خدا آفرید دو، پیوند ناگسستنی انسان و جهان را خدا تنظیم می کند سه، ما با کلّ جهان رابطه داریم نه یعنی هر یک نفر ما با کلّ جهان رابطه دارد بعضیها با زمین، بعضیها با درخت، بعضیها با دریا، بعضیها با صحرا، بعضیها با بیماری، بعضی با درمان بالأخره جوامع بشری با کلّ جهان ارتباط دارند کسی باید باشد که راهنمایی بکند چطور رابطه برقرار کنید یا نه؟ آن که به انسان دستور می دهد چگونه با جهان رابطه برقرار کنید فقط خداست برای اینکه او از این مثلث باخبر است دیگر عالم را او آفرید، انسان را او آفرید، ربط عالم و انسان را هم او تنظیم کرد او باید بگوید چه چیزی بد است چه چیزی خوب است، کدام غذا خوب است کدام غذا بد است، چطور از زمین استفاده کنید، چطور از آسمان استفاده کنید، چطور از دریا استفاده کنید این همه پرنده ها کدام حلال است، کدام حرام است، کدام ضرر دارد، کدام ضرر ندارد این همه ماهیهایی که در دریا هست او باید معیّن کند دیگر از غیر او که ساخته نیست که، پس تنها کسی که می تواند مدبّر و مدیر و مربّی جوامع بشری باشد خداست چه اینکه تنها کسی که جهان را اداره می کند، زمین و آسمان را اداره می کند خداست انسان هم از این حُکم عمومی مستثنا نیست.

مهم ترین دلیل نیاز جوامع بشری به وحی و نبوّت این است که بشر را خدا آفرید، بشر را خدا باید بپروراند و بشر هم با مرگ نابود نمی شود و انسان یک رقیب دارد به نام مرگ و در کشاکش روزگار این انسان این مرگ را از پا درمی آورد در بحثهای قبلی ما هم این بود یعنی ما مرگ را می میرانیم نه مرگ ما را بمیراند برای اینکه (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)(۱) نه «کلّ نفس یذوقه الموت» ما این رقیب را از پا درمی آوریم آن وقت ماییم و ابدیّت ما اگر ماییم و ابدیّت ما بالأخره چیزی برای ابدیّتمان باید فراهم بکنیم دیگر. حالا شبهاتی که در این زمینه مطرح است که – معاذ الله – قرآن اشتباه پذیر است، قرآ ن کلام مثلاً پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست نه کلام خدا اینها را ملاحظه بفرمایید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ایات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا (۷۴) إِذاً لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً(۷۵)

چون سوره مبارکه «اسراء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سُوَر مکّی اصول دین بود و بخش مهمّش مربوط به توحید و نبوّت بود این سوره مبارکه «اسراء» بعد از هر چند آیه ای یکی از این اصول را مبسوطاً طرح می کند. می فرماید درباره وحی و نبوّت اینها چندتا شبهه داشتند یکی اینکه کارِ ما با ارباب ماست ارباب ما یعنی ربهای ما اینها نیازی به واسطه ندارند همین اصنام و اوثان دعاهای ما را می شنوند و مشکلات ما را حل می کنند مسئله وحی و نبوّتی در کار نیست و اگر وحی و نبوّتی از طرف ربّ الأرباب باشد او باید به وسیله فرشته تأمین بشود انسان نمی تواند فرستاده ربّ الأرباب و ذات اقدس الهی باشد که این شبهات را قرآن کریم یکی پس از دیگری نقل کرد و ابطال کرد. ضرورت وحی و نبوّت را تبیین کرد چه اینکه در سوره مبارکه «نساء» گذشت و باز هم اشاره می شود.

ص: ۸۲

۱- (۲۱) . سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

معجزات انبیا مخصوصاً وجود مبارك پیغمبر اسلام(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را ذکر کرد که اشاره می شود. مشرکان حجاز گاهی در اصل وحی و نبوّت و امکان وحی و نبوّت اشکال می کردند، گاهی هم می گفتند اینهایی که شما می گویید حرفهای خود شماست یا حرفهایی است که از دیگران یاد گرفتید و مانند آن. وقتی حضرت استدلال کرد که من که درس نخواندم، کتابی ندیدم، معلّمی ندیدم می گویند از همان اعجمی فراگرفتی و اینها. قرآ ن می فرماید آنچه را که شما اسناد بدهید (لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ)(۱) این محدوده که گذشت بر آنها ثابت شد که پیغمبر دست بردار نیست این حرفها را از ناحیه خدای سبحان آورده بعد سعی کردند به وسیله تهدید یا تطمیع در رهاورد حضرت نفوذ پیدا کنند و مسیر قرآن را عوض بکنند و دین را دگرگون بکنند.

آیـات محلّ بحث یعنی آیه ۷۳ و ۷۴ سوره مبـارکه «اسـراء» که محـلّ بحث است در همین حوزه است آنهـا با مکر، با حیله های سیاسـی، اجتماعی احیاناً تهدید، احیاناً تطمیع می خواهند حضرت دست از این حرفها بردارد حرفهایی که به میل آنهاست مطـابق وصـنیّت و ثنویّت حجـاز است مطرح کنـد دربـاره بت پرستی چیزی نگویـد، دربـاره رذایـل اخلاقی آ نها هم چیزی نگویـد حرفهایی بگویـد که مشـرکان بپذیرند. خدای سـبحان در این بخش از آیات می فرماید آ نها کِید کردند، مکر کردند، حیله کردنـد، گاهی از راه تهدید، گاهی از راه تطمیع، گاهی از راه خوف، گاهی از راه شوق که در تو نفوذ بکنند ولی در اثر تثبیت الهی، عصـمت الهی تو همه این حرفها را گذاشتی کنار پیام الهی را رساندی، اگر تأیید الهی نبود، عصـمت الهی نبود، تثبیت الهی نبود ممکن بود کیـد اینهـا اثر بگـذارد تـأثیر کیـد آنهـا در یکی از این سه مرحله است این آیـات را خوب ملاحظه بفرماییـد که کاملاً نشان می دهـد چقـدر وجود مبارک پیغمبر از عصـمت الهی برخوردار است و چقـدر ذات اقـدس الهی آن حضرت را تثبیت کرده.

۱- (۱) . سوره نحل، آیه ۱۰۳.

فرمود اگر تثبیت الهی و عصمت الهی نبود کار را که انجام ندادی یعنی به میل اینها تحریفی در قرآ ن ایجاد نکردی یک، میل به چنین کـار را هم پیـدا نکردی این دو، نزدیک میل هم نشـدی این سه، اگر تثبیت الهی نبود، اگر عصـمت الهی نبود نزدیک میـل به تحریف می شـدی پس «فهاهنا مراحل ثلاثه» یک مرحله تحریف خارجی است که اصـلاً اتفاق نیفتاد و نمی افتاد یک، مرحله قبـل از او مِیـل به تحریف است این هم اتفاق نیفتاده و نمی افتـد، مرحله پیشاپیش ضـعیف ترین مرحله است نزدیک میـل پیـدا کردنِ به تحریف است این هم واقع نشـده، نزدیـک به میل هم نشـده فرمود اگر ما تثبیت نمی کردیم تو نزدیک میل می شـدی نه نزدیک تحریف، پس چون تثبیت الهی هست نه تنها تحریف نشـده، نه تنها میل به تحریف نشـده نزدیکی به میل هم حاصل نشده مشابه همین معنا در سوره مبارکه «یوسف» در عصمت آن حضرت گذشت.

در جریـان حضـرت یوسف یک طرف میل خارجی بود و حمله خارجی فعل بود و حمله خارجی و قصـد، طرف دیگر فعل نبود، میل به فعل نبود، گرایش به این میل هم نبود برای اینکه از آن طرف فرمود: (لَقَـدْ هَمَّتْ بِهِ) او بالأخره اهتمام کرد آن زن همّت ورزیـد که به هـدف برسـد امـا وجود مبـارک یوسف (وَهَمَّ بِهَـا لَوْلاَ أَن رَأی بُرْهَـانَ رَبِّهِ)(۱) فعـل خـارجی که از طرف حضـرت واقع نشد، اهتمام و قصد به آ ن هم واقع نشد چرا؟ برای اینکه این اهتمام به لولای امتناعیه وصل شد فرمود اگر برهان ربّ را نمی دید قصد می کرد و چون برهان ربّ را دید قصد هم نکرد پس نه فعل بود، نه قصد.

۱- (۲) . سوره یوسف، آیه ۲۴.

درباره وجود مبارک پیغمبر سه مرحله را ذکر می کند می فرماید تحریف خارجی نشد، میل به تحریف هم نشد، نزدیک به میل هم نشد حالا ملاحظه بفرمایید.

پرسش:...

پاسخ: خب، آن رکون هم اگر باشد شیء قلیل است البته.

(وَإِن كَادُوا) این (إِن) مخفّف از مثقّل است یعنی آنها کید کردند (لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِى أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) آنها فتنه کنند حالا یا فتنه های سیاسی یا فتنه های اجتماعی یا تهدید به قتل و امثال اینها یا تطمیع به مال و امثال اینها که حضرت همه این حرفها را پشت سر گذاشت فرمود اگر شمس را دست راست من، قمر را دست چپ من قرار بدهید من دست از حرفم برنمی دارم. این فتنه مطلق است همه اینها را شامل می شود (وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ) این (عَنِ) هم مفید احراز است فتنه ای که درباره تو اعمال می کنند این است که تو اعراض کنی، تجاوز کنی از مرز وحی الهی خارج بشوی (لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِى أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ)، خب چطور اعراض بکنی؟ (لِتَفْتَرِىَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ) آنچه را که ما گفتیم او را تحریف کنی غیر آن را به عنوان قرآن به مردم ابلاغ کنی ما درباره توحید سخن گفتیم و ابطال شرک شما از ابطال شرک صرف نظر کنی جاهلیّت را طرد کردیم شما در این زمینه سخنی نگویی و سایر معاصی آنها، اگر شما گرفتار فتنه اینها می شدی برابر فتنه اینها - معاذ الله - درباره قرآن تحریفی روا می داشتی (وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً) اینها خلیل تو، حبیب تو، دوست تو می شدند دست از مزاحمت برمی داشتند اینها نقشه آنها همین بود (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ) ما تو را تثبیت کردیم، ثابت قدم نگه داشتیم، معصوم نگه داشتیم اگر نبود این تثبیت ما و این عصمت الهی (لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً) «كادَ» یعنی «قَرُب» از افعال مقاربه است «كاد أن يفعل» یعنی «قَرُب أن يفعل» (لَقَدْ كِدتَّ) یعنی نزدیک می شدی که رکون کنی، «رَكَن» یعنی «مالَ» «كادَ أن يَركَنَ» آن هم (شَيْئاً قَلِيلاً) ممکن بود نزدیک میل تحریف اندک کمی کار بکنی به میل اینها نزدیک بود میل پیدا کنی که کمی با اینها موافقت کنی نه در همه موارد یا موارد زیاد آن مورد رکون هم شیء قلیل است، پس وقتی شیء قلیل نشد کثیر هم به طریق اُولیٰ نشد، وقتی رکون نبود، میل نبود پس کاری هم یقیناً انجام نمی گیرد نزدیک به میل هم نبود (وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً).

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر عصمت است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: دیگران همین مقداری که دادند دیگران حفظ نکردند این علمی، این عدلی، این عنایتی که ذات اقدس الهی به زید و عمرو داد همین مبلغی را که خدا به ما داد حفظ نکردیم چه رسد (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)(۱) خدا می داند که به چه کسی بدهد.

پرسش:...

پاسخ: آن هم همین طور است دیگر اینها را ذات اقدس الهی آزمود که اگر به اینها چیزی بدهد هدر نمی دهند به ماها خیلی چیز داد مگر به ما کم چیز داد این همه آیات را که نازل کرده ما بلدیم دیگر در این صد آیه ای که بلدیم ده تایش را عمل می کنیم آن طوری که در کتابها نوشته برای ما گفتند و ما هم خواندیم و برای دیگران می گوییم عمل می کنیم؟ در صدتا ده تایش را شاید عمل بکنیم عمل کردن جان کردن می خواهد «أحدّ من السيف» است و «أدقّ من الشَعْر»(۲) این طور زندگی که ماها می کنیم همان زندگی علی پسند است این حرفها برای کتابهاست، اما وقتی که در برابر انبیا رسید همین است دیگر بله.

پرسش:...

پاسخ: بله، تثبیت نه خیر، خیلی از چیزها را ذات اقدس الهی به ما داد عنایت کرد (لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَدٍ)(۳) خیلی از چیزها را به ما داد تعدیل شد ولو عصمت نشد این عدالت فیض الهی است که خدا داد ولی برابر این عمل می کنیم؟ این علم فیض الهی است که خدا داد مگر برابر او عمل می کنیم؟

۱- (۳) . سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- (۴) . الکافی، ج۸، ص۳۱۲.

۳- (۵) . سوره نور، آیه ۲۱.

پرسش: راههایی هست که تثبیت شده باشد ولی نتیجه بدهد.

پاسخ: نه، تثبیت عصمتی محال است نتیجه ندهد اما (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)(۱) خیلی از جاهاست که کرامت داد، علم داد این بلعم باعور که قصه اش در مائده گذشت این جریان سامری که در سوره مبارکه «طه» در پیش است خب اینها را خدا خیلی چیز داد اما سِمت و پُست کلیدی نداد مگر سامری آدم کمی بود اینکه گفت (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ)(۲) مگر آدم کوچکی بود این همه افراد در بنی اسرائیل بودند کسی ندید اثر آن فرستاده خدا چیست این هوس جاه پرستی او را به گوساله پرستی دعوت کرد دیگر، مگر بلعم باعور کم آدمی بود فقط (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ)(۳) مگر آدم کوچکی بود کرامتهای فراوانی داد بنابراین فرمود من می دانم پُستهای کلیدی را به چه کسی بدهم خب من کم کرامت دادم به این بلعم، کم کرامت دادم به سامری من می دانم اینها ظرفیت را ندارند این کرامت را گرفتند در راه باطل صرف کردند.

خدای سبحان می داند که به چه کسی به کدام گوهر بدهد گوهری که وقتی که در چاه هم برود بگوید خدا، در زندان هم برود بگوید خدا (رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ)(۴) آزمود دیگر آن وقتی هم که عزیز مصر شد گفت خدا، آن وقتی هم که ذلیل چاه بود گفت خدا چنین آدمی می خواهد پیغمبر بشود. به هر تقدیر فرمود: (كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً).

ص: ۸۷

۱- (۶) . سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲- (۷) . سوره طه، آیه ۹۶.

۳- (۸) . سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۴- (۹) . سوره یوسف، آیه ۳۳.

فتحصّل که سه یا چهار مرحله است. مرحله‌ٔ عمل این است که به دنبال خواسته های آنها تحریفی - معاذ الله - بشود که زیاد، از او ضعیف تر تحریف قلیل، پیشاپیش او میل به تحریف، پیشاپیش او نزدیک میل شدن فرمود همه اینها منتفی است اینها با عصمت ما تثبیت کردیم، اگر خدای ناکرده پیامبر با سکّه‌ٔ قبولی اسلام که خدای سبحان معجزه را به او داد، به او پُست کلیدی داد محال است، محال عادی است که گناه بکند ولی بر فرض محال اگر پیامبر با داشتن این سِمت کج راهه برود (إِذاً لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً).

در افراد دیگر ذات اقدس الهی این طور تهدید نکرده آمار متنبّیان کمتر از آمار انبیا نیست، آمار نِحله آورندگان کمتر از آمار ملت آورندگان نیست این مِلل و نِحل ابن حزم دو جلد است این مِلل و نِحل شهرستانی دو جلد است ملل را انبیا آوردند نِحل را همین دانشمندان حوزه و دانشگاه آوردند دیگر این همه ادیان جعلی را مگر از غیر حوزه و دانشگاه برخاست، مگر توده‌ٔ مردم دین می آورند برای مردم؟ این جلد دوم یعنی نِحل این دستبافت حوزه و دانشگاه است چه آنچه را که ابن حزم نقل کرده، چه آنچه را که شهرستانی نقل کرده الملل والنحل منحول یعنی مجهول.

اینها را عرض کردم تا زمینه بشود برای بحثهایی که جزء دامنگیرترین مشکلات روز ماست ما فکر می کردیم وقتی به آیه ۸۸ همین سوره‌ٔ «اسراء» رسیدیم که (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) این مسائلی که الآن مطرح می شود در ذیل آن آیه مطرح کنیم و مناسب آن آیه است اما این مسئله دردِ روز است، درد روز است یعنی درد روز متأسفانه نمی دانم باخبرید یا باخبر نیستید یکی می گوید قرآ ن اصلاً ساخته‌ٔ پیامبر است - معاذ الله - خب می دانید مردم دینشان الآ ن این کشور که هفتاد میلیون جمعیت دارد حدّاکثر یک میلیون دینشان را به وسیله قرآ ن و روایات و تحقیقات دینی داشته باشند که اگر خیلی خوش باورانه قضاوت کنیم آن ۶۷ ، ۶۹ میلیون دینشان را از علما دارند دیگر اینها با حسینیه و با مسجد و با حرفهای علما متدیّن اند و همین هم سرمایه‌ٔ مملکت است این کشور اگر دین نداشته باشد خب در جنگ جهانی اول ارباً اربا کردند هر چه خواستند گرفتند، در جنگ جهانی دوم ارباً اربا کردند هر چه خواستند گرفتند، هفده شهر، هفده شهر خواستند همین ایران تقدیم کرد همین ایران بود دیگر همین مردم بودند دیگر در کودتای ننگین ۲۸ مرداد همین کشور، همین مردم هر چه را آمریکا و انگلیس خواستند تقدیم کردند گفتند نفت را بدهید به آمریکا گفتیم چَشم، گفتند گاز را بدهید به شوری گفتیم چَشم، گفتند ژاندارم ما بشوید گفتیم چَشم، آن روز یعنی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هجری شمسی ما آ ن وقت در مدرسه مَروی تهران درس می خواندیم سنّمان هم از حدود ۲۲ و اینها بود چون مرحوم آقای کاشانی(رضوان الله علیه) در آن صحنه ها شرکت می کرد غالب ما طلبه ها هم در این مِتینگها و اینها حضور داشتیم میدانی در جنوب تهران دارد نزدیک آ ن مدرسه‌ٔ حاج ابوالفتح به نام میدان شاه سابق که الآ ن شده میدان قیام ۲۸ مرداد این گلابیهای نطنز و غیر نطنز به بازار عرضه می شود این دست فروش و طبقدار بیچاره که گلابی را آورده بود داد می زد آی شاه میوه، آی شاه میوه آن روز بحبوحه‌ٔ قدرت مصدّق بود شعار رسمی مردم مرگ بر شاه بود ریختند بساط این دست فروش را به هم زدند که چرا می گویی شاه میوه بگو گلابی نطنز چرا اسم شاه را می بری ساعت تقریباً نُه و نیم صبح روز ۲۸ مرداد ساعت ده تقریباً کودتا شد مصدّق به زندان رفت داماد شاه آمده هیئت دولت تشکیل داد، کابینه تشکیل داد نخست وزیر معیّن کرد همه اوضاع آرام شد این مرگ بر شاه ۲۸ مرداد در صبح ساعت نُه و نیم شده جاوید شاه همان روز در همان تهران اما وقتی صحبت دین و روحانیت و مرجعیّت و اینها مطرح بشود شانزده شهریور گفتند مرگ بر شاه، هفده شهریور با هزارها

کُشته گفتند مرگ بر شاه، هیجده شهریور هم گفتند مرگ بر شاه تا نهضت ادامه پیدا کرد. دین، شرف این ملت است شرف این مملکت است بسیاری از شماها در شبهای عملیات یا بودید یا باخبر بودید اصلاً سرود ای ایران، ای ایران مطرح نبود سرود کربلا، کربلا آمدیم آمدیم یا حسین، یا حسین مطرح بود این کشور را این دین حفظ کرد خب این دین اگر خدای ناکرده آسیب ببیند همه ما مسئولیم اساس دین ما هم قرآ ن و عترت است دیگر حالا بیایند بگویند قرآن ساخته خود پیغمبر است مسئول چه کسی است؟ بگویند قرآ ن حرفهایی است که خود پیغمبر درآورده یا معانی اش برای خداست پیغمبر این الفاظ را گفته دیگر معجزه نیست، آ ن دیگر کلام الهی نیست.

ص: ۸۸

غرض این است این چند روز که حالا تا مانده به پانزده خرداد که بحثها هست اگر شبهاتی در این زمینه شنیدید آنها را جمع آوری کنید به خواست خدا شبهه از اینجا مطرح می شود اینها را حتماً بنویسید، بحث کنید، نقد کنید تا ان شاءالله با دست پُر بتوانید (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ)(۱) باشید که قرآن قابل این نیست که انسان به غیر ذات اقدس الهی اسناد بدهد حالا بعضی از شبهات اینها را که ما نقل بکنیم توجه می کنید که خطر تا به کجا رسیده.

اوّلین شبههٔ بعضی از اینها این است که دلیلی برای اثبات وجود خدا آن طوری که همهٔ عقلای عالم را قانع بکند نیست برای اینکه کانْت یک حرف می زند، پوپر یک حرف می زند، خب این اصلِ اعتقاد به خدا را متزلزل کردن است ذات اقدس الهی به انبیا فرمود، به وجود مبارک پیغمبر اسلام(علیهم الصلاه و علیهم السلام) فرمود یک عده گرفتار شبههٔ علمی اند پاسخ آنها نقد است، یک عده گرفتار شهوت عملی اند اینها می خواهند جلویشان باز باشد شما (لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ)(۲) نه تنها برهان، معجزات فراوانی هم بیاوری حرف گوش نمی دهند در سورهٔ مبارکهٔ «القیامه» که بحثش به مناسبتهایی اشاره شد فرمود اینها مشکلی درباره قیامت از نظر مشکلی علمی ندارند (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ)(۳) اینها می گویند استخوانهای پوسیده را چه کسی می تواند دوباره زنده کند؟ خب همان کسی که اوّلین بار این را خلق کرد همان می تواند زنده کند دیگر (بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ)(۴) بعد فرمود پیامبرِ من اینها مشکل علمی ندارند، شبههٔ علمی ندارند (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ)(۵) این نمی خواهد خطّ قرمز داشته باشد «أمام» یعنی پیش رو این می خواهد جلویش باز باشد این حرفِ علمی ندارد اینکه می گوید موحّدان حرفی نیاوردند که همه عقلای عالم قبول بکنند، خب عقلا آن که اهل استدلال است که قبول کرده و پذیرفته آن که می خواهد جلویش باز باشد بله، قبول نمی کند و خدا هم فرمود که (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ)(۶) آن قصّهٔ خطبهٔ «قاصعه» نهج البلاغه را که خواندیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود که اینها خواستند این درخت حرکت کند بعد گفتند درخت دو نیم بشود یک نیم برود اینها تمام آن کارهایی که اینها خواستند این پیغمبر کرده این درخت حرکت کرده شاخه های درخت آمده روی دوش من نیم شده دوباره همه این کارها را کردند این دیگر در تاریخ بیهقی یا ناسخ التواریخ نیست که کسی بگوید سند کذا در نهج البلاغه در خطبهٔ «قاصعه» هست فرمود در حضور من این معجزات را از پیغمبر خواستند ولی عمل نکردند دیگر حالا شما بگویید چون پوپر نمی پذیرند یا کانْت نمی پذیرد دلیلی برای وجود خدا دلیلی که همهٔ عقلای عالم را قانع بکند نیاوردند خب بله خیلیها مشکل عملی دارند این راجع به خدا حرف زدن اینها درباره خدا.

ص: ۸۹

۱- (۱۰) . سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۲۲.

۲- (۱۱) . سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۵.

۳- (۱۲) . سورهٔ قیامت، آیهٔ ۳.

۴- (۱۳) . سورهٔ قیامت، آیهٔ ۴.

۵- (۱۴) . سورهٔ قیامت، آیهٔ ۵.

۶- (۱۵) . سورهٔ یس، آیهٔ ۱۰.

درباره پیغمبر می گوینـد این حرفهایی است که آمـده و جوانهای دانشـجو را خدای ناکرده به سَـمت خود می کِشاند مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد هشت کافی به نام روضه کافی می گوید شما نگویید دین حق است دین بله حق است امـا اینکه شـما حمـایت نکنیـد هر پرچمی تـا زمان ظهور حضـرت هر پرچمی بلنـد بشود یک عـده دورش سـینه می زنند نگوییـد دین حق است «حق یموت بترک ذکره» همـان طوری که باطل «یموت بترک ذکره» مگر در طیّ این بیش از هزار سال حق در این کشور مُرده نبود این چنین نیست که فقـط باطل «یموت بترک ذکره» که، حق هم «یموت بترک ذکره» وقتی کسـی نگوید و حمایت نکند و اینها دیگر دین از یادشان می رود دیگر، خب.

بنابراین اینها درباره نبوّت به اینجا رسـیدند گفتند که حالا بر فرض خدایی باشد – معاذ الله – حالا منّت گذاشـتند بر ما وجود خـدا را قبول کردنـد دلیلِ عقلی نـداریم که همه عقلا را قانع بکنـد که ما پیغمبر می خواهیم، چرا؟ برای اینکه فلسـفه در جهان بینی و کلّی نظر دارد هیچ فیلسوفی نمی تواند ثابت کند که فلان شـخص پیغمبر است با هیچ فلسفه ای هم نمی شود ثابت کرد فلان شـخص پیغمبر است برای اینکه فلسفه درباره نبوّت عام بحث می کند درباره شخص که بحث نمی کند خب اینها همان «حفظت شیئاً وغابت عنك أشیاء» در فلسفه آمدند گفتند درست است که ما نمی توانیم بحث بکنیم که آیا موسی پیامبر بود یا نه؟ عیسـی پیامبر بود یا نه؟ این برای کلام است نه برای فلسـفه اما در فلسـفه گفته شد هر عصـر و مصری باید حجّت خدا باشد فلسـفه مثل آ ن علمی است که شِـمش طلا تولید می کند آن کارخانه ای که کوره های بلند دارد و شِـمش طلا تولید می کند از او که نباید توقّع داشت که شما انگشتر بساز که آن یک علم جزیی است آن را می دهند به کلام یا علمهای دیگر در فلسفه جهان بینی است جهان بینی یعنی کلّ جهان را دارد می بینـد در این وقتی که شـمش طلا تولیـد کرد به همراه این، آن جزئیات را هم می گوید، می گوید در هر عصـر و مصـری حجّت خدا باید باشد یک، و هر کسـی از طرف خدا آمد باید معجزه داشته باشد دو، هر که معجزه بیاورد در دعوا و دعوت صادق است باید قبول کرد سه، اینها حرفهای فلسفه است دیگر.

هیچ عصری نیست که پیغمبر نباشد البته تا پیامبر بعدی افراد دیگر جزء اوصیا و خلفای او هستند و هیچ پیامبری نیست مگر اینکه با معجزه می آید اینها را راهنمایی کرده بعد ما هم برابر همین قوانین فلسفه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ادّعا کرده معجزه هم آورده ما هم قبول کردیم و چون مهم ترین بحث در در همه این مسائل خود قرآن کریم است که راهگشاست در سوره مبارکه «نساء» قبلاً خواندیم که خدای سبحان می فرماید ما اگر پیامبر نفرستیم مردم در قیامت علیه ما برهان اقامه می کنند به ما می گویند خدایا تو که ما را آفریدی تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم از پوست به در می آییم، تو که می دانستی بعد از مرگ چنین عالمی هست چرا راهنما نفرستادی؟ فرمود ما انبیا فرستادیم، مبشّرین فرستادیم، منذرین فرستادیم تا اینها در قیامت به ما اعتراض نکنند معلوم می شود عقل حجّت است، استدلال عقلی تام است، ضرورت وحی و نبوّت تام است در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۴ و ۱۶۵ این است (وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً ٭ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) فرمود ما انبیا فرستادیم تا مردم علیه ما در قیامت احتجاج نکنند نگویند خدایا تو که می دانستی ما را به اینجا می آورند خب چرا راه که هست چرا راهنما نفرستادی ما انبیا فرستادیم که راه بلد باشد، راهنما باشد، راهی این راه باشد، همراه اینها باشد، قائد اینها باشد پس وجود نبوّت ضروری است، خب این را خیلیها که می خواهند خطّ قرمز نداشته باشند قبول نمی کنند دیگر می گویند این حرفها را کوپر قبول ندارد بله خب معلوم است قبول ندارد دیگر کسی که می خواهد جلویش باز باشد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ)(1) خب این معجزه شفاف را قبول نمی کند خود پیغمبر با آن معجزه آمده جریان شقّ القمر شده، شقّ الأرض شده، شقّ البحر شده مگر باور کردند چه چیزی را بشر خواست که انبیا نشکافتند هر چه خواستند شکافتند یک روز دریا را شکافتند با عصا، یک روز زمین را شکافتند قارون را بردند در خاک، یک روز قمر را شکافتند، یک روز سنگ را شکافتند آن ناقه صالح به در آمده همه کارها را کردند دیگر اما همینها که بخواهند جلویشان باز باشد همینها نپذیرفتند دیگر. این شقّ الأرض داشتن، شقّ البحر داشتن، شقّ الهوا داشتن، شقّ القمر داشتن همینها بود دیگر شقّ الشجر داشتن این معجزه را وجود مبارک حضرت امیر فرمود این درخت حرکت کرد مثل یک آدم آمد شاخه هایش را روی دوش من گذاشت و اینها هم دیدند گفتند یا رسول الله حالا بگو که این درخت که نیم شده آن نیم دیگر هم حرکت کند با این بیاید این کار را هم کرد، بعد عرض کردند این دو نیم یک نیم بشود همین کار را کرد، دوباره بروند سرِ جایش مثل بچه آدم این درخت با این ریشه های فراوان گفت همه این کارها را کردند اگر کسی بخواهد جلویش باز باشد خب البته قبول نمی کند دیگر حالا شما توقّع داشته باشید که کانْت قبول بکند، خب کانْت از راه اینها هم قبول کردند که از راه اخلاق عملی قبول کرده فرمود ما انبیا فرستادیم تا کسی برای ما ادّعایی نکند این برای این، خب حالا وجود مبارک پیغمبر آمد شاهدش چه چیزی بود؟ شاهد ابدی او همین قرآن کریم است.

۱- (۱۶) . سوره قیامت، آیه ۵.

در سوره مبارکه «رعد» در بخش پایانی فرمود اینها می گوینـد تو پیغمبر نیستی بگو من پیام آور خـدایم به چه دلیل؟ برای اینکه نامه خدا، امضای خدا، حرف خدا در دست من است خب اگر کسـی از طرف او نیامده باشد که نامه او را ندارد شما می گوییـد این نـامه برای او نیست مثل این بیاوریـد من که یک نفرم همه دانشـمندان مشـرق و مغرب عالم جمع بشویـد مثل یـک سـوره بیاوریـد اگر می گوییـد این حرف برای من است و برای خـدا نیست که (لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ)(۱) الآن هم همین طور است دیگر تعدّی است دیگر فرمود من که یک نفرم و درس نخوانده شـما همه دانشمندان درس خوانده مشرق و مغرب عالم را جمع بکنید یک سوره مثل این بیاورید.

پس این کـارِ بشـر نیست کار خـداست خـدا هم این را به من داده (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ)(۲) خدا شهادت داد (شَهِیداً) نه یعنی «علیماً» خدا می داند من این به منزله پیشنهاد ترکِ گفتگوست، پیشنهاد کفایت مـذاکرات است این نیست نه، خـدا شـهادت داد من پیـامبر او هسـتم چرا؟ برای اینکه امضـای او، نـامه او، کتاب او، کلام او، حرفش را به دست من داده شـما می گوییـد این حرف او نیست من که یک نفرم همه تان جمع بشویـد مثل این بیاوریـد، خب این را بایـد مشـرق و مغرب عالَم بایـد قبول کنـد خب معلوم است قبول نمی کننـد دیگر می بینید همین حرفِ رسـمی که الآن رفته در آسـمان یعنی رفته در اینـترنت، رفته در این جوانهـا این بیـان نـورانی حضـرت امیر در نهـج البلاـغه این است که فرمود پسـرم! قلب جوان «كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ» است «مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»(۳) فرمود پسـرم! قبل از اینکه اینکه دیگران در مزرعه دلِ تـو حرفهـا را بکارنـد مـن حرفهـای الهی را می گـویم برای اینکـه قلـبِ جـوان مثـل زمیـن خـالی اسـت زمین خـالی هر چه بـذرافشانی بکنی همان درمی آید دیگر شـما الآن همین دانشـجوهایی که اهل اعتکاف اند بیچاره ها گاهی این جوانها که می آیند ما سؤال می کنیم شما طلبه اید یا دانشجو؟ از بَس پاک اند، خب همینها حضرت فرمود: « قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ» با این تفاوت حالا این فاصله های بین قم و تهران این زمین موات را هر کسـی هر بـذری بکارد چه جو، گندم بکارد چه حنظل بالأخره سبز می شود دیگر چه سمّ بکارد، چه شَـهد بکارد درمی آید هر کسـی زمین موات را آباد کرد، گرفت با این تفاوت اگر کسی زمین «من أحیا أرضاً مواتاً فهی له»(۴) با این تفاوت که اگر کسی زمین موات را آباد کرد دیگری می شود بـا زور از او بگیرنـد امـا قلبی که بـا تبلیغ سوء آبـاد شـده با زور قابل غصب نیست زمینی را حالا کسـی آمـده بـذرافشانی کرده گرفته می خواهی با زور و چماق از او گرفت اما این تبلیغات سوء خدای ناکرده وقتی وارد دلِ یک دانشـجو بشود، خب با چه چیز شـما می توانیـد از او بگیریـد؟ این است که (لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ)(۵) یک امر ضروری است شما قـدری با این اینترنتها، قـدری با این ماهواره ها، قـدری با این نشـریّات، قدری با این کفریّات آشـنا بشوید ببینید که درد تا کجـاست تنهـا مسائـل اخلاـقیِ فرعی مطرح نیست مسائل اعتقادی هم مطرح است می گوینـد حرفی که همه عقلای عالم قبول بکنند که اسلام نیاورده، خب بله اینها مشکل شـهوت عملی دارند وگرنه یک آدم عاقل چطوری این را قبول نمی کند فرمود من که یک نفرم و درس نخوانده تمام دانشمندان جهان جمع بشوید مثل این بیاورید.

۱- (۱۷) . سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- (۱۸) . سوره رعد، آیه ۴۳.

۳- (۱۹) . نهج البلاغه، نامه 31.

۴- (۲۰) . وسائل الشیعه، ج۲۵، ص۴۱۲.

۵- (۲۱) . سوره توبه، آیه 122.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن چیز باطل است برای اینکه آن که اهل فنّ است می داند که یک اخبار غیبی را بخواهد به این صورت دربیاورد مقدور نیست در همان زمان می گفتند که عبدالکریم بن أبی العوجا مثل قرآن آورده بعد ناچار شدند جمع بکنند هر چند روزی ادّعایی دارند بعد جمع می کنند اما ذات اقدس الهی به پیامبر می فرماید من به تو آدرس می دهم قدم به قدم تو در کوه طور نبودی، جریان این است در جریان مریم نبودی جریان این است، در مناجات موسی نبودی جریان این است، در مدْین نبودی جریان این است (مَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ)(۱)، (مَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ)(۲)، (مَا کُنتَ ثَاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ)(۳)، (مَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ)(۴) قدم به قدم آدرس کوچه و خیابان عالم را می دهد می فرماید آنها را تو نبودی ولی قصه این است.

این حرفها، حرفهای چه کسی است لذا خودشان خجالت می کشند هر چند از روزی برمی دارند اما تا خجالت بکشند و بردارند این جوانهای ما از دست ما درمی روند، خب.

پس بنابراین این دو امر محقّق شد فلسفه که حالا ـ فعلاً ـ بحثش نیست ولی آنها چون طرح کردند ما طرح کردیم اینکه می گویند قابل اثبات خود فلسفه پیش بینی کرد در هر عصر و مصری پیغمبر باید باشد، با معجزه باید باشد، تشخیص معجزه هم با مردم عاقل است و چون بحث، بحث قرآنی است در آیه ۱۶۴ به بعد سوره مبارکه «نساء» آمده که برای هر عصر و مصری پیامبر هست آنچه که مربوط به قرآ ن است در بخش پایانی سوره مبارکه «رعد» این است که خدا شهادت داد من پیغمبرم برای اینکه نامه او به دست من است، کتاب او به دست من است. حالا برسیم به این چهار، پنج مُدلی به تعبیر اینها مُدلی که برای وحی و نبوّت ارائه کردند و یک وقت مصر تولیدکننده این فرهنگها بود ایران و عراق و کشورهای خلیج فارس مصرف کننده بودند اما در بسیاری از موارد مخصوصاً این نیم قرن اخیر قیام علامه طباطبایی و امام راحل و این بزرگان خود ایران الآن تولیدکننده فکر است آن نثر ابوحامد آن حرف را زده دیگری آمده او را یک مقدار تغییر داده به نام خود کرده، سوّمی تبدیل داده، چهارمی تبدیل کرده گذشت آن روزی که حالا مصر فرهنگ تولید بکند ایران و عراق مصرف بکنند تولید الآن به برکت انقلاب اسلامی برای ایران است.

۱- (۲۲) . سوره قصص، آیه ۴۶.

۲- (۲۳) . سوره قصص، آیه ۴۶.

۳- (۲۴) . سوره قصص، آیه ۴۴.

۴- (۲۵) . سوره آل عمران، آیه ۴۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

ایات ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء ۸۷/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً (۷۳) وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً (۷۴) إِذاً لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً(۷۵)

در جریان وحی و نبوّت مشرکان حجاز و سایر کفّار تا ممکن بود اصل وحی و نبوّت را انکار می کردند که بشر نمی تواند رسول خدا باشد که بخشی از این شبهات در اوایل سوره مبارکه «انعام» و مقداری از این شبهات هم در همین سوره مبارکه «اسراء» گذشت.

بعد از ابطال آن و اثبات اینکه ممکن است از طرف خدای سبحان انسانِ کامل به رسالت برسد اینها کبرا را پذیرفتند لکن در صغرا مناقشه می کردند گاه می گفتند تو رسول نیستی - معاذ الله - شاعری، ساحری، کائنی، کاهنی و مانند آن و گاهی می گفتند این حرفهایی که تو می زنی از دیگران آموختی به زبان آنها سخن می گویی این یا در تطوّر تاریخ بود یا تقسیم کار یعنی یا در طول زمان در یک مرحله گفتند ساحری، در مرحله دیگر شاعری، در مرحله دیگر کاهنی، در مرحله دیگر مُفتری یا نه، طبق تقسیم کار گروهی آن چنان گفتند، گروهی این چنین گفتند همزمان این تهمتها واقع شده.

از این امور که ناامید شدند دست زدند به یک سلسله توطئه نفوذی که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در اثر مسامحه (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) به میل اینها عمل بکند حالا یا با تهدید یا با تطمیع که این آیه محلّ بحث ناظر به این بخش است این یا در تطوّر سوم از تطوّرات تاریخی صدر نبوّت است یا نه، طبق تقسیم کار همزمان یک عده اصل رسالت بشر را منکر شدند، یک عده اصل را پذیرفتند ولی حضرت را به سِحر یا شعبده یا جادو یا کهانت و مانند آن متّهم کردند عده ای هم درصدد توطئه نفوذی بودند اینها همه اش ممکن است راهی برای اسقاط ترتیب نیست.

ص: ۹۴

در این بخش این نفوذیهای اصرار داشتند که وجود مبارک آ ن حضرت پیامش را درباره این وثنیّت و صنمیّت و امثال ذلک تغییر بدهد با فتنه در حضرت نفوذ بکنند ذات اقدس الهی فرمود تثبیت ما باعث برطرف شدن همه این توطئه ها بود ما تو را تثبیت کردیم لذا هیچ کدام از این چهار کار را نکردیم نه تنها تحریف زیاد راه ندادی تحریف کم هم راه ندادی، نه تنها تحریف نکردی میل به تحریف هم نکردی، نه تنها میل به تحریف نکردی نزدیک به میل هم نشدی (لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ) این چهار کار را به صورت ترتیب انجام بدهی.

این عصمت وجود مبارک آ ن حضرت است در مقام عمل چون پیامبر هم در مقام نظر معصوم است هم در مقام عمل، هم از خطا معصوم است هم از خطیئه، هم از جهلِ در مقابل علم مصون است هم از جهالت در مقابل عقل مصون است گاهی انسان

جاهل در مقابل عالم است یعنی مطلب را نمی داند گاهی عالم است ولی بر اساس جهالت دست به معصیت می زند همان بیان نورانی حضرت امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) که فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكّاً» یا فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» این جهل در مقابل عقل است نه جهل در مقابل علم. عالِم هست ولی گرفتار جهالتِ عملی است.

ذات اقدس الهی فرمود رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم در مقام اندیشه معصوم است هم در مقام انگیزه، هم در مقام فهم معارف وحیانی معصوم است هم در مقام عمل به دستورهای الهی. در مقام عصمت دربارهٔ وحی الهی و تلقّی وحی بارها این شواهد قرآنی ارائه شد که ذات اقدس الهی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را در سه مرحله از مراحل علمی معصوم می داند مرحلهٔ اول مرحلهٔ تلقّی معارف وحیانی است که از خدای سبحان یاد می گیرد در این مرحله اشتباه نمی فهمد، بد نمی فهمد هر چه را خدا فرمود او می فهمد این مقام تلقّی، مقام حفظ و ضبط و نگهداری هم خدای سبحان علوم وحیانی حضرت را تثبیت کرده است که حافظه اشتباه نکند یک وقت است انسان حرف استاد را خوب نمی فهمد، یک وقت است حرف استاد را خوب فهمید ولی فراموش کرد استاد چه می گوید ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم در فراگیری علوم وحیانی از استاد ازل معصوم است، هم در ضبط و نگهداری معصوم است، هم در انشا، ابلاغ، املاء و دیکته کردن معصوم است هر سه مرحله را قرآ ن با عصمت یاد کرد فرمود: (إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) این می شود علمِ لدنّی در علم لدنّی جا برای اشتباه نیست برای اینکه «لَدُن» بالاتر از «عند» است نزد خدا اگر در نزد خدا باشد احدی آنجا رابطه نباشد، فاصله نباشد، هیچ چیزی حضور نداشته باشد دلیلی هم برای سهو و نسیان نیست (إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ).

مقام ضبط و نگهداری اش هم فرمود: (سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَى)(۱) پس خوب حفظ می کنی فراموش نمی کنی. مقام انشا و ابلاغ و املاـ و دیکته هم که مقام لبِ مطهّر آن حضرت است فرمود: (وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی)(۲) که حصر کرده. این سه مقام مربوط به مقامهای علمی آن حضرت است که علوم را خوب یاد می گیرد، خوب ضبط می کند، خوب می رساند اما در مقام عمل که مبادا خدای ناکرده کم و زیاد کند این آیه مبارکه (لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ) و آیات دیگر شاهد بر عصمت عملی آ ن حضرت است که عمداً چون عصمت مربوط به آن سهو و نسیان و خطا و اینهاست این به عدالت برمی گردد شما عمداً هرگز خلاف نمی کنید و ما شما را تثبیت کردیم موقعیتتان را حفظ کردیم و هیچ نفوذپذیر هم نیستید و مانند آن، اگر – معاذ الله – انسانی با داشتن سِمتِ نبوّت و پُست کلیدی رسالت در وحی الهی دخل و تصرّف بکند عذاب او چند برابر است همان که در سوره «حاقه» فرمود: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ فَمَا مِنكُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ) (۳)

سرّش همین است فرمود اگر پیامبری خلاف بکند چیزی را به نام خدا جعل بکند و کم و زیاد کند یا گفته خدا را عمداً نرساند عذابی دامنگیر او می شود که احدی از او نمی تواند جلوگیری کند ولی درباره مُتنبّیان چنین تهدیدی نکرده است کم نبودند آمار متنبّیان، آمار متنبّیان هم در ردیف آمار انبیاست در برابر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مُسیلمه کذّاب آ ن زن ادّعای نبوّت کرد بعضی از این مورّخان و سیره نویسان صدر اسلام گفتند به مردی اعتراض کردند که پیامبر اسلام با آوردن همه معجزات تو ایمان نیاوردی چطور حرف مسیلمه کذّاب را قبول کردی؟ گفت خب او از قبیله من است اصالت قبیله، اصالت قومیّت برای مشرکان حجاز تا این حدّ بود، خب در برابر آن انسان کاملی که ثانی ندارد در بین بشریّت زنی هم ادّعای نبوّت می کند عده ای هم به دنبال او راه می افتند.

۱- (۵) . سوره اعلی، آیه ۶.

۲- (۶) . سوره نجم، آیات ۳ – ۴.

۳- (۷) . سوره حاقه، آیات ۴۴ – ۴۷.

درباره متتبّها این طور تهدید نشده البته خدای سبحان به حیات آنها خاتمه داده و می دهد اما این طور عذاب سنگین تهدید نکرده است برای اینکه حرفِ او سکّه قبولی ندارد او مقبول نیست اما اگر کسی رسالت یافت، سِمت یافت، پُست کلیدی یافت حرف او سکّه قبولی خورد به نام دین از او قبول می کنند اگر – معاذ الله – او بخواهد بیراهه برود دیگر خدای سبحان او را به عذاب مضاعف گرفتار می کند.

درباره وحی و نبوّت آرای فراوانی از صدر اسلام تاکنون بوده منتها کم و زیادش مربوط به ظهور و بروز نبوّت است در هر عصر و مصری که وحی و نبوّت ظهور و حضور فعّال داشته باشد شبهات هم بشرح ایضاً [همچنین]، عداوتها هم بشرح ایضاً [همچنین]، سنگ پراکنیها هم بشرح ایضاً [همچنین]، در روزگاری که مسئله وحی و نبوّت مهجور و مطرود باشد کسی به سراغ آنها نمی رود مگر در لابه لای کتابها الآن می بینید شبهات فراوانی مطرح است که حصری هم برای آن شبهات نیست آنچه که حق است این است که قرآ نی که جوامع بشری در خدمت او هستند این کتاب الهی همه معانی آن و همه الفاظ آن از طرف ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) القا شده است اولاً، حضرت حفظ کرد ثانیاً و املاء کرد ثالثاً و چیزی افزوده نشد، کم نشد نفوذیها اثر نکردند رابعاً، این همان کتابی است که نازل شده است «الی یوم القیامه» می ماند. در برابر این حرفی که مسلمانها قائل اند گاهی نظرهای دیگری هم مطرح است طبق آن نظرها لوازمی هم بر آن نظرها مترتّب است برخی از آن لوازم انکار نبوّت است، برخی از آن لوازم انکار معجزه بودن قرآ ن کریم است.

ص: ۹۷

بیـان ذلـک این است کسـی که می گویـد قرآن محصول فکر و نظر موحّدانه پیـامبر به عالم و آدم است یعنی وجود مبارک پیامبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) پژوهش کرده، تحقیق کرده، نظر کرده، نظریه داده نظر او درباره جهان هستی عالم و آدم که نظر موحّدانه باشـد جمع بنـدی شـده به صورت صُوَر و آیات قرآن کریم درآمـده این سـخن باید باز بشود که منظور چیست؟ منظور این است که این معانی و علوم و معارف قرآن را خود پیامبر نظیر یک دانشمند نابغه کشف کرد این است؟ این انکـار رسالت است اگر منظور آ ن است که نه، معانی را ذات اقـدس الهی به پیامبر القا کرده است الفاظ را خود پیامبر انتخاب کرده است نظیر روایات که روایات را به وسـیله الهام ذات اقـدس الهی معانی اش را، احکامش را به پیامبر فرمود، الفاظ را به پیامبر اجازه داد که انتخاب بکند اگر این است این انکار وحی و نبوّت و رسالت نیست ولی انکار معجزه بودن قرآ ن است مثل روایـات، روایـات معـارفش را ذات اقـدس الهی به پیامبر القا کرده است و از راه الهام الهی است ولی الفاظش را خود پیامبر به اذن خـدا انتخـاب کرده اسـت لـذا روایـات معجزه نیسـت ولی قرآن معجزه است، پس اگر منظـور آن است که نظر موحّدانه رسول اکرم به عالم و آدم نتیجه اش این شد که پیامبر کتابی تنظیم بکند که معارف این کتاب کشفیّات خود اوست، الفاظ این کتـاب سـاخته های خود اوست این هم انکار رسالت است، هم انکار اعجاز قرآ ن و اگر نه، منظور این است که وجود مبارک پیامبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) که نظر موحّدانه به عالم و آدم داشت این نظر باعث شد که ذات اقدس الهی علوم وحیانی و معـارف و مطالب قرآن را به او آموخت و او یاد گرفت منتها الفاظش را خودش انتخاب کرد این انکار وحی و نبوّت و رسالت نیست ولی انکار معجزه بودن قرآن کریم است.

ص: ۹۸

پرسش: حاج آقا! اگر معانی جمله بندی شده باشد و همه معانی که در همین الفاظ هست ...معنی ندارد که

پاسخ: چرا، چون الفاظ قرآ ن معجزه است وگرنه نهج البلاغه هم از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز است ولی معجزه نیست سایر روایات و خطبه ها معجزه نیست شما می بینید مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد اول اصول کافی که خطبه های توحیدی را نقل می کند بابی دارد به نام جوامع توحید مرحوم کلینی غالباً روایات را نقل می کند از خودشان فرمایش خیلی کم دارند بسیار کم دارند فقط حدیث را نقل می کنند در آن جوامع توحید دارد که وقتی وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در اواخر عمر شریفشان دوباره خواستند این سپاهیان و ارتشیانشان را به طرف صفین تجهیز کنند «قام خطیباً» خطبه ای خواند که بسیاری از مردم آن خطبه را حفظ کردند آن روزها چون چاپ و کتابت و نوشتن و اینها نبود به حافظه خیلی بها می دادند لذا حافظه مردم آن عصر خیلی قوی بود اینها وظیفه شان این بود که چیزها را حفظ بکنند گاهی قصایدی که هفتاد بیت، هشتاد بیت بود کاملاً حفظ می کردند لذا حفظ خطبه ها برای کسی که اهل کتاب و کتابت نبود و چاره ای نداشت از حافظه مدد بگیرد حافظه شان تقویت می شد و حفظ می کردند.

مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) دارد که این خطبه ای که «علی بن ابی طالب بأبی و اُمّی» که پدر و مادر من فدای او اینها بیانات مرحوم کلینی است در کافی «بأبی واُمّی» این ایراد کرده است خطبه ای است که «لو اجتمعت السنه الجن والإنس ولیس فیها لسان نبیٍّ»(۱)

۱- (۸) . الکافی، ج۱، ص۱۳۶.

اگر همه جن و انس جمع بشوند پیامبر در بین آنها نباشد نمی توانند مثل علی بن ابی طالب سخن بگویند. مرحوم صدرالمتألهین که اصول کافی را شرح کرده این بخش از فرمایش مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) را هم ذکر کرده چیزی اضافه کرده فرمود اینکه شما گفتید اگر همه جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیامبر نباشد قیدی اضافه کنید بگویید پیامبر اولوالعزم نباشد وگرنه پیامبران دیگر هم نمی توانند مثل علی سخن بگویند، خب.

این با این عظمت و جلال معجزه نیست برای اینکه غیر پیامبر هم این را آورد مثل خود حضرت امیر، اما قرآن را ذات اقدس الهی در همین سوره مبارکه «اسراء» در چند آیه بعد و در سایر موارد فرمود تمام جن و انس اگر جمع بشوند نمی توانند مثل این بیاورند پس معلوم می شود الفاظ او معجزه است، صُوَر او معجزه است معانی او یک طرف، الفاظ او، صُوَر او معجزه است که فرمود: (بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ)(1)، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، منقول حرف آنهاست ولی نقلش معجزه آساست طوری انسان نقل بکند مثلاً کسی عکس زید را می کِشد این خود زید یک موجود معمولی است یا درخت یک موجود معمولی است ولی عکّاس به قدری هنرمند است که کسی نمی تواند مانند او عکس این درخت را بکِشد. نقل معجزه است نه منقول گاهی حرف کافر است مثل نمرود، فرعون، گاهی حرف مؤمن است، گاهی حرفهای زن هست، گاهی حرفهای مرد است، گاهی حرفهای ملائکه است، گاهی حرف جن است، گاهی حرف شیطان است آن منقول مهم نیست کیفیت نقل مهم است، خب.

۱- (۹) . سوره بقره، آیه ۲۳.

پرسش:...

پاسخ: این می شود مثل روایات دیگر حجّت هست ولی معجزه نیست تمام روایاتی را که وجود مبارک پیغمبر و همچنین اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) فرمودند جزء حجّتهای شرعی است دیگر معانی شان را از راه الهام ذات اقدس الهی به اینها احکام الهی را می فهمانند به اینها اجازه می دهد که الفاظ را برابر محاورات و ادبیات مردم بیان کنند تا مردم بفهمند همه اینها می شود حجّت شرعی اما هیچ کدام معجزه نیست لذا وجود مبارک پیغمبر این را فرمود، ائمه هم فرمودند از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسید که «قد کَثُرَتْ علیّ الکذّابه وسَتَکْثُرَ»(۱). دو باب روایات هست که مرحوم کلینی هر دو باب را نقل کرده یکی راجع به نصوص علاجیه است یکی هم درباره مطلق روایات. در نصوص علاجیه آنجا که روایت مبتلاـ به معارض است این همان بحثهایی است که در کتابهای اصول ملاحظه فرمودید که باید بر قرآ ن کریم عرضه بشود چیزی که مخالف قرآن است طرد بشود چیزی که مخالف قرآن نیست قبول بشود.

باب دیگر مطلق روایات است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن عرضه بشود دلیلش هم این است که وجود مبارک حضرت فرمود مثل خدا کسی حرف نمی زند اما مثل ما روایات جعل می کنند «قد کَثُرَتْ علیّ الکذّابه وسَتَکْثُرَ»(۲) قائلان، بافندگان، گویندگان به نام ما روایت جعل می کنند ولی مثل خدا کسی حرف نمی زند لذا آنچه که از ما نقل شده است بر قرآن عرضه کنید، خب.

پرسش:...

پاسخ: این را خود اله بیان کرده.

ص: ۱۰۱

۱- (۱۰) . بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۵.

۲- (۱۱) . بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۵.

پرسش: إله که تکلّم نمی کند؟

پاسخ: چرا، کلام الهی، ایجاد الهی است چندبار این روایات از وجود مبارک حضرت امیر خوانده شده است که «لاَ بِصَوْتٍ یَقْرَعُ وَ لاَ بِنِدَاءٍ یُسْمَعُ وَ إِنَّما کَلامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ»(۱) خدای سبحان این کلمه را ایجاد می کند نه اینکه از فضای دهن و حنجره حرف بزند آن را مکرّر در نهج البلاغه و سایر روایات نفی شده است که خدا این طوری کلام ندارد ولی با ایجاد صوت با ایجاد یا «مِن وَراء شجر» هست یا در قلب وجود مبارک پیغمبر هست این کلمات را ایجاد می کند، خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن نه، دوتا حرف است که حالا که ثابت شد قرآن معجزه است منشأ اعجاز چیست بعضی گفتند فصاحت است، بعضی گفتند بلاغت است، بعضی گفتند اخبار غیب است از مرحوم سیّد مرتضی رسیده است صرف است یعنی دیگران می توانند مثل این بیاورند لکن ذات اقدس الهی هِمم اینها را منصرف کرده است «علی ایّ حال القرآن معجزٌ» منشأ اعجاز او بعضی گفتند اخبارات غیبیی است که در قرآن کریم آمده بعضی گفتند فصاحت اوست، بعضی گفتند بلاغت است، بعضی گفتند مجموع آنهاست ولی این کلمات معجزه است حالا یا اصلاً مقدور دیگران نیست «کما ذهب الیه غیر واحد» یا مقدور دیگران هست و ذات اقدس الهی منصرف کرده اراده آنها را از اِتیان به مثل «کما ذهب الیه سیّد مرتضی» ولی روایات این طور نیست.

دو نکته را عرض کنیم تا بحث را ادامه بدهیم. نکته اول این است که طرح این مسائل در مجلاّت در روزنامه ها حرام است، حرام است یعنی حرام چون چند سال قبل بحثی درباره مقبولیّت و مشروعیّت به مناسبتی گفته شد بعضی از روزنامه ها که آتش بیار معرکه بودند دامن به فساد دادند بحثهای علمی برای همین مراکز علمی است از اینجا بیرون بردن و بیرون کردن حرام است بحثهای علمی است کاری به روزنامه ها و این حرفها ندارد که، علم مادامی پیشرفت می کند که به سیاست و به این راههای خاص آلوده نشود وگرنه دیگر علم نیست، این مطلب اول.

۱- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

مطلب دوم کتـابی است به عنوان الامتاع والموآنسه برای ابوحیّان توحیـدی او از آن اُدبای نامی تاریـخ است و کتابهای دیگر و کتابهـای دیگران را آدم وقتی مطـالعه می کنـد گـاهی محتـاج به لغت می شود امـا این کتـاب الامتـاع والموآنسه شبیه مقامات حریری و حمیدی و آنهاست آدم وقتی این کتاب را می خواهد مطالعه کند این چنین نیست که یک کتاب لغتی در طاقچه اش یا قفسه اش باشد هر وقت خواست بگردد این مثل نهج البلاغه است که کتاب لغت باید دم دستش باشد در بسیاری از جملات به کتاب لغت مراجعه کنـد این الامتاع والموآنسه این چنین است. من مدّتی با این کتاب مأنوس بودم در اثنای این کتاب دیدم که چنـدتا نـامه به صـورت مکـاتبه و منـاظره بین وجود مبـارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) و عمر مطرح است نـامه از طرف حضـرت امیر است پاسـخ از طرف عمر، نـامه از طرف عمر است پاسـخ از طرف امیر اینها دارنـد یکـدیگر را محاکمه می کنند گفتگو می کننـد و سـرانجام – معـاذ الله – حضـرت امیر محکوم شـد و عمر حـاکم برای من خیلی تعجّب آور بود که این یعنی چه؟ به عرض سیدناالاسـتاد مرحوم علامه طباطبایی رساندم که چنین جریانی در کتاب الامتاع والموآنسه است فرمود این جَعْل است و اول کسـی که پرده از این کار برداشت همین ابن ابی الحدیـد معتزلی بود که به دسـتور ایشان ما مراجعه کردیم دیـدیم بله، ابن ابی الحدیـد می گوید که «کان رجلاً کاتبا» یعنی ابوحیّان توحیدی «کان رجلاً کاتبا» به اصـطلاح اینها نویسـنده بود نه نویسـنده یعنی اهل قلم عادی در اثر عُقده فقر و مانند آن این دیگر به هر در و دیواری زد آن فشار و محرومیّت و عُقده بودن وقتی قلم به دست عقده افتاد انسان بین حضرت امیر و آن شخص محاکمه می کند و – معاذ الله – علی بن ابی طالب را محکوم می کند عقده این کارها را هم می کند غرض این است که این مسائل با هم مخلوط نشود حالا این پرانتز بسته.

یک مطلب این است که اگر کسی بگوید وجود مبارک حضرت نگاهِ موحّدانه به عالَم دارد به عالم و آدم نگاه موحّدانه دارد محصول نگاهش این کتاب است اگر منظورش این است که وجود مبارک آ ن حضرت پژوهشگر خوبی است، محقّق خوبی است، تلاشگر خوبی است در اثر نگاهِ موحّدانه ذات اقدس الهی این علوم وحیانی را به او افاضه کرده است او این الفاظ را، الفاظ را خودش انتخاب کرد این منکر وحی و نبوّت نیست رسالت را قبول دارد، نبوّت را قبول دارد، مطالب الهی را قبول دارد منتها معجزه بودن قرآن را قبول ندارد در حقیقت خود قرآن را هم تکذیب می کند برای اینکه ظاهر قرآن این است که این کلام، کلام الهی است و اگر کسی بگوید که قرآن کریم محصول فهمِ پیامبر است از هستی که وقتی وجود مبارک پیامبر در هستی شناسی غوطه ور می شود پژوهش می کند نتیجه پژوهش پیامبر در هستی شناسی این کتاب است این هم به دو امر برمی گردد یعنی نتیجه پژوهش اش این شد که خدای سبحان معارف قرآنی را به او القا کرد و الفاظ را هم به او القا کرد این منکر هیچ چیزی نیست هم رسالت را قبول دارد، هم معجزه را قبول دارد منتها می گوید و پژوهش کرد، تلاش کرد، کوشش کرد تا ذات اقدس الهی او را شایسته این مقام دانست این دو مطلب را به او عطا کرد هم معانی قرآن، هم الفاظ قرآن ولی اگر منظور این است که چون نگاهِ به هستی می کند و در هستیِ جهان می اندیشد خودش به این مطالب رسیده است این انکار وحی و نبوّت است از یک سو قهراً انکار اعجاز هم هست از سوی دیگر و اگر نه، منظور این است که نتیجه پژوهش پیامبر در هستی شناسی این است که خدای سبحان این معارف را به او القا می کند او این الفاظ را خودش انتخاب می کند این انکار وحی و نبوّت و رسالت نیست ولی انکار معجزه بودن قرآن است، خب.

ص: ۱۰۴

پس تـاکنون چهار، پنـج احتمال مطرح است آن قول هفتم همان است که ذات اقـدس الهی پیامبر را به مقام والایی رسانـد هم معارف را به او تفهیم کرد، هم الفاظ را و وجود مبارک حضرت هم آن معارف الهی را یاد گرفت، هم الفاظ را شنید و امینانه هم در بخش نظر و انـدیشه معصـوم بود، هم در بخش عمـل و انگیزه معصوم بود نه خطـای علمی داشت، نه خطیئه عملی که در این آیه (وَإِن کَادُوا لَیَفْتِنُونَکَ) مطرح است.

پرسش: آیا بیان معارف بلند مؤمنین در آن زمان کفر اعجاز نیست؟

پاسخ: چرا.

پرسش: حاج آقا چون در الفاظ از خود پیغمبر گرفته شده.

پاسـخ: نه، معنـا آن علوم غیبیه معجزه است ولی قرآ ن معجزه نیست برای اینکه الفـاظ،الفـاظ بشـر است بشـر می توانـد بیـاورد دیگر.

پرسش: الفاظ خالی از معنا نیست.

پاسخ: بله، مثل روایات، روایات که خالی از معنا نیست ولی مثل روایات جعل می کنند دیگر وقتی این معانی عرضه شده است مردم این معـانی را یـاد گرفتنـد بـدلی این را هم می سازنـد دیگر. یـک وقت است که جریان غیب است، یک وقت جریانهای عادی و اخلاقی و دسـتوری است که شما (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ)(۱) خب چیزی را کم می کنند، چیزی را زیاد می کننـد این دیگر نظیر اخبار غیب نیست اخبار غیبی که در بحث دیروز اشاره شـده ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آدرس قدم به قدم و گام به گام می دهد می گوید (مَا کُنتَ ثَاوِیاً فِی أَهْلِ مَدْیَنَ)(۲)، ولی قصّه این است، (مَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ)(۳)، ولی قصه این است، (مَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ)(۴) ولی قصه این است آدرس می دهد در آنجا نبودی قصه این است، در قصه مریم نبودی قصه این است، در کوه طور نبودی قصه این است، در جریان مَدْین و شـعیب مَدین نبودی قصه این است این می شود معجزه صددرصد از نظر اِخبار غیب و اما چنین کاری که آنها نمی کنند که اینها الفاظی که مقدورشان هست در قصـص داخلی می خواهند کم و زیاد بکنند شما می بینید حرفی را مردم شام شـنیدند که دیدنـد در خیابانها کسـی راه رفته شمشیر روی دوشـش هست می گوید یا مرگ یا واو، یا مرگ یا واو، این شـعار معروف خوب گوش دادند دیدند که این اباذر است و شمشیر روی دوشش گرفته گفت «لا أضع السیف من عاتقی حـتی توضع الواو فی مکانهـا» من شمشـیر را از دوشم برنمی دارم مگر اینکه این «واو» سـرِ جـایش باشـد گفتنـد چیست؟ «واو» چیسـت؟ قصـه «واو» چیسـت؟ گفـت شـما نمی دانیـد معـاویه به انجمن قرائت قرآن دسـتور داد «واو» (وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الـذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ)(۵) را نخواننـد، گفت خب نخواننـد بخوانند چه می شود، نخوانند چه می شود؟ گفت هان! معاویه قصد این کرده که ثروت مملکـت را اکتنـاز کنـد یـک، اگر بـه او بگوینـد زرانـدوزی و اکتنـاز ثروت حرام است برای اینکـه خـدا دارد (وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الـذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ) تو چرا این کار را کردی؟ این بگوید که خدا (الَّذِینَ یَکْنِزُونَ) را درباره أحبار و رُهبان یهودیها گفته در برابر رهبران اسـلامی که نگفته اما این «واو» که باشـد این «واو»، «واو» استینافیه است قبل را از بعـد قطع می کنـد، بعـد را از قبل قطع می کنـد اصل کلّی است (وَالَّذِینَ) هر کسـی زرانـدوزی کنـد چه مسـلمان، چه کافر، چه منافق باید جلویش را گرفت

شما نمی دانید این چرا دستور داده به انجمن قرائت قرآن که این «واو» را نخوانید تا «واو» را نخوانید سرِ جایش نگذارم من شمشیر از دوشم نمی گیرم این کار ابوذر بود این کار قصه یکی، دوتا نیست مردم مواظب بودند یک «واو» تکان نخورد «واو» (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ)(۶) هم به همین سرنوشت مبتلا بود مگر اجازه می دادند یک کلمه کم بشود، مگر اجازه می دادند یک کلمه زیاد بشود این را هم شیعه ها نقل کردند هم سنّیها «لا أضع السیف من عاتقی حتی توضع الواو فی مکانها»، خب.

ص: ۱۰۵

۱- (۱۳) . سوره اسراء، آیه ۷۸.

۲- (۱۴) . سوره قصص، آیه ۴۵.

۳- (۱۵) . سوره قصص، آیه ۴۶.

۴- (۱۶) . سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۵- (۱۷) . سوره توبه، آیه ۳۴.

۶- (۱۸) . سوره توبه، آیه ۱۰۰.

معنا اگر برای پیامبر باشد، الفاظ را کم و زیاد بکنند که الفاظ را که معجزه نیست بنابراین و مخالف خود قرآن هم هست برای اینکه قرآن دارد این کتاب را ما فرستادیم معنای بدون لفظ که کتاب نیست، معنای بدون لفظ را که قول نمی گویند، معنای بدون لفظ را که کلمه نمی گویند، معنای بدون لفظ را که کلمات نمی گویند کلمه هست، کلمات هست، قول هست، کتاب هست فرمود ما این کتاب را نازل کردیم برای تو کتاب یعنی معانی، قول یعنی معانی، کلمات یعنی معانی، کتاب، کل، کلمات، کلام، الفاظ «بما لهم من المعانی» است.

پس بنابراین اگر کسی این چنین بیندیشد که محصول نگاه موحّدانه پیامبر به عالم این کتاب است باید تحلیل کرد به احدالوجهین منکر رسالت است و اعجاز، به احدالوجهین الآخرین منکر رسالت نیست ولی منکر اعجاز است.

پرسش:...

پاسخ: درست است همین طور هم هست کشف مراتبی دارد ولی بالأخره مبدأ همه اینها و منتهای همه اینها خدای سبحان است هیچ کسی در معراج هم همین طور است هیچ کسی خودبه خود بالا نمی رود هیچ شاگردی خودبه خود عالِم نمی شود فرمود آمدی اما من آوردمت (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)(۱) تو که قدرت آمدن نداشتی من آوردمت این را می گویند إسرا، بُردن گفتند دستش را بگیرید از امّ هانی بیاورید بیت المَقدس چَشم از بیت المقدس بیاورید بالا چَشم، نشانش بدهید چَشم، حرفهای مرا بشنود چَشم، من قدم به قدم او را بالا بردم حالا شما بگویید خودش رفت بالا، خودش رفت بالا ـ انکار معلّم است می بینید این حرفها برای کسی است که مرحوم صدرالمتألّهین می دانید خب خیلی به حکما علاقه مند است ولی می گوید درست است ما به فلاسفه علاقه مندیم، به حکما علاقه مندیم ارسطو به عنوان معلم اول در بین ما شهرت دارد، فارابی به عنوان معلم ثانی در بین فلاسفه مشهور است اما این در علوم عادی است در علوم حقیقی معلّم اول وجود مبارک پیغمبر است، معلّم ثانی وجود مبارک علی، خب حالا در طی این چهار قرن به عظمت او که کسی نیامده دیگر تمام افتخار حکمای این چهار قرن این است که حرفهای او را بفهمند این حالا به شرح اصول کافی اش مراجعه فرمودید حالا آنجا دارند یا در مفاتیح الغیب اینها حکما معتقدند که اگر همه این هفت میلیارد بشر فعلی همه شان در سطح مرحوم فارابی و ابن سینا باشند باز صادق است که خدا بفرماید: (هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً)(۲) فارابی و بوعلی درست است بزرگ اند اما در برابر وحی اُمّی اند آن چیز دیگر است این یک چیز دیگر است کسی که از گذشته خبر داده، از آینده خبر داده ما از پشت دیوارمان بی خبریم این را خدای سبحان قدم به قدم به او آدرس داده که تو در زمان نوح نبودی قصه این است، زمان مریم نبودی قصه این است، طور نبودی قصه این است، مَدین نبودی قصه این است این کجا، فارابی کجا؟!

ص: ۱۰۶

۱- (۱۹) . سوره اسراء، آیه ۱.

۲- (۲۰) . سوره جمعه، آیه ۲.

پرسش:...

پاسخ: غرض این است که اگر پیامبر انسانِ کامل به جایی برسد با تلاش و کوشش خودش این حرفها را بفهمد این منکر هر دو مطلب است اما اگر بگویند در اثر کوشش و تلاش و ریاضت و غار حِرانشینی و امثال ذلک به جایی برسد که ذات اقدس الهی هم معانی را به او برساند هم الفاظ را این انکار هیچ مطلبی نیست حق است، اگر بگویند به جایی رسیده که معانی را خدای سبحان به او فهمانده، الفاظ را خودش انتخاب کرده که قرآن مثل روایت بشود این انکار وحی و نبوّت نیست ولی انکار رسالت است.

فشاری که یک عده قائل اند می گویند فلسفه عاجز است از اثبات نبوّت خاصّه در طلیعه‌ بحث دیروز اشاره شد که فلسفه کارش اثبات اینکه زید پیامبر است یا عمرو پیامبر است نیست اما نباید گفت فلسفه عاجز است مثل اینکه فقه کارش این نیست که بگوید زید ولیّ امر مسلمین است یا عمرو مرجع تقلید است ولی مع ذلک فقه تواناست فقه می گوید در هر عصر و مصری ولیّ مسلمین لازم است، در هر عصر و مصری مرجع تقلید لازم است شرایط و اوصاف و احکام و حِکَم اینها را می گوید بعد به مردم می گوید اگر شما خودتان اهل خِبره اید مرجع شناس باشید از او تقلید کنید، رهبرشناس باشید تابع او باشید، اگر اهل خِبره نیستید به اهل خِبره مراجعه کنید تا رهبرتان را بشناسید، مرجعتان را بشناسید پیروی کنید این یک راه عقلی است و عقلایی هم هست.

بنابراین نباید گفت فلسفه درباره‌ جزئیات بحث نمی کند عاجز است مگر فقه درباره‌ جزئیات بحث می کند جزئیات را خود مردم باید تشخیص بدهند.

ص: ۱۰۷

«و الحمد لله ربّ العالمين»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹